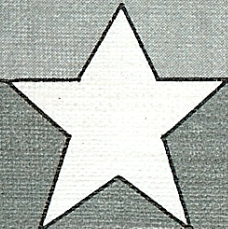


اندیشه رهائی



نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره ۷ بهمن ماه ۱۳۶۶

بحران خلیج فارس
ضعف یا قدرت رژیم؟

مستوطن پورس
حداقل پی‌آمد: رکود در سال ۱۹۸۸ (۱- مندل)

انقلاب سیاسی و وظیفه کمونیست‌ها
طرح مسئله

انقلاب سیاسی، بررسی نظرات منتقدین
۱ - سازمان سوسیالیست‌های ایران

انقلاب سیاسی
یک تمرین

انقلاب آینده ایتالیا و حزب سوسیالیست
مقاله‌ای از فردریک انگلس

آوازی در شب - یک شعر

ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق
۴ - کنگره دوم کمیونترن - بررسی نظرات

مسئله زن - طرح خطوط مقدماتی

آگاهی زنان، دنیای سرد (شلا رویتایم)

میاحشی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی (۶)
استالینیسیم، پمپایه ایدئولوژی سرمایه‌داری دولتی - پتلهاپیم، شواوئس

"دین الهیون خلق است"، مارکس
نگاهی کوتاه به یک خلط مبحث، به یک برداشت اشتباه

نقد فلسفه حقوق مگل - مارکس

اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد؟
۴ - سروری در کتاب "محمد" اثر ماکسیم رودنسون

"ایران ... صحنه جدید تجارت"
بررسی کتاب

خلیج: جنگ چهل کشور فروشنده اسلحه

فهرست

صفحه	عنوان
۰	بحران خلیج فارس همنف یا قدرت رژیم؟
۱۸	خطوط پیوری حدائل پی‌آمد: رکود در سال ۱۹۸۸ (۱- مسئله)
۲۴	انقلاب سیاسی و تکنیک کمونیست‌ها طرح مسئله
۲۹	انقلاب سیاسی، بررسی نظرات متقدین ۱ - سازمان سوسیالیست‌های ایران
۵۱	انقلاب سیاسی یک تصویر
۵۷	انقلاب آینده ایتالیا و حزب سوسیالیست مقاله‌ای از فردریک انگلس
۶۹	آوازی در شب - یک شعر
۷۲	ملاحظات در باره اختراست‌سودال سوم و مسئله شرق ۱ - کشنگره دوم کمیلترین - بررسی نظرات
۱۲۴	مسئله زن - طرح خطوط مقدماتی
۱۴۷	آگاهی زنان، دنیای مرد (شلا رویتایم)
۱۷۵	مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی (۶) استالینیزم، بحث‌های ایدئولوژی سرمایه‌داری دولتی - پتلهایم، شارانس
۲۰۰	"دین الیون خلق است"، مارکس نگاهی کوتاه به یک خلط مبحث، به یک برداشت اشتباه
۲۰۶	نقد فلسفه حقوق مگل - مارکس
۲۱۰	اسلام در پلن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد؟ ۴ - سروری در کتاب "محمد" اثر ماکسیم رودنسون
۲۴۵	"ایران ... صحنه جدید تجارت" سرورسی کتاب
۲۷۰	خلیج: جنگ چهل کشور فروشده اصلاح
۲۷۲	تصحیح و پوش



ادبیشه رهانی، فشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، زیر نظر و با مسئولیت کمیته خارج از کشور این سازمان منتشر می‌گردد. اسامی نویسندگان و مترجمان ایرانی، همگی ستاوارشد و هر گونه تشابهی با نام‌الراد حقیقی صرفاً تصادفی است.



دنیاه "نقد مباحثی نظرات اکتصادی امک" بهلت مولانی بودن و فیوز یا توجه به تراکم مطالب این شماره "ادبیشه رهانی"، در شماره آینده انتشار خواهد یافت.

دیدیږم په ځواب څوښ که بډستم پيالاه بود
حافظ

www.vahdatcommunisti.com



جنگ، جنگ ... کو پیروزی؟!

بحران خلیج فارس

ضعف یا قدرت رژیم؟

تصویب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت با توافق پنج کشور بزرگ و رد آن - پس از بندبازی‌های اولیه و فرصت‌گذرانی‌ها - توسط جمهوری اسلامی، آغاز مجدد حمله به نفتکش‌های ایرانی توسط عراق و به نفتکش‌های کشورهای عربی منطقه و به نفتکش‌های کشورهای ثالث توسط رژیم، آغاز مجدد حمله به شهرهای ایران و عراق توسط دو طرف درگیر در جنگ، مین‌گذاری آب‌های خلیج فارس و دریای عمان و حمله موشکی به تاسیسات نفتی کویت توسط رژیم خمینی، ماجرای خونین مکه و اشغال سفارت خانه‌های عربستان و کویت توسط حزب‌اللهی‌ها، ورود ناوگان‌های نظامی قدرت‌های بزرگ در آب‌های منطقه، حمله هلیکوپترهای امریکائی به یک کشتی مین‌گذار رژیم (تحت پوشش کشتی تجارتي)، حمله پاسداران به کشتی‌های امریکائی یا حامل پرچم امریکا، ناپودی یک پایانه نفتی شناور ایران توسط نیروهای امریکائی و در کنار این‌ها، قطع رابطه دو کشور فرانسه و ایران و محاصره سفارت خانه‌های آنها در تهران و پاریس، سقوط صادرات نفت

ایران بدلائیل مختلف از جمله بدلیل تشدید حملات هوایی عراق و پائین آمدن میزان خرید نفت فرانسه از ایران (که در ظرف يك ماه، پس از قطع رابطه، رژیم اسلامی از مقام اول صادر کننده نفت به فرانسه به درجه پانزدهم نزول کرد)، مصوبه کنگره امریکا (در مورد منع واردات نفت از ایران) و در همین حال، بالا رفتن ظرفیت صادرات نفت عراق، پائین تر آمدن نرخ برابری دلار پس از سقوط بزرگ بورس در بازارهای بین‌المللی و از اینجا کاهش باز هم بیشتر درآمد رژیم (قیمت نفت ایران توسط خریداران نفت به دلار محاسبه و پرداخته می‌شود) و بالا رفتن نرخ مارک آلمان و ین ژاپن در رابطه با دلار (دو وارد کننده اول کالا به ایران) و غیره از جمله مسائلی بشمار می‌روند که اخیراً بوجود آمده یا تشدید یافته‌اند و آینده جنگ ایران و عراق و از آنجا، سرنوشت رژیم ولایت فقیه را از زاویه جدیدی رقم زده‌اند.

هدف مقاله کوتاه حاضر، پرداختن همه جا به شکاتی نیست که در سطور فوق عنوان شده‌اند. بدو دلیل:

۱ - پاره‌ای از شکات عنوان شده در فوق دارای ابهام‌ها و ناروشنایی‌هاییست که وقایع آینده می‌توانند به آنها پاسخ دهند.

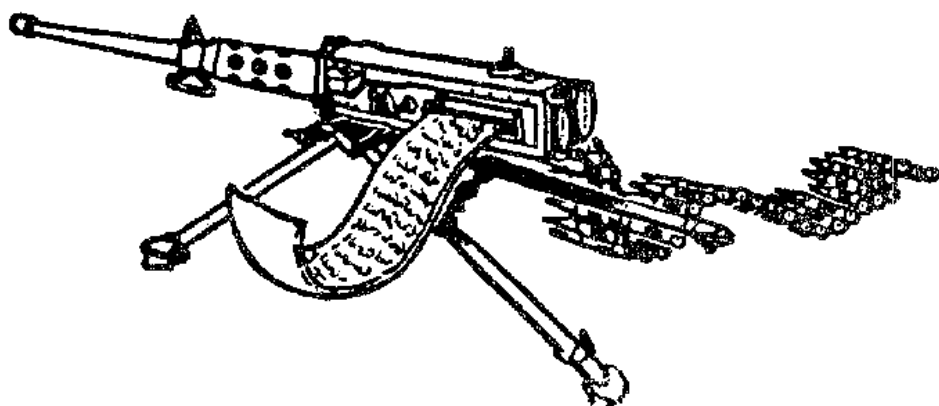
۲ - پرداختن به شکاتی که فهرست‌وار در سطور فوق به آنها اشاره شد، فرصت دیگر و بررسی طولانی‌تر از عرصه يك مقاله کوتاه می‌طلبد.

تا آن هنگام، در همینجا، در حد يك مقاله کوتاه، مروری کلی بر وقایع اخیر و پیامدهای آن در آینده رژیم، ضروری است.

امروز رژیم خمینی، بیش از هر زمان دیگر، بسوی بین‌المللی کردن بحران خلیج فارس گام برمی‌دارد. از جنجال مکه تا حمله با موشک‌های "کرم ابریشم" به تاسیسات نفتی و بندری کویت، از مین گذاری آب‌های خلیج فارس تا پرگزاری "ماثور شهادت" به هنگام اولین عبور کشتی‌های کویتی با پرچم امریکا، حمله به نفتکش‌های کشورهای مختلف (از جمله فرانسوی، ژاپنی، امریکائی، روسی و غیره) که از کشورهای عربی منطقه خلیج بارگیری می‌کنند و غیره رژیم اسلامی از شناخته شده‌ترین قواعد سیاست (وام گرفته شده از تز نظامی کلوزه ویتز) پیروی می‌کند: حمله بمشابه بهترین وسیله دفاع و از این امر عمدتاً مادی و مشخص، غالباً کاربرد روانی آن را می‌فهمد: **یلوف سیاسی** از مدت‌ها قبل از "انقلاب اسلامی"، معروف به شگردهای آخوندی.

جهان سیاست، در معنای ویژه‌ای، جهان قدرت است و شرط مهم شرکت در چنین جهانی، قدرتمند بودن. بر این جهان قوانینی نیز حاکم است. قوانینی که همه شرکت کنندگان، احترامات لازم را در پاره آن‌ها مرعی می‌دارند. در تفسیر این قوانین مکتوب یا عمل بر پایه قوانین نامکتوب، قدرت دارای جایگاه ویژه‌ای است. این یک قاعده کلی است. ولی این قاعده کلی می‌تواند استثنائاتی هم داشته باشد. رژیم ولایت فقیه در رده این استثنائات قرار دارد. توحش و سبعبیت یک رژیم در شکنجه زندانیان، در سرکوب نیروهای سیاسی و ژنان، در حمله به حقوق اولیه کارگران و تمامی مردم ایران، نمی‌تواند در عرصه عملکرد بین‌المللی اش انعکاس نیابد. نزاکت سیاسی با منطق صدر اسلامی و ولایت فقیه در تناقض است.* شوک وقتی ایجاد می‌شود و همه را

* البته این بحث، در جای خود، لازمست بطور جداگانه باز شود: هر جا که منافع سرمایه‌داری حکم کند، "نزاکت سیاسی" جای خود را با وقاحت مشمئز کننده عوض می‌کند، "اخلاق" بورژوازی از ورای عطرها و ادوکلن‌های پاریسی، تعفن خود را بروز می‌دهد و پاپیون با عمامه به رقابت برمی‌خیزد. آخرین نمونه: سناریوی آزادی دوگروگان فرانسوی



"گیج" می‌کند که آن قاعده کلی در مقابل استثناء، نظم حاکم در سیستم سرمایه‌داری در مقابل هرج و مرج و بی نظمی پینش‌های قبیله‌ای و ملوک الطوائفی و خان خانی قرار می‌گیرد. سیاست، مانند هر بازی، قوانین خاص، رایج و شناخته شده‌ای دارد که اگر به آن‌ها عمل نشود، همه هاج و واج می‌مانند. در فوتبال نمی‌توان با دست بازی کرد، در والیبال نمی‌توان با پا توپ را شوت کرد ولی بازی دیگری وجود دارد

توسط رژیم تروریست اسلامی، تعویض همزمان دو گروگان دیگر در فرودگاه پاکستان ("محاکمه" چند دقیقه‌ای و آزادی وحید گرجی، "تروریستی که دستش به خون ده‌ها تن از مردم پیگناه آلوده بود" و هدایت او به فرودگاه بورژه و "محاکمه" چند دقیقه‌ای و آزادی توره، کنسول "جنایتکار"، "جاسوس" و "قاچاقچی" فرانسه در تهران و سوار کردن او به هواپیما در فرودگاه مهرآباد)، دستگیری و ضرب و شتم و اعزام دست و پا بسته پانزده گروگان ایرانی (پناهندگان سیاسی از اعضا و هواداران مجاهدین) به گابن و سایر زد و بندهای پنهانی،
چهره فلکت بار و رقت انگیز ژاک شیراک، یکی از مدافعان ارزش‌های "جهان آزاد" بهنگام توجیه ابلهانه این سناریوی تراژیک - کمیک در تلویزیون فرانسه، فقط ریش همتای ایرانی - اسلامی‌اش، میر حسین موسوی و عبا و عماد هاشمی رفسنجانی را کم داشت تا در عرصه وقاحت با آن‌ها به رقابت برخیزد. خرده بورژوازی عقب مانده و وحشی و بورژوازی پیشرفته و "تمدن" را، در این جا نیز، دیوار چین از هم جدا نمی‌کند.

(رگبی) که - طبق قواعد خاص - می‌توان هم دست و هم پا را بکار گرفت. اما، اگر در یکی از این بازی‌ها، مثلا فوتبال، طرف مقابل بخواهد قواعد بازی‌های دیگر را بکار گیرد یا قوانین هیچیک از این بازی‌ها را رعایت نکند و یا به کارهای عجیب و غریب و نامعمول دست بزند (مثلا ناگهان در گرماگرم بازی فوتبال، چون ظهر است، تمام بازی‌کنان یک طرف متوقف شوند، دروازه‌بان در وسط چمن اذان بگوید و تمام بازیکنان به امامت کاپیتان تیم، به نماز جماعت بایستند)، پیداست که بازی متوقف می‌شود و همه حاج و واج و انگشت بدهان حیران می‌مانند.

در شماره ۵ "اندیشه رهائی" (صفحات ۲۱۲ - ۲۱۱) ماکسیم رودنسون از قول آمی بین مارسلن، مورخ یونانی قرن چهارم میلادی، نکته‌ای را نقل می‌کند که در زمینه بحث مشخص ما در اینجا بسیار گویاست. بخشی از آن را در زیر می‌آوریم:

"در سال ۳۷۸ میلادی، گروه بزرگی از "گوت"ها پا یاری "الن"ها و "هون"ها، پس از شکست دادن رومیان در مقابل "اندرینوپل" بطرف قسطنطنینه براه افتادند. عمده‌ترین ژنرال‌های رومی و نیز امپراتور "والنس" جان خود را از دست دادند. موقعیت بحد اعلا بحرانی بود. در همین وقت، یک گروه از چادرنشینان عرب که در خدمت امپراتور روم بودند به بربرهای غربی حمله کردند. نتیجه، نبرد نامعلوم بود. آمی بین می‌نویسد:

ولی گروه‌های شرقی بخاطر واقعه‌ای، که تا آن وقت نظیر آن هرگز دیده نشده بود، پیشی گرفتند: مردی پا موهای بلند و کاملا برهنه - به استثناء تکیدای که آتش را مخفی می‌کرد - در حالی که فریادهای گوشخراش و میثوم سرمی‌داد، با خنجری از میان پرکشیده خود را به میان ارتش "گوت"ها انداخت. مردی را بقتل رساند، لب‌های خود را به خرخره‌اش نزدیک کرد و خوشش را که جاری شده بود، مکید. بربرها که از این صحنه عجیب و حیرت آور به وحشت افتاده بودند، دیگر نمی‌توانستند شور و هیجان معمولی خود را در نبرد نشان دهند

و از این پس با گام‌های مردد پیش می‌رفتند."

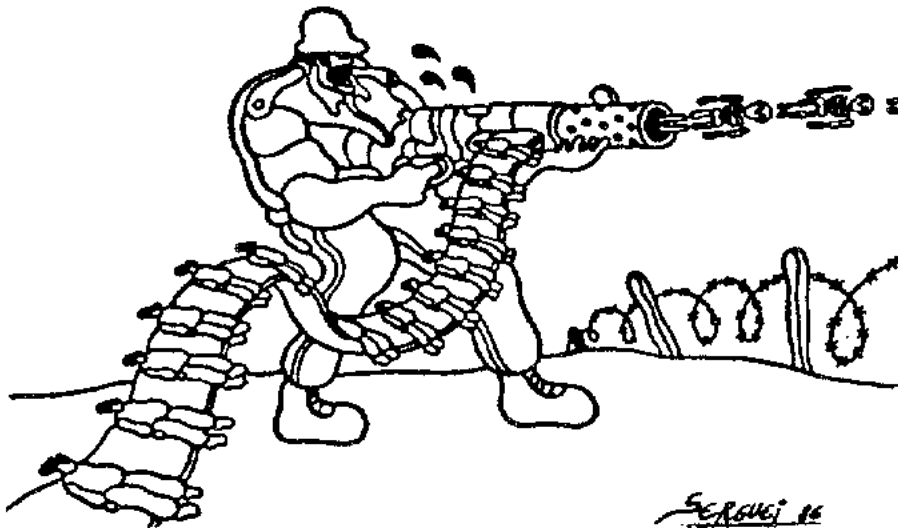
گفتیم که جهان سیاست، در معنای ویژه‌ای، جهان قدرت است و شرط مهم شرکت در چنین جهانی، قدرتمند بودن است. آخوندها، ملهم از تجربیات محمد و صدر اسلام، این را می‌دانند و می‌دانند که برای ماندن باید، بهر وسیله ممکن و متصور، در سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، "قوی" باشند و یا به قوی بودن تظاهر کنند.

رژیم در صحنه داخلی "قوی" می‌نماید. فقدان یک جنبش وسیع و سازمان یافته توده‌ای، فقدان یک نیروی جانشین، رمز "قدرت" آن است. این "قدرت" در ساختار ویژه‌ای جان یافته است: حکومت دینی قرون وسطائی. عدم تناسب این ساختار با مناسبات اجتماعی، مولد تناقض دائمی بین ساختار دینی/سیاسی و مناسبات اجتماعی است. آن "قدرت"، البته ضعف رژیم را نیز در درون خود دارد. رژیم خمینی تا جایی قدرتمند است که بتواند، تناقض دائمی بین ساختار دینی/سیاسی و مناسبات اجتماعی را، بطور موقت، بنوعی حل کند. اما، این کوشش، بنوبه خود، به نقطه ضعف آن تبدیل می‌شود. چرا که عدم کشش جامعه برای تناسب واقعی با این ساختار، مدام جامعه را بسوی تشنج می‌کشد. رژیم ولایت فقیه، هم از این تشنج قدرت می‌یابد و هم، در روند آن، در معرض تلاشی و انهدام قرار می‌گیرد. عواملی، از جمله جنگ، روند این تلاشی و انهدام را کند می‌کند (و فقط در این رابطه است که می‌توان درک کرد چرا رژیم، علی‌رغم تمامی موانع و مشکلات عظیم موجود، همچنان با جنگ و دندان به تداوم جنگ چسبیده است)، ولی متوقف نمی‌سازد.

باری، قدرت نمائی و عدم ثبات، همزاد توامان یک رژیم استثنائی است: رژیم ولایت فقیه. رژیمی تشنج آفرین که خود مولود اوضاعی متناقض است. علاوه بر آن، این رژیم ضد انقلابی بدنپال یک انقلاب،

يك جنبش وسیع توده‌ای به قدرت رسیده است: ضد انقلابی از درون انقلاب - از این لحاظ نیز، ارباب و ترور اختناق و سرکوب، جزئی لاینفک از وجود آنست. این اجزاء ماهوی رژیم ولایت فقیه - قدرت نمائی، بی ثباتی، تشنج آفرینی، ارباب و ترور، اختناق و سرکوب -، در عین حال، مبین ضعف ماهوی آن نیز هست. از يك سو، ثبات این رژیم با منطق ولایت فقیهی، در عصر حاضر، در تناقض است و از سوی دیگر، تثبیت این رژیم، در گرو نفی "مشروعیت" آنست. اما، همین تثبیت نیز با شیوه حکومت قرون وسطائی ارباب و اختناق و سرکوب، خوانائی ندارد. بناچار برای رژیم راهی جز این باقی نمی‌ماند که همواره، و بیش از پیش، بر اجزاء ماهوی خود تکیه کند. بناچار، برای رژیم راهی جز این باقی نمی‌ماند که برای دفاع از موجودیت خود، بطور مداوم، تا وقتی که از نفس بیفتد، دست به حمله و تهاجم زند*

* در نوشته حاضر، در این جا و همه جا، وقتی که از تثبیت ناپذیری رژیم ولایت فقیه، از شاپودی یا عدم امکان ادامه حیات آن سخن می‌رود، اشاره به شکل ویژه رژیم در مقطع کنونی است. شکلی که در تناقض آشکار با مناسبات اجتماعی موجود در جامعه قرار دارد و از این رو دائما بحران زاست. بدیهی است که بین رژیم استثنائی ولایت فقیهی و تناقض‌های غیر قابل حل ماهیتی آن و انواع و اقسام جمهوری‌های اسلامی (از جمهوری اسلامی بزرگان گرفته تا جمهوری دموکراتیک اسلامی) به تفکیک و تفاوت معتقدیم. بدین معنی که انواع و اقسام جمهوری‌های بورژوائی و خرده بورژوائی (یا پسوند اسلامی) می‌توانند بوجود آیند و ضد تثبیت هم نباشند و حتی چه بسا، با استحاله در درون همین رژیم ولایت فقیه و از میان مهره‌های اصلی همین رژیم، چنان حکومت جمهوری بوجود آید - هرچند که این احتمال، در زمان حیات خمینی، اگر مطلقا محال نباشد، در شرایطی فوق‌العاده استثنائی - یعنی بهنگام انتخاب بین مرك حتمی و ادامه (هرچند موقت) حیات رژیم -، دور از ذهن نیست. ما از شرایط فوق‌العاده استثنائی سخن می‌گوئیم و نه علی‌رغم همه داده‌های موجود، از احتمال کم و بیش امکان پذیر -



رژیم در منطقه نیز قوی می‌نماید. قدرت نمائی رژیم در منطقه پیش از هر چیز از همان معادله پیچیده قدرت/ضعف آن در داخل کشور نشأت می‌گیرد. اهمیت ژئوپولیتیک، ذخائر عظیم زیرزمینی و منابع انسانی کشور و رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی، برای هر رژیم در مسند قدرت، امتیازات ویژه‌ای محسوب می‌گردد. قدرت نمائی رژیم اسلامی در منطقه فقط به بهره‌برداری از این امتیازات ویژه محدود نمی‌گردد. علاوه بر این‌ها، از ضعف قدرت‌های دیگر منطقه، ماهرانه به نفع خود استفاده می‌کند و فارغ از محدودیت‌های عرف بین‌المللی سیاست و دیپلماسی، دست خود را برای هر گونه تاخت و تاز و نوع ویژه‌ای از تعرض، باز می‌گذارد. اهمیت این گونه تاخت و تازها و نوع ویژه تعرض، همراه با تبلیغات وسیع سیاسی و مذهبی، دست و دلبازی‌های سخاوتمندانه دلارهای نفتی در میان شیعیان شدیداً محروم و ناآگاه منطقه بویژه لبنان و باج دهی به رژیم قلدر منش سوریه (تنها متحد رژیم در منطقه)، آنگاه روشن‌تر می‌گردد که فقدان یا شکست و یا به انحراف کشیده شدن نیروهای دموکراتیک در این جوامع نیز مورد توجه قرار گیرد. در حقیقت، با توجه به زمینه‌های اشاره شده، (بویژه به ناآگاهی و فقر شدید)، ویژگی مذهبی رژیم اسلامی هم به دامن زدن بیشتر جو مذهبی در منطقه کمک می‌کند و هم به افزایش دامنه قدرت نمائی آن در یک منطقه استراتژیک یاری می‌رساند. این وضع بنوبه خود، خصلت ماهوی رژیم (قدرت نمائی/پیشیاتی) را به منطقه سرایت می‌دهد و

تشنج، ابعادی منطقه‌ای می‌یابد - گسترش ابعاد تشنج منطقه‌ای نمی‌تواند به دامن زده شدن تشنج در ایران منجر نگردد - رژیم خمینی در سیاست منطقه‌ای خود نیز هیچ مفری برای بازگشت از ادعاهای خویش باقی نگذاشته است - برای رژیم در منطقه، همچون در داخل کشور، دست زدن به ترکیب اجزاء سیاست‌هایش و هر نوع عقب نشینی، معنایش صرفنظر کردن از ماهیت وجودی آنست - رژیم خمینی، در سطح منطقه بر اساس دنبال کردن شعار صدور انقلاب اسلامی معنا می‌یابد - در این جا نیز نقطه اصلی قدرت رژیم همانا اصلی‌ترین نقطه ضعف آنست - رژیم اسلامی جز این که بطور مستقیم در تقابل با رژیم‌های حاکم در منطقه قرار گیرد نمی‌تواند به قدرت نمائی سیاسی/مذهبی بپردازد:

تشیع در مقابل تسنن، مذهب سیاسی در مقابل مذهب غیر سیاسی - قدرت نمائی در منطقه، به قدرت آن در داخل کشور کمک می‌کند - این قدرت نمائی، البته از طرف مجموعه نیروهای ذینفع در منطقه بی‌جواب نخواهد ماند - پاسخ سیاسی حتی نظامی قدرت‌های دیگر منطقه بنوبه خود منجر به هر چه بیشتر متشنج شدن اوضاع منطقه می‌گردد - رژیم خمینی در چنین تشنجی، هم - بطور موقت - قدرت می‌گیرد و هم تضعیف می‌شود - هر "پیروزی" رژیم او را یک قدم بیشتر در مرداب تشنج فرومی‌برد و هر "پیشروی" در این مرداب، او را بیشتر بسوی مرگ نزدیک می‌کند - هر گونه عقب نشینی استراتژیک رژیم اسلامی از شعارهای اساسی خود، جایگاه آن را در ایران بیشتر متزلزل خواهد کرد و با هر گونه عقب نشینی در ایران، پایه‌های خود را در منطقه از دست خواهد داد - رژیم ولایت فقیه در منطقه نیز، همچون در داخل ایران، محکوم به فرار به جلومت -

سرنوشتی رژیم شاه، با جنگ افزارهای پیشرفته و با پنجاه هزار

پرسنل و مستشار نظامی امریکائی، ضربه‌ای بود به تسلط بی چون و چرای امپریالیسم امریکا در منطقه و ضربه‌ای مهلکی بود برای دکترین نیکسون - استراتژی اصلی امریکا بعد از جنگ ویتنام - در یکی از مهمترین نقاط استراتژیک جهان. در دوران ریاست جمهوری ریگان، دکترین نیکسون یکباره کنار گذاشته شد و امریکا هر چند با گام‌های محتاطانه‌تر، به استراتژی قبل از ۱۹۷۵ خود باز گشت. با سرنگونی رژیم شاه، این دیگر ژاندارم‌های منطقه‌ای مانند رژیم شاه و سادات نبودند که بجای امریکا در ظفار و لیبی لشکر کشی کنند، بلکه این خود امپریالیسم امریکا بود که در لبنان، گرانادا و لیبی دخالت مستقیم نظامی می‌کرد.

بهر رو، با سرنگونی شاه و استقرار جمهوری اسلامی در ایران از یکطرف و فقدان یک نیروی بین‌المللی آشکارا حامی آن در منطقه، اُفت قدرت هرمنوئیک امپریالیسم امریکا در سرتاسر جهان از طرف دیگر، توجه نیروی‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی، برای گسترش نفوذ خود، پایین منطقه حیاتی جلب گردید.

ماجراجوئی‌های یک جناح از جمهوری اسلامی (امروز جناح حاکم در رژیم ولایت فقیه)، از همان اولین ماه‌های بعد از انقلاب، در مرزهای ایران و عراق (که به تفصیل در مقاله "جنگ دو رژیم حاکم بر ایران و عراق"، "رهائی" شماره ۱، دوره سوم، دیماه ۶۱، در پاره آن سخن رفته است) به صدام حسین، دیکتاتور کوچک عراق، امکان داد که قرارداد الجزایر را ملغی اعلام کند و در اول مهرماه ۱۳۵۸، جنگ قبلا آغاز شده را با حمله‌ای بسیار گسترده بداخل ایران بکشد. جناح (غیر حاکم) ولایت فقیه‌ی از همان آغاز، و بعد از مضحکه تسخیر سفارت امریکا، تصویب قانون اساسی و قبضه کامل یا تقریباً کامل قدرت، در آرزوی این بسر می‌برد که به رویای صدور انقلاب اسلامی خود، قبلا به عراق (با بیش از نیمی از جمعیت شیعه)، و بعد به سایر کشورهای منطقه، تحقق بخشد و رژیم عراق نیز می‌کوشید با سرنگونی رژیم

اسلامی، با افزایش نفوذ خود در بین کشورهای منطقه، بصورت يك قدرت برتر در خلیج جلوه‌گر شود و چه بسا رویای وطن عربی - و یا حداقل، رهبری جهان عرب - که پس از شکست ناصریسم، سرهنگ قذافی و حزب بعث پرچمدار آن شدند به تحقق در آورد. هر يك از دو طرف درگیر جنگ، متحدین بالقوه یا بالفعل مرحله‌ای خود را داشته‌اند و دارند و هر يك از دو طرف کوشیده‌اند و می‌کوشند در جو منطقه‌ای و بین‌المللی بِنفع خواست هژمونیک خود بهره برداری کنند. با توجه به این شرایط ویژه است که باید به ارزیابی قدرت رژیم در سطح بین‌المللی پرداخت.

رژیم خمینی در سطح بین‌المللی نیز قوی می‌نماید: وضع رژیم در ایران و منطقه، رمز قدرت آن در معادلات بین‌المللی است. در سطح بین‌المللی از این رو مورد توجه است که در ایران برای غرب و شرق بدیل مطلوبی وجود ندارد. انعکاس فقدان این "بدیل مطلوب" در سیاست قدرت‌های بین‌المللی آن زمان مفهوم واقعی خود را می‌یابد که به اهمیت ژئوپولیتیک، منابع وسیع زیرزمینی و منابع انسانی ایران مورد توجه قرار گیرد. علاوه بر آن، در سطح منطقه موج اسلام‌گرایی و تروریسم رژیم را نمی‌توان نادیده گرفت. قابل توجه است که مرتجعین مذهبی همواره توسط قدرت‌های بزرگ غربی علم شده‌اند و پرچم سبز محمدی همواره توسط این قدرت‌ها و حامیان داخلی آنها، برای مبارزه با کمونیسم، برافراشته شده است. ولی در بسیاری از موارد خود این قدرت‌ها و یا حامیان داخلی آنها، از جمله قربانیان این بازی ابلهانه بوده‌اند (چرا که برخلاف تصور متداول، بلاهت و نزدیک بینی، از جمله ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری است).

تداخل منافع متعدد، تناقض نیروهای گوناگون و استفاده ماهرانه از

اهرم‌های مستقیم و غیر مستقیم شانتاژ سیاسی، از جمله دیگر عواملی بشمار می‌روند که در مطرح شدن رژیم در سطح بین‌المللی تاثیر می‌گذارند. سیاست ماجراجویانه رژیم خمینی در منطقه و همخوانی این سیاست با منافع اسرائیل، نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری در فرانسه و آمریکا و وجود گروگان‌های غربی از جمله فرانسوی و آمریکایی در دست ایادی رژیم در لبنان، امکانات سیاسی مشخص را در اختیار رژیم خمینی قرار می‌دهد. تردیدی نیست که رژیم ماهرانه از این اوضاع سود می‌جوید معینا این سودجویی علی‌رغم هارت و پورت‌ها نباید مانع از دیدن و تشخیص دیالکتیک قدرت و ضعف دروئی‌اش گردد.

رژیم در سطح بین‌المللی احتیاج به "قوی" بودن دارد تا بتواند "قدرت" خویش را در منطقه حفظ کند. لازم حفظ چنین قدرتی، از یکطرف حمایت پنهان اسرائیل و حمایت آشکار سوریه و از طرف دیگر، از دست ندادن یا ارزان دست ندادن کارت‌های برنده است. با این حال، یک ویژگی مهم دیگر رژیم اسلامی را نباید فراموش کرد: ریا و سازش. رژیم در حالی که در عیان به همه می‌تازد، در نهان همواره آماده کرنش و سازش است. تن دادن به قرارداد الجزایر، مذاکرات پنهانی با آمریکا و اخیرا مذاکرات با فرانسه برای تجدید روابط که هر سه از موضع ضعف و زبونی انجام شدند، فقط سه نمونه از بین نمونه‌های کوچک و بزرگ دیگرند. ولی این عقب نشینی‌های زبوانه باید در سطح داخلی و منطقه‌ای بعنوان "پیروزی بزرگ" جلوه‌گر شوند. رژیم در سطح بین‌المللی باید همواره "پیروز" شود تا در سطح منطقه و داخل بتواند به هارت و پورت ادامه دهد: شرق و غرب از اسلام و از قدرت جمهوری اسلامی می‌ترسند. شرق و غرب البته بطوری که سردمداران رژیم نیز خوب می‌دانند برای "قدرت جمهوری اسلامی" تره هم خرد نمی‌کنند ولی مجموعه عواملی که در قیل شمردیم (از جمله نقش ژئوپولیتیک، اهمیت استراتژیک، منابع زیر زمینی و نیروی انسانی ایران)، مهم‌تر از آنست که شرق یا بویژه غرب (که در منطقه و در



ایران موقعیت مناسبتری دارد) بتوانند بدون داشتن يك تصمیم روشن برای بعد از خمینی، به قمار سیاسی خطرناکی دست زنند. "قدرت" رژیم خمینی در سطح بین‌المللی، که در واقع چیزی جز نقطه ضعف آن نیست، از همین ملاحظات نشأت می‌گیرد. بند بازی رژیم قبل از این که عامدانه یا "ماهرانه" باشد، تحمیلی و اجباری است. علی‌القاعده، بندها برای ابد نمی‌تواند بین زمین و آسمان معلق بماند و برای این که سرنگون نشود باید پای خود را بروی زمین سفت قرار دهد. اما، سرنوشت تراژیک رژیم ولایت فقیه در سطح بین‌المللی، ادامه بند بازی، معلق ماندن بین زمین و آسمان است. رژیم در سطح بین‌المللی، همچون در سطح داخلی و منطقه‌ای، محکوم به فرار به جلوست و این فرار تا زمانی ادامه خواهد یافت که دیوار مقابل، مغز سر را متلاشی کرده باشد و این در صورتیست که سرنوشت جنگ و مهم‌تر از این، يك جنبش توده‌ای، زودتر حکم مرگ رژیم را صادر نکند.

سقوط بورس

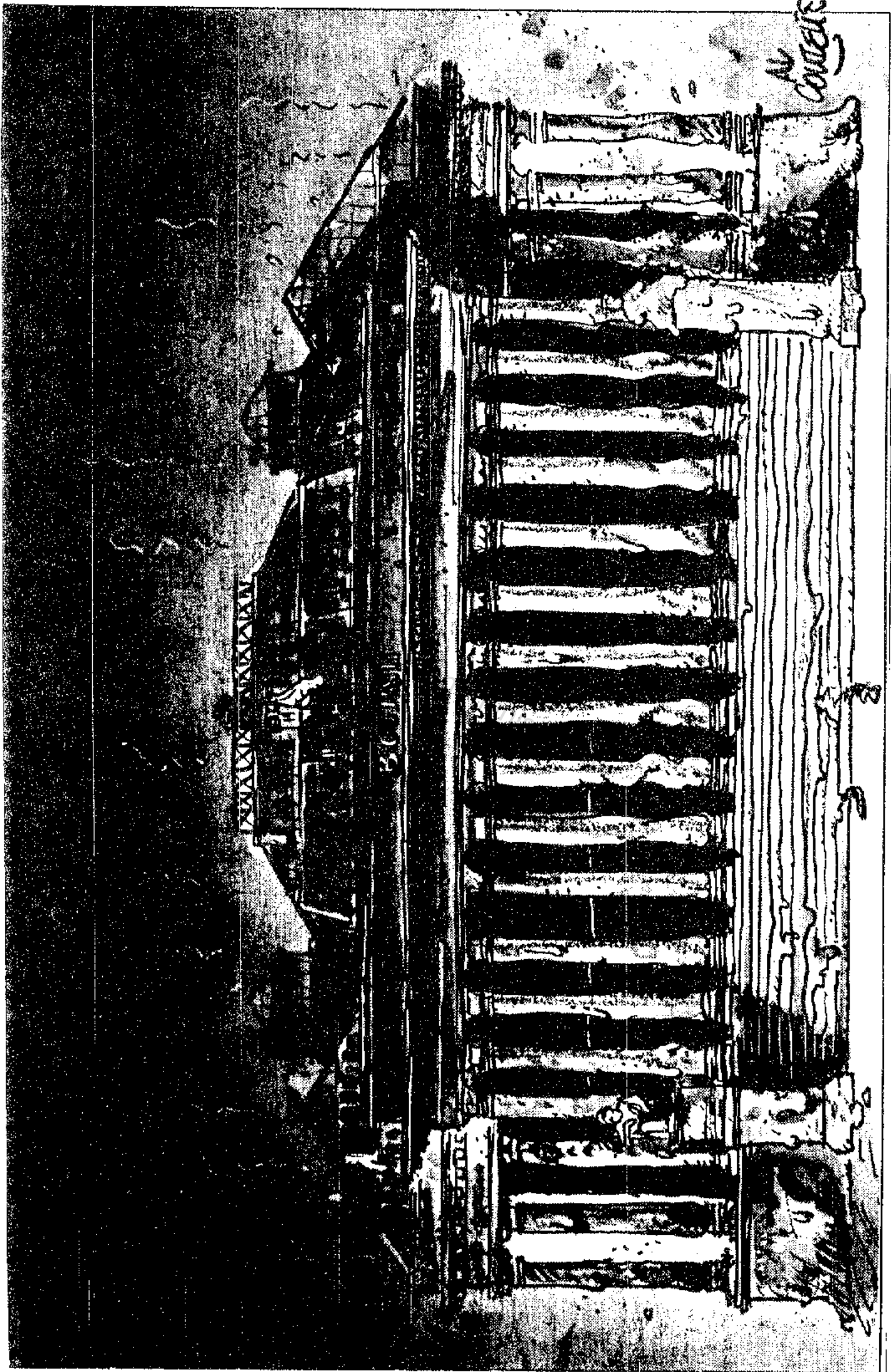
حداقل پی‌آمد: رکود در سال ۱۹۸۸

ارحست مندل

در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷، سقوط ناگهانی بورس نیویورک و انتقال بلافاصله آن به تمام مراکز بورس کشورهای غربی، سرمایه‌داری را در وحشتی مرگبار فرو برد و خاطره کاپوس سقوط ۱۹۲۹، خواب را از چشمان سرمایه‌داران غرب و ژاپن ربود. گرچه از آن تاریخ (اکتبر) تا کنون (دسامبر ۸۷) مراکز بورس - علی‌رغم زیر و بمها و فراز و نشیب‌های متعدد -، بنوعی آرام شده‌اند، ولی در سال ۱۹۲۹، نیز برای این که سقوط بورس به پایین‌تر حد خود برسد، بقول ارحست مندل، حداقل سه چهار سال طول کشید.

بدیگر سخن، بحران بورس را هنوز نمی‌توان خاتمه یافته تلقی کرد و احتمال بازگشت و

CONCRETE



حتی تشدید آن کم نیست، بویژه این که تمام علل این بحران، همچنان دست نخورده بجای خود باقی مانده‌اند.

نظر بااهمیت مسئله، در این شماره، ترجمه مقاله کوتاهی از ارنست مندل را تحت عنوان "سقوط بورس - حداقل پی‌آمد: رکود در سال ۱۹۸۸" چاپ شده در نشریه Sozialistische Zeitung، شماره ۲۲، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۸۷ را ارائه می‌دهیم.

این مقاله، علی‌رغم کوتاه بودن، حاوی نکات جالب درباره مکانیزم این بحران و علل سقوط بورس است. ارنست مندل، در مقاله خود، برای اقتصاد سرمایه‌داری، در سال ۱۹۸۸، بعنوان "حداقل پی‌آمد" "سقوط بورس"، در وضع کنونی یعنی در صورت عدم تداوم و تشدید آن، "رکود در سال ۱۹۸۸" را پیش بینی می‌کند و این در حالی است که تا قبل از این بحران، اقتصاددانان غربی برای سال آینده، رونق اقتصادی (با تأکیدی بیشتر یا کمتر) پیش بینی می‌کردند. در شماره آینده، کوشش خواهیم کرد که با ضمن بر شمردن مکانیزم و عملکرد بورس در نظام سرمایه‌داری، به بررسی بحران بورس بپردازیم و عواقب بحران کنونی در عرصه‌های گوناگون اقتصاد سرمایه‌داری را مورد تحلیل قرار دهیم.

اندیشه رهائی

سقوط بورس در اکتبر ۱۹۸۷، برای اقتصاد سرمایه‌داری جهانی ضربه سختی بشمار می‌رود. این امر تنها زمانی قابل انکار است که معاملات بورس کلاً مستقل از مسائل سرمایه‌داری در نظر گرفته شود. هر چند که در حال حاضر میزان تولید و مصرف در کشورهای سرمایه‌داری مختصراً در حال رشد است، اما عملکرد بورس در کنار جنبه‌های دیگر آن، درست در این است که ((وضعیت آینده را)) از قبل نشان می‌دهد. نرخ‌های بورس، وضعیت کنونی را منعکس نمی‌سازند. این نرخ‌ها پیش‌بینی‌های بورژوازی را در باره آن چه در نیم سال آینده اتفاق خواهد افتاد به نمایش می‌گذارند. از این رو سقوط ((کنونی)) بورس، مبین اشتغال رکود عمومی وضعیت اقتصادی در آینده است. تحولات بورس تاثیر مستقیم بر کل اقتصاد بجای می‌گذارند. مالکیت سهام، بخشی از کل دارایی سرمایه‌دارهاست. هر گونه از دست دادن دارایی معمولاً منجر به کاهش پرداخت‌های روزمره می‌شود. نتیجه این امر باعث ازدیاد مشکلات فروش می‌گردد و از این رو، جهت‌گیری بطرف بحران را تشدید می‌کند. در مراکز بورس، سهام موسسات واقعا موجود، مورد معامله قرار می‌گیرند. سقوط نرخ بورس در مجموع بمعنای زیان‌های ماهوی شرکت‌های سهامی نیز هست. بعضی از موسسات می‌توانند از این بابت تا مرز ورشکستگی کشیده شوند. این زیان در حال حاضر، مبلغی در حدود ۱۱۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود، یعنی پاندازه بدهکاری همه کشورهای جهان سوم.

سقوط بورس چگونه پیش آمد؟ از نظر تکنیکی، اوراق سهام در بورس‌های نیویورک و توکیو بطور احمقانه‌ای ازدیاد پیدا کرده بود. تنزل نرخ حتمی بود. حجم نامتناسب بورس بازی (BORSENSPEKULATION)، نه تصادفی بود و نه آن گونه‌ای که پروفیسور گالبرایت توضیح می‌دهد، نتیجه "حمایت"ها و "طبع سودجویی"های حقیر. این سوداگری در تطابق است با یکی از علائم اصلی "یک موج طولانی با زیر و بم‌هایی از کساد"

("Langen Welle mit depressivem Grundton") که ممیزه اقتصاد سرمایه‌داری از سال ۱۹۲۹ است - فوق اثبات فوق اثبات Überakkumulation سرمایه شامل فوق اثبات واقعی و بالقوه آنست: از ظرفیت‌های تولید در محدوده وسیعی استفاده نمی‌شود. در کشورهای صنعتی غرب رسماً ۴۰ میلیون بیکار به ثبت رسیده وجود دارد * . سرمایه‌هایی که مستمراً از سود کنسرن‌ها ایجاد می‌گردند بطور مولد بکار گرفته نمی‌شوند - این سرمایه‌ها، نه فقط در بورس بلکه همچنین در شکل ادغام کنسرن‌ها، راه بورس بازی را در پیش می‌گیرند و به بازارهای بورس و معاملات املاک هجوم می‌آورند - این امر بالا رفتن چنوناُمیز نرخ بورس اوراق بهادار و همینطور سقوط غیرقابل اجتناب آن را توضیح می‌دهد -

به عوامل یاد شده، عواقب سقوط هژمونی امپریالیسم آمریکا در دنیای "آزاد" پیوند می‌خورد - چرا که این کشور در زمینه بارآوری کار، دیگر نمی‌تواند با کشورهای ژاپن، آلمان غربی یا حتی با صنعت برخی از کشورهای نیمه صنعتی رقابت کند - درهم ریختگی سیستم ارز بین‌المللی از سال ۷۱ - ۱۹۶۹ باعث شده که سرمایه خارجی در آمریکا حاضر نباشد تا هزینه مالی این کسری موازنه پرداخت‌ها را، که سالانه ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار افزایش می‌یابد، بلاعوض تامین کند - انتظار متقابل ((سرمایه‌های خارجی)) این است که بهره اوراق دولتی آمریکا افزایش یابد و، از آن جا بطور کلی، سطح بهره در آمریکا بالا رود - اما، چنین امری در دراز مدت با نرخ بالای سود در تضاد خواهد بود - وضعیت مجبور کننده‌ای که سرمایه جهانی در آن بسر می‌برد چنین

* منظور ارقام رسمی موسسات دولتی است، ارقام بیکارانی که برای استفاده از بیمه بیکاری در موسسات دولتی ثبت نام کرده‌اند - رقم مجموعه بیکاران (بیکاران ثبت نام نکرده یا بیکاری پنهان) در کشورهای صنعتی غرب بسیار بیشتر از این رقم است - (توضیح از ترجمه فارسی)

است:

همه تدابیری که امروز برای جلوگیری از سقوط اتخاذ می‌کنند، رکود را غیر قابل اجتناب می‌سازد. اگر میزان کسر بودجه امریکا - که رشد سریع صادرات ژاپن و آلمان غربی به امریکا را توضیح می‌دهد - کاهش یابد، سطح تقاضا در امریکا پائین می‌آید و رکود شروع می‌شود. اگر نرخ‌های بهره بطور مصنوعی پائین آورده شوند، میزان وام‌ها، مقدار پول و سطح تورم رشد می‌کنند و صادرات کاهش می‌یابد و پایین ترتیب باز رکود بوجود خواهد آمد.

رکود لزوماً به این معنی نیست که بلافاصله ۳۰ یا ۴۰ درصد به تعداد بیکاران اضافه می‌شود، آن گونه که در جریان سقوط بورس در سال ۱۹۲۹ پیش آمد. در همان زمان هم، تا رسیدن به پائین‌ترین نقطه حداقل ۲ یا ۴ سال طول کشید و در این فاصله، بانک‌ها، دولت‌ها و کنسرن‌ها به ورشکستگی کشیده شدند. فعلاً با اطمینان "فقط" این را می‌توان گفت که: سال ۸۸، سال رکود عمومی خواهد بود.

مترجم: پ. توانا



انقلاب سیاسی

و

وظایف کمونیست‌ها

بحث انقلاب سیاسی، چند سال پس از طرح آن، اکنون جایگاه ویژه‌ای را در میان مباحث اپوزیسیون چپ ایران به خود اختصاص داده است. انقلاب سیاسی که تا همین چندی پیش برای اکثریت قریب به اتفاق سازمان‌ها و گروه‌های چپ ایران، مفهومی اساساً فاقد معنی و بیگانه تلقی می‌شد، اکنون می‌رود که جایگاه واقعی خود را در بحث‌های مربوط به انقلاب ایران بیابد*.

* تز "انقلاب سیاسی" نیز جزء آن دسته از مباحثی است که از سال‌ها پیش از جانب ما در سطح جنبش چپ طرح گردید ولی تا همین اواخر بحث ویژه‌ای از طرف جریانات و سازمان‌های چپ در باره آن انجام نگرفت. همانگونه که در این مقدمه به اجمال خواهد آمد، اوضاع جامعه، وضع تقابل نیروهای اجتماعی و (در حاشیه) وضع جنبش چپ و نظایر این‌ها، خواسته یا ناخواسته، بحث "انقلاب سیاسی" را به یکی از مباحث مهم جنبش چپ تبدیل کرده است. خواننده می‌تواند نمونه‌هایی از نقدهای ارائه شده به نظریات سازمان وحدت کمونیستی در این باره را در "جنبش سوسیالیستی"، نشریه سازمان سوسیالیست‌های ایران، شماره‌های ۲ و ۵، "بسوی سوسیالیسم" نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران شماره‌های ۱ و ۲، "ندای وحدت" نشریه تئوریک سیاسی مجمع تدارکاتی برای وحدت کمونیست‌های ایران و غیره مشاهده کند.

اما نه آن بی اعتنائی‌های اولیه و نه این مورد توجه قرار گرفتن در مقطع کنونی، تصادفی و بی دلیل است. در سال‌های پُر جوش و خروش انقلاب، هر سخنی که با تفکر حاکم بر چپ خوانائی نداشت، چون کُفر ابلیس در وادی قدیسیان تلقی می‌گردید و هر کوشش برای توضیح مقولات "نا آشنا"، "غیرمانوس" به سخره گرفته می‌شد. گوئی در هر فریاد می‌بایست این پِژواک را تجربه کنیم که: "نرود میخ آهنین بر سنگ". در آن ایام، همه مسائل حل شده می‌نمود و هیچ پرسشی نبود که بی پاسخ مانده باشد! و این، البته، بیش از هر چیز، در پاره مبحث "مرحله انقلاب" صادق بود. "انقلاب دموکراتیک" در حال شدن بود، اگر بحثی بود نه در درستی و یا نادرستی‌اش بلکه بر سر نامگذاری و جزئیات تفسیری آن دور می‌زد: "انقلاب دموکراتیک"، "انقلاب دموکراتیک نوین"، "انقلاب دموکراتیک توده‌ای" ... اگر بحثی بود بر سر چگونگی ائتلاف با این یا آن بخش از خرده بورژوازی یا چگونگی تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک بود. اگر گاهی شکی رخ می‌نمود نه در آشنا یا بیگانه بودن این مقوله با مفاهیم مارکسیستی بلکه حداکثر در خصلت‌هایی بود که این انقلاب به آن مزین می‌شد: از آن جا که مقوله انقلاب سیاسی با فرهنگ چپ سنتی غریبه بود، پس "انقلاب دموکراتیک" گاهی "نیمه اجتماعی" می‌شد (پیکار) و گاهی اصلا یک "انقلاب اجتماعی" (فدائیان).

اما، امروز شرایط به گونه‌ای دیگر است: نه تنها به دنبال شکست سیاسی و سازمانی چپ سنتی ایران، دیوار مستحکم جزم‌گرایان ترك برداشته، چشم‌ها و گوش‌ها در رابطه با قداست سنت گرایان - و از آن جا به نظرات شان - باز شده بلکه علاوه بر این، جستجو برای خروج از بن بست‌های فکری و سیاسی، کوشش برای آشنائی با مفاهیم جدید، بیش از گذشته نمایان گردیده است. در این جااست که مباحث سیاسی و تئوریکی که پیش از این‌ها در سطح جنبش طرح شده بود، مورد توجه قرار می‌گیرد و از زوایای مختلف به محك گذاشته می‌شود و بدین

ترتیب بحث مربوط به انقلاب سیاسی به یکی از مباحث گره‌ای اپوزیسیون چپ ایران تبدیل می‌شود و این، علاوه بر دلایلی که در فوق اشاره کردیم، ناشی از فشار پائینی‌هاست. تعداد هر چه بیشتری از توده‌های چپ، از خط اطاعت بی چون و چرا از رهبری و اندوخته‌های فکری ناچیزشان خارج می‌شوند و چهار چوب‌های مباحث مجاز تعیین شده توسط چپ سنتی را در هم می‌شکنند. سدهای بظاهر محکم، ترک برداشته‌اند، برای جلوگیری از عمیق‌تر شدن حفره‌ها، برای مقابله با این فشار (با هدف منحرف کردن مسیر آن)، دیگر سکوت و بی‌اعتنائی کافی نیست. باید به آن مباحث پرداخت. پرداختن، اما، به شیوه سنتی چپ سنتی: از طریق تحریف نظرات و یا حمله به مدافعین آنها بمنظور بیان همان نظرات در الفاظ و پوشش‌های دیگر. روش و شیوه‌ای مذموم که از هر جهت با فرهنگ سوسیالیستی بیگانه است. به هر حال، حتی چنین روشی نیز نمی‌تواند از گسترش دامنه بحثی جلوگیری کند که هم در ادبیات مارکسیستی دارای سنت و سابقه طولانی است و هم تجربه انقلاب ایران درستی آن را در پراتیک مشخص اجتماعی نشان داده است. باری، علی‌رغم خواست همه منتقدین ما، این بحث با گذشت زمان مقبولیت بیشتری می‌یابد و راهنمای عمل تعداد بیشتری از مبارزین می‌گردد.

اهمیت پرداخت به این بحث را از زاویه دیگری نیز می‌توان توضیح داد: خصوصیات ویژه جامعه و حاد بودن تضادهای اجتماعی، هر لحظه امکان وقوع یک تکان شدید را محتمل می‌دارد. این تکان اما، با توجه به مجموعه داده‌های موجود در شرایط کنونی نه یک انقلاب اجتماعی بلکه تغییری در شکل حاکمیت سیاسی را بدنبال خواهد داشت. باری، بحث انقلاب و از آن جا انقلاب سیاسی، مجدداً در شرایطی عنوان می‌شود که دارای کار برد مشخص عملی و سیاسی در مبارزه روز مره است. بحثی است که در خلال آن پراحتی می‌توان چهره مدافعان واقعی جنبش کارگری و کسانی که فقط سنگ آن را به سینه می‌کوبند، تشخیص داد. از ورای

این مباحث مجدداً می‌توان نشان داد که چگونه پیروان انواع انقلابات دموکراتیک (از جمله "انقلاب دموکراتیک کارگری") برای ائتلاف با بخش‌های مختلف خرده بورژوازی و بورژوازی ایران از یکدیگر سبقت می‌گیرند و هر روز ایجاد جبهه جدیدی را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نوید می‌دهند و چگونه پیروان انقلاب سوسیالیستی با تاثیر گذاری هر چه بیشتر در جنبش کنونی و با کوشش در راه ایجاد یک صف مستقل پرولتری می‌کوشند در انقلاب سیاسی آتی یک پار دیگر از هدر رفتن ظرفیت‌های موجود جنبش کارگری و کمونیستی ایران جلوگیری کنند.

*

با توجه به اهمیت این بحث‌ها و تاثیری که چگونگی برداشت از مسئله انقلاب اجتماعی - و از آن جا انقلاب سیاسی - در جنبش کمونیستی ایران دارد، از مدت‌ها پیش بحثی در باره انقلاب سیاسی در نشریه داخلی هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا و در سمینارهای درونی آن آغاز گردید. علاوه بر این، مقالاتی در این باب آماده شد که از این پس در نشریه منتشر خواهیم کرد. بدین ترتیب، مبحثی که در این شماره - با انتشار دو مقاله و ترجمه‌ای از انگلس - در نشریه گشوده می‌شود، در شماره‌های آینده نیز با انتشار مقالات دیگر و ترجمه‌هایی از کلاسیک‌ها ادامه خواهد یافت.

در همین جا تذکر یک نکته لازمست:

با توجه به اهمیت ویژه این بحث در سرنوشت آتی جنبش سیاسی ایران و برای وسیع‌تر شدن دامنه آن، نه تنها همکاران نشریه یا رفقای که بین انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی قائل به تفاوت‌اند و نتیجتاً انواع انقلاب‌های دموکراتیک رایج در چپ ایران را

از انواع انقلاب‌های سیاسی تلقی می‌کنند، بلکه همچنین صاحب نظران دیگری نیز می‌توانند در این مباحث شرکت کنند که دارای نظریاتی کم و بیش متفاوت و حتی متغیر با نظرات اعلام شده سازمان وحدت کمونیستی‌اند. نگفته پیداست که انتشار مقالاتی که این‌جا و آن‌جا با مواضع رسمی سازمانی متفاوت‌اند بلکه حتی انتشار مقالاتی در جهت مغایر آن مواضع، بمعنای موافقت ما با آن نظریات نیست و هدف اساسی طرح و بررسی يك مسئله مهم از زوایای مختلف است. هدف اداء سهمی است در رفع انحرافات موجود در جنبش چپ ایران در زمینه انقلاب‌های دموکراتیک - انقلاب‌هایی که در واقع سیاسی (و ماهیتاً بورژوازی)‌اند و در هر حال، غیر سوسیالیستی.

اندیشه رهائی

بررسی انتقادات :

۱- سازمان سوسیالیست‌های ایران

www.vahdatcommunisti.com

در اینجا به دو مقاله انتقادی خواهیم پرداخت که توسط رفقای "سازمان سوسیالیست‌های ایران" به نظرات سازمان وحدت کمونیستی در ارتباط با تز "انقلاب سیاسی" نوشته شده است. و همانطور که اشاره شد نوشته منقدین دیگر را متعاقباً در مقالاتی جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نویسندگان "سازمان سوسیالیست‌های ایران"، اعتقاد خود بر نظرات ما را بر دو اساس استوار کرده‌اند:

- نقد مفهوم انقلاب سیاسی در این بخش از نقد سعی شده است که به رابطه بین انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی بپردازند و درک ما را با تکیه به برداشت ویژه‌ای از مارکسیسم "تصحیح" کنند.

- نقد نتایج سیاسی مترتب بر آن در این بخش نویسندگان نشریه "جنبش سوسیالیستی" کوشیده‌اند که با نقد تزه‌های سیاسی عنوان شده از جانب ما، نادرستی تزل "انقلاب سیاسی" را در عمل نشان دهند. هدف نوشته حاضر پرداختن به این ادعاهاست.

از آنجا که نویسندگان "جنبش سوسیالیستی" مدعی‌اند که درک ما از انقلاب سیاسی با درک مارکسیستی متفاوت است و برای نشان دادن این تفاوت به نظرات مارکس و انگلس توسل جست‌ه‌اند، لاجرم در ابتدا ضروری است که بپیمیم در کلاسیک‌های مارکسیستی به انقلاب سیاسی چگونه برخورد شده است. رفیق نویسنده مقاله "وضعیت طبقه کارگر و انقلاب پرولتری" مندرج در نشریه "جنبش سوسیالیستی" عبارتی را از مارکس نقل می‌کند:

"هر انقلابی جامعه کهن را منهدم می‌سازد، تا این درجه اجتماعی است. هر انقلابی قهر کهن را سرنگون می‌گرداند تا این درجه سیاسی است"

و باین نتیجه می‌رسد که:

"بنابراین جدائی انقلاب اجتماعی از انقلاب سیاسی از نقطه نظر مارکس و انگلس فاقد هرگونه مضمونی است. برای آنها هر انقلاب اجتماعی از آنجا که در ابتدا قدرت سیاسی را مورد هجوم خود قرار می‌دهد، بنابراین در ابتدا به مثابه یک

انقلاب سیاسی ظهور می‌کند و سپس در نتیجه تصرف قدرت سیاسی است که زمینه برای تحولات اجتماعی فراهم می‌گردد و انقلاب اجتماعی تحقق می‌یابد" (تاکید از ماست) (۱).

باین نتیجه‌گیری، با توجه به کلیت نظرات مارکس در زمینه انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی، از این که چقدر دقیق انجام گرفته در زیر اشاره خواهیم کرد. ولی قبل از آن، توجه خواننده را به یک نکته ظریف و مهم که دقت بروی آن به روشن‌تر شدن بحث کمک خواهد کرد، جلب می‌کنیم: نویسنده مقاله "وضعیت طبقه کارگر و ... " پس از نتیجه‌گیری بالا هنگامی که در واقع می‌خواهد نقد خود را به سازمان وحدت کمونیستی آغاز کند با یک اشتباه ظریف! اولین سنگ بنای بحث خود را کج می‌گذارد و می‌نویسد:

"در مباحث سیاسی میان چپ‌های ایران اینطور بنظر می‌رسد که گویا انقلاب سیاسی از انقلاب اجتماعی جداست و در جامعه‌ای می‌تواند انقلاب سیاسی بوقوع بپیوندد، بدون این که یک چنین انقلابی به انقلابی اجتماعی منجر شود. بر همین پایه نیز ناشرین رهائی در شماره ۴ از دوره سوم این نشریه بحث می‌کنند..." (تاکید از ماست) (۲).

در نقل قول اول، مسئله بر سر "فاقد هرگونه مضمونی بودن جدائی" انقلاب اجتماعی از انقلاب سیاسی بود و در اینجا، برعکس، بحث بر سر عدم جدائی انقلاب سیاسی از انقلاب اجتماعی است. ولی با قدری تأمل بر روی این عبارات، همین جابجائی بظاهر ساده به عامل تعیین کننده در درک صحیح از مسئله تبدیل می‌شود. پایین مطلب در سطور بعدی باز می‌گردیم.

اگر مطلبی را که نویسنده مقاله "وضعیت طبقه کارگر و ..." از مقاله "حواشی انتقادی بر مقاله یک پروسی" مارکس ذکر کرده مورد توجه قرار دهیم، دو نکته قابل تعمق خواهند بود:

اولاً، استفاده از عبارت "هر انقلابی..." در ابتدای هر يك از دو جمله بالا توسط مارکس باین معنا نیست که او در هر دو جمله از انقلاب واحدی صحبت می‌کند. خود مارکس، در موارد متعدد، ضمن تجزیه و تحلیل انقلاب‌ها، نشان می‌دهد که این انقلاب‌ها بطور نمونه سرنگونی "قهر کهن" را به انجام رسانده‌اند در حالی که نتوانسته‌اند سرنگونی "جامعه کهن" را بدنیال داشته باشند (انقلاب فوریه ۱۸۴۸).

ثانیاً، موضوع پلمیک مارکس با يك "پروسی" در مقاله مذکور، انقلاب اجتماعی است و نه سیاسی. طبیعی است پیش درآمد هر انقلاب اجتماعی، يك انقلاب سیاسی یعنی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه‌ای است که تا آن لحظه از دایره قدرت سیاسی و در نتیجه از ابزار تحقق برنامه‌ها و آرمان‌های اجتماعی خود محروم بوده است.

عدم توجه به همین تقدم و تاخر وقوع انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی و قاطی کردن مفاهیم، از همین آغاز مقاله، رشد تکاملی بحث ناقد سازمان وحدت کمونیستی را دچار اشکال اساسی کرده است. نویسنده مقاله، جدا کردن انقلاب اجتماعی از انقلاب سیاسی را فاقد هرگونه مضمونی می‌داند. بسیار خوب. ولی آیا بحث مگر بر سر "جدائی انقلاب اجتماعی از انقلاب سیاسی" است؟ از کتاب "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" تا همین رهائی دوره سوم شماره ۴ و تا به امروز در کدام يك از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی چنین جدائی انجام گرفته است؟ برعکس، از زمان طرح تز "انقلاب سیاسی" در موارد متعدد تاکید شده است که "هر انقلاب اجتماعی يك انقلاب سیاسی نیز هست، ولی هر انقلاب سیاسی يك انقلاب اجتماعی نیست" و بر همین پایه یکی از کوشش‌های مبارزات نظری ما در چند سال گذشته جلوگیری از این توهم بوده است که انواع و اقسام انقلابات سیاسی با نام‌های پُر طمطراق بعنوان انقلاب اجتماعی بخورد پرولتاریا داده نشود و مبارزات پرولتاریا را در راه رسیدن به هدف تاریخی‌اش منحرف نگرداند. بنابراین، پیداست که مسئله بر سر جدا کردن انقلاب

اجتماعی از انقلاب سیاسی نیست.

و اما هنگامی که چند سطر پائین تر، نویسنده مقاله جای انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی را عوض می‌کند و می‌نویسد که برای چپ ایران "گویا انقلاب سیاسی از انقلاب اجتماعی جدا است" باید جواب داد: بله رفیق، انقلاب سیاسی می‌تواند از انقلاب اجتماعی جدا باشد. یعنی این که در جامعه‌ای می‌تواند انقلاب سیاسی انجام گیرد بدون این که انقلاب اجتماعی در آن بوقوع بپیوندد. مارکس در ماه ژانویه ۱۸۴۴، یعنی چند ماه قبل از نوشتن مقاله "حواشی انتقادی بر مقاله يك پروسی"، در مقاله "مدخلی بر نقد حقوق هگل" با این نظر که گویا يك انقلاب رادیکال، رویای اتوپیک برای آلمان است به جدل می‌پردازد و می‌نویسد:

"... انقلاب رادیکال، رهائی عمومی بشری، رویائی اتوپیک برای آلمان نیست، بلکه ((رویای اتوپیک)) انقلابی ناتمام، انقلابی فقط سیاسی ((است))، انقلابی که ستون‌های بنا را پابرجا می‌گذارد..." (تاکیدها از مارکس، دو پراگماترها از ماست) (۳) -

در اینجا مارکس از انقلاب سیاسی بعنوان انقلابی صحبت می‌کند که "ستون‌های بنا را پابرجا می‌گذارد" - بدیگر سخن، انقلاب سیاسی اگر چه جامعه را به هم می‌ریزد، اگر چه در روبنای جامعه باعث دگرگوشی‌ها و تحولات مختلف می‌گردد، ولی ستون‌های اصلی جامعه یعنی مناسبات حاکم و روابط تولیدی را پابرجا می‌گذارد و در واقع همین پابرجا ماندن مناسبات تولیدی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، به طبقه‌ای که نقش غالب در این مناسبات را بعهده دارد امکان می‌دهد که ساختمان جامعه را بر همان پایه‌های دست نخورده بازسازی کند و یکبار دیگر، حداکثر با ظاهری دیگر، زمام قدرت سیاسی در جامعه را بدست گیرد و به ریشخند توده‌های زحمتکش و علی‌الخصوص طبقه کارگر بپردازد.

در اینجا برای روشن‌تر شدن مطلب، لازم است که به یکی دو نمونه تاریخی و به متد پرخورد مارکس و انگلس اشاره کوتاهی کنیم. در جریان دو سال انقلابی ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹، ترکیب حاکمیت و اپوزیسیون در آلمان به هم می‌خورد. بورژوا لیبرال‌ها در زد و بند با فئودالیسم به اردوی قدرت می‌پیوندند. در اپوزیسیون، پرولتاریا بالاجبار با نیروی دیگری سر و کار دارد. ارزیابی مارکس و انگلس که در "خطابیه شورای مرکزی به اتحادیه کمونیست‌ها" در سال ۱۸۵۰ به رشته تحریر در آمده چنین است:

"و نقشی را که بورژواهای لیبرال آلمان در ۱۸۴۸ در پراپر مردم ایفاء کردند، این نقش خائنانه را، در انقلاب قریب‌الوقوع، خرده بورژواهای دموکراتی برعهده خواهند گرفت که اکنون در اپوزیسیون همان جایگاهی را دارند که بورژواهای لیبرال پیش از ۱۸۴۸ داشتند" (۴) -

در اینجا مارکس و انگلس عبارت "در انقلاب قریب‌الوقوع" را بکار می‌برند و نشان می‌دهند که در سال ۱۸۵۰ تحولاتی که برای آینده انتظارش را می‌کشند نه یک کودتا و چیزی شبیه به آن بلکه یک انقلاب خواهد بود. و اما این انقلاب نمی‌تواند یک انقلاب پرولتری باشد. چرا که این بار خرده‌بورژواهای دموکرات نقش خائنانه بورژواهای لیبرال سال ۱۸۴۸ را برعهده خواهند گرفت و "همین که پیروزی بدست آید آنرا صاحب خواهند شد و از کارگران خواهند خواست که آرامش را حفظ کنند و کارشان را از سر گیرند" (۵) - عبارت دیگر، اگر انقلاب پیروز شود "خرده بورژواهای دموکرات" پیروزی را تصاحب خواهند کرد. جامعه متلاطم خواهد شد. در قدرت سیاسی جابجائی‌هایی صورت خواهد گرفت. حتی حاکمان جدید "ناگزیر خواهند شد که ضوابطی کم و بیش سوسیالیستی را پیشنهاد کنند" (۶) - ولی همه اینها در محدوده مناسبات تولید و مالکیت حاکم انجام خواهند گرفت

بورژوا لیبرال‌ها در زد و بند با فئودالیسم به اردوی قدرت می‌پیونددند و همین واقعیت است که پس از مدتی خود را به "رویای اتوپیک" "خرده‌بورژواهای دموکرات" تحمیل خواهد کرد و "ضوابط کم و بیش سوسیالیستی" جای خود را به تحکیم بنایی خواهد داد که بورژواهای لیبرال در جهت ساختمان آن گام برداشته بود. رویای اتوپیک اگر چه یک رویاست ولی به معنای آن نیست که نمی‌تواند خرده‌بورژواها را به انقلاب نکشاند و موجب حرکات و تحولاتی در جامعه نشود، ولی این رویای اتوپیک در آنجائی فقط رویا می‌ماند که امر بر حاملان آن مشتبه شود و فکر کنند که واقعا دست اندر کار ساختمان بنای دیگری هستند.

نمونه دیگر: چپ ایران با تحلیل مارکس از "مبارزات طبقاتی در فرانسه" کم و بیش آشناست. مارکس در این تحلیل هم **سلطنت بورژوازی** روزهای ژوشیه و هم **جمهوری بورژوازی** پیامد روزهای انقلاب فوریه را دست‌آورد مبارزه پرولتاریای فرانسه می‌داند (۷). ولی این دست‌آورد، این جمهوری فوریه "واقعا چیز دیگری نبود و نمی‌توانست باشد جز یک جمهوری بورژوازی" (۸). مارکس می‌نویسد "این جمهوری نه اسلحه انقلابی علیه نظام بورژوازی بلکه بازسازی Rekonstitution سیاسی، تحکیم سیاسی جامعه بورژوازی است. در یک کلام: جمهوری بورژوازی" (۹). پرولتاریای پاریس، "نبوغ بی نظیری" از خود نشان می‌دهد، مبارزه قهرمانانه‌ای را به پیش می‌برد، ولی همه این فداکاری‌ها نه تنها اسلحه انقلابی علیه نظام بورژوازی بوجود نمی‌آورد بلکه در واقع باعث تحکیم آن نظام می‌شود. چرا که در شرایط آنروز "پرولتاریای پاریس هنوز قادر نبود جز در تصور، جز در خیال، از جمهوری بورژوازی فراتر رود" (۱۰). اگر انقلاب اجتماعی را انقلابی علیه نظام موجود، علیه روابط تولیدی موجود، و بخاطر دگرگونی و تغییرات زیربنایی بدانیم، بطور حتم نمی‌توان انقلابی را که به تحکیم نظام موجود منجر می‌شود، یک انقلاب اجتماعی تلقی کرد. انقلاب فوریه ۱۸۴۸ یک انقلاب اجتماعی نیست. انقلاب فوریه می‌خواهد

ناهمگونی بین مناسبات موجود و ترکیب قدرت سیاسی را از میان بردارد و "می‌بایست اول سلطه بورژوازی را کامل کند" (۱۱) و "جمهوری فوریه با سرنگون کردن سلطنتی که سرمایه خود را پشت آن پنهان کرده بود، بالاخره به سلطه بورژوازی اجازه داد که بشکل اصلی‌اش قدم پیش گذارد" (۱۲).

باری، پاسخ باین سؤال نویسنده مقاله "وضعیت طبقه کارگر و انقلاب پرولتری" را که "ضرورت انقلاب سیاسی چیست؟ ... آیا برای انتقال قدرت در بین طبقه‌ای که قدرت سیاسی/اقتصادی جامعه را در تصرف خود دارد، نیازی به انقلاب سیاسی است؟ ..."، پیش از هر چیز تجارب تاریخی نشان داده‌اند ولی بخش قابل توجه در این مقاله در آنجاست که نویسنده می‌کوشد تا با مراجعه به برخی از نمونه‌های تاریخی به سئوالی که خود مطرح کرده پاسخ گوید. در ابتدا، بعد از تاکید چندین باره بر جدا نبودن انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی و متهم کردن "چپ فهمیده میهن" به برخورد بدون مسئولیت به پدیده انقلاب، پس از کنایه زدن به کسانی که گویا مشتاقانه هدف انقلاب سیاسی را در پیش رو دارند، و پس از طرح این سؤال در رابطه با انقلاب سیاسی که:

"آیا این انقلابات فقط باین خاطر صورت می‌گیرند تا قدرت سیاسی از دست جناحی از بورژوازی بیرون آید و در اختیار جناح دیگری از این طبقه قرار گیرد؟" (۱۳)

ناگهان اعلام می‌کند که البته در تاریخ انقلاباتی وجود داشته‌اند که:

"... طی آن تحول عجیب و غریبی به چشم نمی‌خورد و

اینطور بنظر می‌رسد که تنها در زمینه سیاسی جامعه دچار تغییر شده است و جای دولت مستبده را حکومتی دموکراتیک و یا حکومت مستبده دیگری گرفته است. به همین علت نیز "رهائی" و خیلی از سازمان‌ها و عناصر دیگر "چپ" ایران دچار این پندار می‌شوند که پس در جامعه انقلاب سیاسی بوقوع پیوسته و تا رسیدن انقلاب اجتماعی راهی پس دراز در پیش است... (۱۴)

در اینجا بطور حتم بسیار مفید و سازنده بود اگر نویسنده مقاله که بر خلاف "رهائی" و خیلی از سازمان‌ها و عناصر دیگر "چپ" ایران دچار پندار نمی‌شود، توضیح می‌داد که برای او انقلابی که بدنبال آن "تحول اجتماعی عجیب و غریبی بچشم نمی‌خورد" و مثلاً "جای دولت مستبده را حکومتی دموکراتیک یا حکومت مستبده دیگری" می‌گیرد، چگونه انقلابی است؟ و بسیار مفید و سازنده می‌بود اگر نویسنده مقاله توضیح می‌داد، هنگامی که در جریان یک انقلاب عظیم توده‌های میلیونی با خواست آزادی و برابری سیاسی/اجتماعی به صحنه مبارزه می‌آیند و در نتیجه یک مبارزه خونین و تاریخی انقلابی را به ثمر می‌رسانند، رژیم مستبد قبلی را سرنگون می‌کنند ولی رژیمی که بر سر کار می‌آید ضمن حفظ نظام موجود در کلیت خود، استبدادی سیاه‌تر از رژیم سابق را بر جامعه حاکم می‌گرداند (انقلاب بهمن ایران)، این انقلاب را چگونه انقلابی ارزیابی می‌کند؟ آیا اساساً انقلابی بوقوع پیوسته است؟ آیا انقلابی سیاسی است؟ آیا انقلابی نیست که بر خلاف تصور "چپ" پندار زده "تا رسیدن انقلاب اجتماعی راهی پس دراز در پیش" دارد؟ یا این که انقلاب سیاسی و اجتماعی با هم اتفاق افتاده چون که گویا "مارکس اصولاً با یک چنین تقسیم بندی و جدائی مخالف بود و انقلاب سیاسی و اجتماعی را از هم جدا نمی‌کرد" (۱۵) و یا این که انقلاب سیاسی است با مضمون اجتماعی چرا که بقول رفیق "هر انقلاب سیاسی دارای مضمون اجتماعی نیز می‌باشد" (۱۵) (پایین مضمون اجتماعی در زیر

اشاره خواهیم کرد) -

ولی با این همه نویسنده مقاله، "رهائی" و چپ ایران را در چنبره پندار می‌گذارد و با باز کردن یک پاراگراف جدید در تناقض با تمام اظهارات گذشته خود، آنها را علاوه بر دنیای پندار، در دنیایی از تعجب فرو می‌برد و انگشت بدهان، حیران بر جا می‌نشانند:

"از نقطه نظر نگارنده، اینگونه انقلابات، یعنی انقلاباتی که در اصطلاح چپ ایران به مثابه انقلاب سیاسی بروز می‌کنند*، تنها در جوامعی می‌تواند صورت پذیرد که مابین زیربنا و روبنای موجود آنچنان تناسب و تاثیر متقابلی که باید بطور طبیعی - تاریخی وجود داشته باشد، موجود نیست" (۱۶) -

عجب! مگر در تمام مدت بحث بر سر این بود که در کجا می‌تواند چنین "انقلاباتی" بروز کند و در کجا نمی‌تواند؟ مسئله از ابتدا بر سر تشخیص، امکان بروز و مشخصات کلی "اینگونه انقلابات" بود، و اشاره کردیم که چرا بحث در حیطه مفهوم شناسی آکادمیک و یا قبولاندن یک تعریف به جنبش چپ و غیره نیست، بلکه مسئله ضروری و حیاتی، تشخیص، امکان و بروز شناخت مشخصات کلی "اینگونه انقلابات" بمنظور تنظیم قدم‌های مبارزاتی جنبش چپ و جنبش کارگری در مسیر تبدیل به نیروی اجتماعی و در نهایت بدیل اجتماعی شدن است - و باز عجب! که پس از آن همه پرخاش به تز انقلاب سیاسی، یک مرتبه، خود این مقوله دیگر موضوع بحث نیست، بلکه چنین انقلاباتی "تنها در جوامعی می‌تواند صورت پذیرد" - که چنین و چنان نباشد - این نحوه استدلال، مصداق بارز آن چیزی است که خود نویسنده آنرا سخنی "ژاز" می‌نامد -

در اینجا ضروری است که به "مضمون اجتماعی" و "دست‌آورد اجتماعی"

* از اصطلاح "رهائی" و چپ ایران بگذریم، اینگونه "انقلابات" در اصطلاح "شما بمثابه چگونه انقلابی بروز می‌کنند؟

که نویسنده مقاله "جنبش سوسیالیستی" در رابطه با مقوله انقلاب سیاسی بکار می‌برد، نگاهی بیافکنیم. او معتقد است که هر انقلاب سیاسی دارای مضمون اجتماعی و دست‌آورد اجتماعی نیز می‌باشد. این نکته قابل تأکید است، چرا که بدون شك نگاهی که توده‌های عظیم زحمتکشان يك جامعه در جریان يك انقلاب سیاسی نیرو و سنگینی ویژه اجتماعی و موجودیت شان را در صحنه کشمکش‌های اجتماعی احساس می‌کنند، هنگامی که حتی فقط برای تحقق يك خواست سیاسی هزاران قربانی می‌دهند و دست از مبارزه و مقاومت نمی‌کشند، اگر این مبارزه به شکست نیز بیانجامد، اگر بعد از پیروزی انقلاب، خواست آنها متحقق هم نشود، مضمون فرهنگ اجتماعی مبارزه در ضمیر ناخودآگاه جامعه حك می‌گردد و این خود یکی از بزرگترین دستاوردهای اجتماعی يك مبارزه و يك انقلاب است. بطور نمونه مبارزه برای آزادی و دموکراسی در يك جامعه را در نظر بگیریم. زمانی که در جامعه استبداد زده، توده‌های مردم با قبول خطراتی بسیار، برای آزادی و دموکراسی قد علم می‌کنند آیا خود روند این مبارزه در تعمیق شخصیت دموکراتیک آنان و جامعه‌ای که در آن مبارزه می‌کنند موثر نخواهد بود؟ آیا مضمون اجتماعی مبارزه قابل چشم پوشی است؟ آیا چنین حرکتی خود بیان بزرگترین دست‌آورد اجتماعی در يك جامعه نیست؟ بطور حتم چرا. ولی اگر بخواهیم مقولات را در هم نیامیزیم، نمی‌توانیم این دست‌آورد اجتماعی را با مقوله تحقق يك انقلاب اجتماعی، که نه فقط دموکراتیزه شدن عمیق آحاد اجتماعی بلکه از پروسه آن تغییرات بنیادی در مناسبات تولیدی مستفاد می‌شود، یکی بگیریم. اگر در جامعه ولایت فقیه‌زده امروز ایران که در آن ابتدائی‌ترین حقوق انسانی محلی از اعراب ندارد بدنبال مبارزات توده‌ای رژیم بقدرت برسد که این حقوق اولیه را بطور واقعی برسمیت بشناسد، بطور حتم این انقلاب سیاسی در شرایط امروز ایران، به يك دست‌آورد مهم اجتماعی منجر شده است. ولی نه توده‌های انقلاب کننده فقط پایین دست‌آورد قانع خواهند بود

و نه هنگام ارزیابی، بخاطر آن، می‌توان انقلاب را يك انقلاب اجتماعی دانست. بنابراین نتیجه‌گیری رفیق نویسنده در صفحه ۱۲ مقاله مبنی بر این که "هر انقلاب سیاسی دارای مضمون اجتماعی نیز می‌باشد" امری طبیعی و برداشتی درست است. ولی این تائید به هیچ وجه بمعنای موافقت با حکمی نیست که در صفحه ۱۰ مقاله بعنوان "نقطه نظر مارکس و انگلس" آورده شده است: "بین انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی تفاوتی عجیب وجود ندارد".^{۱۷}

در پروسه انقلاب اجتماعی یا انقلاب پرولتری در جامعه سرمایه‌داری است که:

"... پرولتاریا قدرت عمومی را به تصرف درمی‌آورد و از طریق این قدرت، ابزار تولید اجتماعی را که از اختیار بورژوازی خارج شده به مالکیت عمومی تبدیل می‌کند..."^{۱۷}

و بدین ترتیب زمینه‌های اجتماعی "آقای خویش" شدن و "آزاد شدن" انسان را فراهم می‌سازد. چرا که "انقلاب پرولتری"، نه بعنوان هدفی در خود، بلکه برای پایه‌ریزی بنای "جامعه‌ای انسانی" صورت می‌گیرد:

کمونیسم، موضعی است بمثابة نفی نفی، بنابراین، برای تکامل تاریخی پلاواسطه، لحظه واقعی و ضروری رهائی و احیاء دوباره انسان است. کمونیسم، شکل ضروری و اصل اثری بخش آینده پلاواسطه است. اما، کمونیسم پایین عنوان، هدف تکامل بشری نیست، ((بلکه)) شکل جامعه انسانی ((است))^{۱۸}.

بنابراین، بین انقلابی که می‌خواهد "... زمینه را برای تغییر روابط حقوقی - قضائی و سیاسی (روبنائی) فراهم آورد..." (مقاله مورد بحث منتشره در "جنبش سوسیالیستی"، صفحه ۱۴ - پراکتر از متن اصلی است)، علی‌رغم دستاوردهای اجتماعی که می‌تواند داشته باشد - با انقلابی که می‌خواهد زمینه برای تغییرات اشاره شده و رسیدن به

اهداف بالا آماده کند، عمیقاً متفاوت است، هر چند که منقد ما منکر چنین "تفاوتی عجیب" گردد.

* * *

اگر نویسنده مقاله "وضعیت طبقه کارگر و ...^{۱۱}" چاپ شده در شماره ۵ نشریه "جنبش سوسیالیستی"، بدون توجه به ابرازات متناقض خود، "رهائی" و دیگران را به پندارگرائی و برخورد بی مسئولیت متهم می‌کند، رفیق دیگری از همان سازمان سوسیالیست‌های ایران، در شماره ۲ همان نشریه، نظرات "رهائی" در رابطه با مقوله انقلاب سیاسی را وارونه جلوه می‌دهد و نتیجتاً "رفقای رهائی" را به درجه "اپوزیسیون مقبول" بورژوازی مفتخر می‌سازد! ولی چرا "رفقای رهائی" در "بهترین حالت می‌توانند نقش "اپوزیسیون مقبول" را ایفاء کنند؟، پایین دلیل:

"فکر می‌کنیم که رفقای "رهائی" چون می‌خواهند، "علی‌الاصول ... اپوزیسیون رژیم بعد از انقلاب سیاسی باشند"، در نتیجه برای خود و نیز برای طبقه کارگر ایران در کارزار اجتماعی کنونی نقشی قائل نیستند و در نتیجه چه بخواهند و چه نگفته باشند، برای بورژوازی عقب افتاده، فکستنی، ترسو و غیر مبتکر ایران هنوز رسالتی قائلند و نیرویی که عقب افتادگی طبقه کارگر ایران را بزرگ و عقب ماندگی بورژوازی ایران را کوچک و حتی انکار می‌کند، هرچند خود را "کمونیست" نیز بنامد، خود موجودیت خویش را در عرصه مبارزه سیاسی کنونی و آینده ایران انکار کرده و در بهترین حالت می‌تواند نقش "اپوزیسیون مقبول" را ایفاء کند" (صفحه ۱۱، چند نقطه از متن مقاله "جنبش سوسیالیستی" است).

در خوش بینانه‌ترین حالات، علت این تحریف و وارونه جلوه دادن

نظرات بکرات ابراز شده سازمان وحدت کمونیستی را می‌توان در عدم توجه و دقت رفیق نویسنده دانست. بهر حال، در اینجا لازم است که برای روشن‌تر شدن موضوع، جمله به جمله، نقل قول بالا را مورد بررسی قرار داد.

قاعدتا باید معنای سیاسی "اپوزیسیون مقبول" و همچنین محتوای نظری و "مبارزه" نیروی "چپ"ی که خط اپوزیسیون مقبول بورژوازی بودن و شدن را دنبال می‌کند برای رفقا در "سازمان سوسیالیست‌های ایران" و ناشرین نشریه "جنبش سوسیالیستی" (تا همین چندی پیش، نشریه "جنبش دانشجویی") روشن باشد. در جنبش ایران "نمونه‌های زیبائی" از این نوع "اپوزیسیون‌های مقبول" وجود دارد. کلمات معنای مشخصی دارند و بی حساب نباید از آنها استفاده کرد. حتی ضروری نبود که نویسنده مقاله، متن کامل "رهائی" شماره ۴ را بدقت خوانده باشد. اگر فقط همان پاراگرافی را که نقل قول سانسور شده "علی‌الاصول ... اپوزیسیون رژیم ..." در آن آورده شده با دقت و انصاف می‌خواند شاید اینطور قاطعانه "رفقای رهائی" را متهم نمی‌کرد که می‌خواهند "اپوزیسیون مقبول بورژوازی" باشند. "رهائی" شماره ۴، پس از روشن کردن جایگاه انقلاب سیاسی و توضیح زاویه‌های موجود برخورد به آن و تشریح دید خود از چگونگی شرکت طبقه کارگر و کمونیست‌ها در این انقلاب‌ها، می‌نویسد که:

"... کوشش نیروهای چپ باید بر این مبنا باشد که طبقه کارگر و علی‌الاصول نیروهای چپ اپوزیسیون رژیم بعد از انقلاب سیاسی باشند و نه شرکاء موقت در قدرت! که چپ به سمت بدیل واقعی شدن حرکت کند و نه خر سواری مانند نه عامل ایجاد توهم..."

قبل از ادامه پارگراف، ابتدا همین جملات و تفاوت عمیق محتوای آنها را با آن چه نقل قول "علی‌الاصول..." الغاء می‌کند، مختصراً بررسی

کنیم. "رهائی"، در شرایطی که "طبقه کارگر هنوز آمادهی کسب قدرت نیست" روی متشکل شدن طبقه کارگر و چپ و به اپوزیسیون رژیم بورژوازی یا خرده بورژوازی شدن بعد از انقلاب آینده آنها تاکید می‌گذارد. و در این رابطه، وظیفه طبقه کارگر و "علی‌الاصول" چپ را نه "نمایندگی" از طرف طبقه کارگر بعنوان "شریک موقت در قدرت" و نه ابداً "اپوزیسیون مقبول بورژوازی" شدن، بلکه دقیقاً در جهت مخالف آن و بعنوان اپوزیسیون انقلابی رژیم مستقر بعد از انقلاب سیاسی (که در شرایط آماده نبودن طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی، رژیم بورژوازی یا خرده بورژوازی خواهد بود)، می‌داند (۱۹) - "اپوزیسیون" شدن طبقه کارگر و چپ در زمان حاکمیت سرمایه در عمل، به چه معناست؟ باین معناست که طبقه کارگر با هویت مستقل و با خواست‌های ویژه طبقاتی خود به صحنه مبارزات اجتماعی قدم گذارد. باین معناست که چپ بسمت نیروی اجتماعی شدن و به "سمت بدیل واقعی شدن" حرکت کند و از خر سواری دادن این یا آن جناح بورژوازی رها شود. باین معناست که چپ با تحلیل سوسیالیستی شرایط جامعه و وضعیت طبقه کارگر، بدور از هرگونه تخیلات رهبری طلبانه و نمایندگی خواهانه، بدور از منافع این گروه یا آن سازمان، با طرح رئوس نظرات و ارائه راه‌حل‌های مستقل برای معضلات مرکزی و دموکراتیزه کردن آحاد جامعه به یک نیروی اجتماعی ملهم از نیروی طبقه کارگر تبدیل شود و زمینه‌های پیوند طبیعی جنبش کارگری و جنبش کمونیستی را آماده کند. پیشنهاد تشکیل چنین "اپوزیسیونی" بطور حتم خواستار "اپوزیسیون مقبول" سرمایه بودن نیست، کاملاً برعکس، ناقوس مرگ حاکمیت سرمایه را به صدا در آوردن است. و خواب شیرین قدرت طلبان "چپ" را از هم اکنون آشفتن کرده است. قبل از دیدن این که نویسندگان مقاله "جنبش سوسیالیستی" نتیجه می‌گیرند که "رفقای رهائی" برای خود و برای طبقه کارگر نقشی قائل نیستند، پس چه بخواهند و چه نخواهند برای بورژوازی رسالت قائل هستند.

اولاً، حتماً ضروری است که "سوسیالیست‌های ایرانی" یکبار دیگر مقاله "رهائی" شماره ۴ و همچنین مقاله "شکستی پیرامون موافق ساختاری تحقق دموکراسی در ایران" مندرج در "اندیشه رهائی" شماره ۲ را مطالعه کنند، تا هنگام "قضاوت" درباره نظرات دیگران مجبور نباشند بقول خودشان فقط "فکر" کنند.

ثانیاً، آیا تشخیص اینکه طبقه کارگر و چپ ایران هنوز آمادگی کسب قدرت را ندارند و بعبارت دیگر بدیل اجتماعی قدرت نیستند، بمعنای آن است که "رفقای رهائی" برای بورژوازی ایران رسالت قائلند؟ و بدتر از این، آیا باین معناست که هیچ وظیفه‌ای برای خود و برای طبقه کارگر در این دوران قائل نیستند و فقط می‌خواهند "اپوزیسیون مقبول" بورژوازی در آینده باشند؟ قبلاً دیده‌ایم و متن تحریف شده "رفقای رهائی" نشان می‌دهد که تصادفاً! عکس قضیه درست است. آیا نباید علت این همه کج فهمی را در جای دیگر جستجو کرد؟ از این گذشته، اساس تز انقلاب سوسیالیستی از زاویه دید ما بر پایان یافتن رسالت تاریخی بورژوازی و راه‌حلهای بورژوازی (با یا بدون آن) در کشورهای پیرامون است. اما نویسنده مقاله "جنبش سوسیالیستی" در همین مقاله می‌نویسد:

"اگر طبقه کارگر در ایران نمی‌تواند "انقلاب سوسیالیستی" کند، این بدان معنا نیست که این طبقه از انجام "انقلاب سیاسی" نیز عاجز است" (۲۰).

از ایراد تئوریک و بی ربط بودن عبارت فوق در می‌گذریم، ولی نکته اینجاست که همین نویسنده که خود "انقلاب دموکراتیک کارگری" را یک "انقلاب سیاسی" می‌داند و برای "طبقه کارگر" در آن "نقشی فعال و تعیین کننده" قائل می‌شود، در آخر مقاله دچار فراموشی می‌گردد و می‌نویسد:

"... در شرایط کنونی طبقه کارگر ایران در آنچنان شرایط تاریخی نیست که بتواند بلاواسطه چنین نقشی را ایفاء کند..." (۲۰)

بعبارت دیگر، بر پایه این ارزیابی، طبقه کارگر ایران در حال حاضر نه می‌تواند انقلاب سوسیالیستی کند و نه انقلاب نوع دیگر. آیا با منطبق استدلال بکار گرفته از طرف شما نمی‌توان باین نتیجه رسید که شما "برای خود و طبقه کارگر ایران در کارزار اجتماعی کنونی نقشی قائل نیستید و برای بورژوازی ایران هنوز رسالت قائل هستید؟" بویژه آن که در بخش پایانی نوشته‌ای که قبلاً به آن اشاره کرده‌ایم ("وضعیت طبقه کارگر و ...") به صراحت اعلام شده بود که:

"با توجه به آنچه رفت، می‌شود این نتیجه را گرفت که در شرایط کنونی طبقه کارگر ایران با رژیم خمینی در تضاد آن چنانی قرار ندارد" (۲۱)

اگر با بررسی ویژگی‌های امروز سرمایه‌داری و ارزیابی مشخصات ویژه سرمایه‌داری دفورمه ایران باین نتیجه می‌رسیم که راه‌حل خروج جامعه از بن‌بست تکاملی و قرار گرفتن در مسیر پیشرفت اجتماعی، تنها یک راه‌حل سوسیالیستی است و اگر انجام این وظیفه را بعهده پرولتاریای متشکل و سوسیالیست می‌دانیم، به هیچ وجه بمعنای آن نیست که بپردازد پرولتاریا زدگی چپ سنتی دچار شده‌ایم و چشمان خود را بر واقعیت وضعیت پرولتاریا و چپ ایران بسته‌ایم. کاملاً برعکس، از آنجا که برای بورژوازی و راه‌حل‌های بورژوازی، در راه استقرار دموکراسی و حل معضلات ریشه‌ای ایران رسالتی قائل نیستیم، معتقدیم که همین طبقه کارگر - همین طبقه کارگری که هنوز آمادگی کسب قدرت سیاسی را ندارد، همین طبقه کارگری که هنوز آگاهی سوسیالیستی ندارد، همین طبقه کارگری که هنوز سازمان‌های طبقاتی خود را تشکیل نداده است -

پاید به بدیل اجتماعی قدرت در همین جامعه تبدیل شود.
 شرکت در مبارزه برای دموکراتیزه کردن آحاد جامعه، شناخت ماهیت
 جناح‌های بورژوازی و دستیابی باین شناخت که جز خود او هیچ طبقه
 دیگری به حل مسائل اساسی او و جامعه کمک نخواهد کرد و در نتیجه،
 ظهور مستقل و هویت طبقاتی مستقل در صحنه مبارزات اجتماعی، آن
 نقش ویژه‌ایست که طبقه کارگر ایران در کارزار اجتماعی کنونی بعهده
 دارد و نقش نیروهای چپ نیز چیز دیگری غیر از کمک به
 تصریح شکل‌گیری درست این پروسه نیست.

ما در این مقاله، قصد بررسی تز "انقلاب دموکراتیک کارگری" رفقای
 "جنبش سوسیالیستی" را نداریم. ولی اکنون که بحث رسالت و یا عدم
 رسالت بورژوازی مطرح است، اجازه دهید به یک نکته در این رابطه،
 که بی ربط به بحث حاضر نیست، اشاره کنیم. نویسندگان "جنبش
 سوسیالیستی" می‌نویسد:

"... از قضای روزگار طبقه کارگر در جوامع عقب مانده نه
 تنها می‌تواند انقلاب سیاسی کند، بلکه می‌تواند حاکمیت سیاسی
 را نیز بدست آورد و این راه نیز یگانه راه نجات کشورهای
 عقب مانده است. این انقلاب از آنجا که زمینه را برای تحقق
 وظایف تاریخی بورژوازی آماده می‌سازد، دارای مضمونی
 دموکراتیک است و از آنجا که توسط طبقه کارگر رهبری و
 هدایت می‌شود، انقلابی کارگری است..." (۲۲)

در جای دیگری از همین مقاله آمده است:

"... در اکثر کشورهای که طبقه کارگر توانسته است قدرت
 سیاسی را متصرف گردد، دولت کارگری زمینه را برای انجام
 آن وظایف تاریخی هموار ساخته است که تاریخاً بورژوازی برای
 گسترش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در کشورهای متروپل
 سرمایه‌داری انجام داده است. بنابراین طبقه کارگر برای تصرف
 قدرت سیاسی و انجام وظایف دموکراتیک احتیاج به شعور
 سوسیالیستی ندارد..." (۲۳)

قضیه کاملاً روشن است - طبقه کارگر ایران می‌تواند انقلاب سیاسی کند (طبقه کارگر با شعور دموکراتیک!) و حاکمیت سیاسی را نیز بدست آورد - این طبقه کارگر که به آن درجه از رشد رسیده، دارای چنین قدرتی است که می‌تواند "رهبری و هدایت" انقلاب را بدست گیرد ولی با این همه، بجای اینکه انقلاب خودش، انقلاب سوسیالیستی را به ثمر رساند، به انجام وظایف دموکراتیک یعنی همان وظایفی که تاریخاً بورژوازی برای گسترش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در کشورهای متروپل انجام داده، اکتفاء می‌کند! طبقه کارگر انقلاب می‌کند که نه وظایف تاریخی خودش، بلکه وظایف تاریخی بورژوازی را به انجام رساند - چرا، بدلیل این که، این طبقه کارگر قدرتمند که می‌تواند انقلاب را "رهبری و هدایت" کند، "شعور سوسیالیستی" ندارد و "احتیاج به شعور سوسیالیستی ندارد"! چرا که قبلاً دیده‌ایم رفتای "جنبش سوسیالیستی"، امکان آغاز پروسه مناسبات تولیدی سوسیالیستی توسط چنین طبقه کارگری را از ابتدا منتفی می‌دانند - مضافاً:

"... انقلاب طبقه کارگر در کشورهای عقب مانده باین معنا نیست که طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی نموده است" (۲۴) -

بنابراین، طبقه کارگری که شعور سوسیالیستی ندارد و انقلاب سوسیالیستی هم نکرده است و باید وظیفه تاریخی بورژوازی را انجام دهد، پس قاعدتاً نمی‌تواند به فکر مناسبات تولیدی سوسیالیستی باشد - از طرفی دیگر تا آنجا که با نظرات رفقای "جنبش سوسیالیستی" آشنائی داریم، این رفقا، "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را هم "راه نجات" جوامعی مانند ایران نمی‌دانند و پیش گرفتن چنین راهی را به طبقه کارگر توصیه نمی‌کنند - و از آنجا که رفقا بدون در نظر گرفتن عملکرد جهان سرمایه‌داری انتظار دارند که برای پاگذازدن جامعه به مدار سوسیالیسم، نیروهای مولده همان جامعه به چنان درجه‌ای از رشد برسند

که "برای ادامه رشد خود با مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در تضادی بارز و مادی قرار گیرند..." (۲۵) (تاکید از ماست) - لذا تنها جوابی که با توجه به مجموعه توضیحات برای سؤال بالا باقی می‌ماند، همان راهی است که پورژوازی تاریخا در کشورهای سرمایه‌داری متروپیل انجام داده است - یعنی راه رشد و گسترش مناسبات سرمایه‌داری، منتها این بار به رهبری و هدایت طبقه کارگر! یعنی رك و رو راست "سوسیال دموکراسی" که اکنون می‌رود تا به يك جریان فکری معین در بخشی از چپ ایران تبدیل شود.

سیامک آذرپور

www.vahdatcommunisti.com

توضیحات:

- ۱ - "چنیش سوسیالیستی"، شماره ۵، نشریه سازمان سوسیالیستهای ایران، خرداد ۶۴، صفحه ۱۰.
- ۲ - همان جا، همان صفحه.
- ۳ - مجموعه آثار مارکس و انگلس، آلمانی، جلد اول، صفحه ۳۸۸، انتشارات DIETZ، برلین.
- ۴ - همان مجموعه، جلد ۷، صفحه ۲۴۶.
- ۵ - همان جا، صفحه ۲۴۹.
- ۶ - همان جا صفحه ۲۵۲.

۷ - "همانگونه که سلطنت پورژوائی روزهای ژوئیه، جمهوری پورژوائی روزهای فوریه نیز دست‌آورد کارگران بود" -
مارکس، مبارزه طبقاتی در فرانسه، مجموعه آثار، آلمانی، جلد ۷،
صفحه ۱۸، تاکیدها در این جا و همه جا از مارکس است.

۸ - همان جا، صفحه ۳۰.

۹ - همان جا، صفحه ۲۹.

۱۰ - همان جا، صفحه ۳۰.

۱۱ - همان جا، صفحه ۱۸.

۱۲ - همان جا، همان صفحه.

۱۳ - "جنیش سوسیالیستی"، شماره ۵ صفحه ۱۲.

۱۴ - همان جا، صفحه ۱۳.

۱۵ - همان جا، صفحه ۱۲.

۱۶ - همان جا، صفحه ۱۳.

۱۷ - انگلس، آنتی دورینک، مجموعه آثار مارکس و انگلس، آلمانی،
جلد ۱۹، صفحه ۲۲۸.

۱۸ - مارکس، دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴، آثار مارکس و
انگلس، جلد ۲، صفحه ۱۰۹، انتشارات فیشر، آلمان غربی، ۱۹۷۰.

۱۹ - انگلس، هنگام بحث در باره "انقلاب آینده ایتالیا و حزب
سوسیالیست"، دقیقاً همین مفاهیم را بکار می‌گیرد - برای جلوگیری از
اطناب کلام، خواننده را به خواندن این مقاله در همین شماره از نشریه
دعوت می‌کنیم.

۲۰ - "جنیش سوسیالیستی"، شماره ۲، صفحه ۱۱.

۲۱ - "جنیش سوسیالیستی"، شماره ۵ صفحه ۲۴.

۲۲ - "جنیش سوسیالیستی"، شماره ۲، صفحه ۱۱.

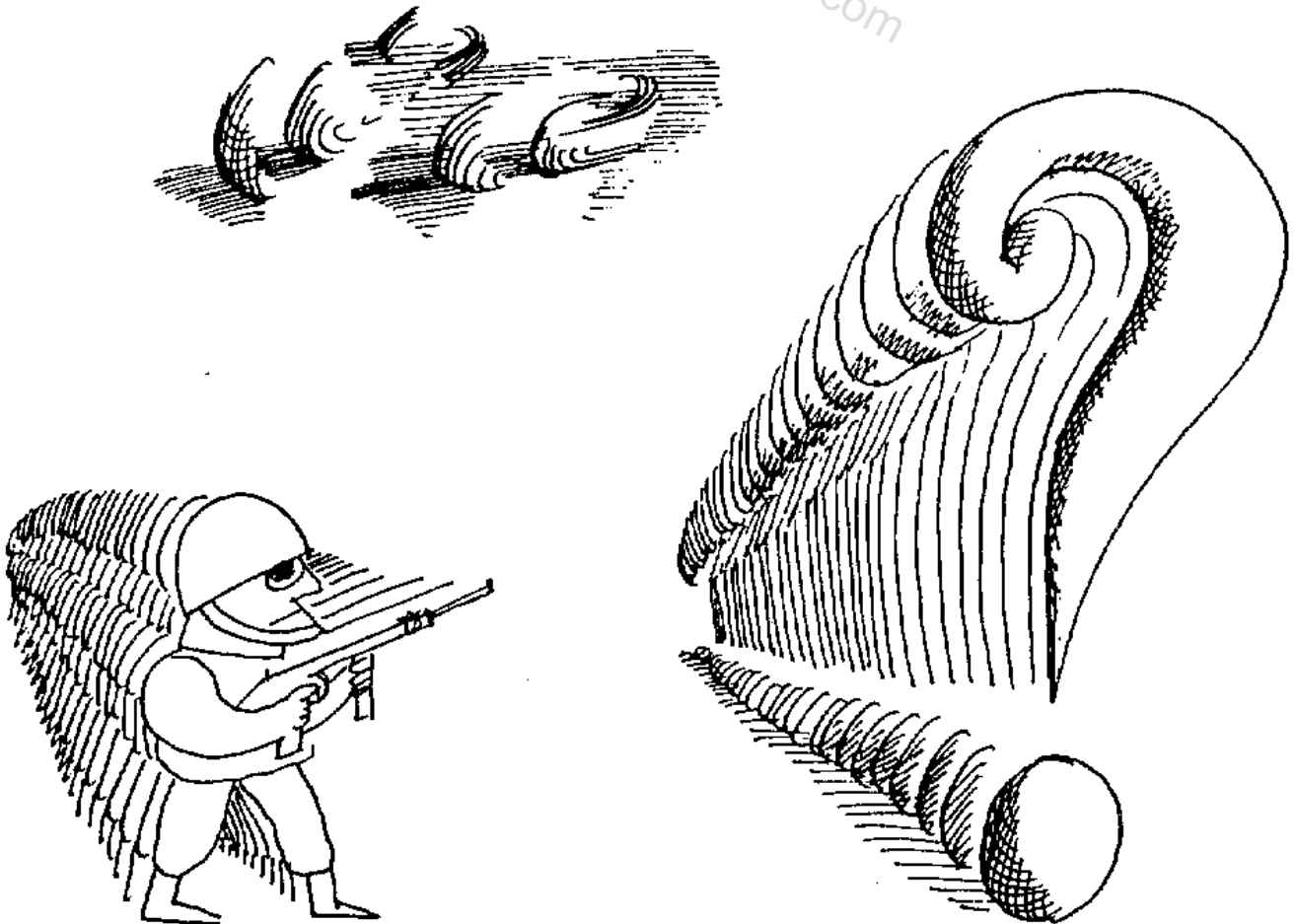
۲۳ - همان جا، صفحه ۱۰.

۲۴ - همان جا، همان صفحه.

۲۵ - "جنیش سوسیالیستی"، شماره ۵، صفحه ۹ همین مضمون در "جنیش سوسیالیستی"، شماره ۲، صفحه ۱۱ نیز بیان می‌گردد.



www.vahdatcommunisti.com



انقلاب سیاسی

يك تعريف*

انقلاب سیاسی را می‌توان به يك مفهوم، انقلاب ناقص و به تعبیری دیگر، حتی انقلابی شکست خورده دانست. حداقل شکست خورده از دیدگاه برخی از نیروهای اجتماعی از جمله از دیدگاه منافع و اهداف تاریخی پرولتاریا- پس انقلاب سیاسی، نوعی انقلاب است که از نظر اجتماعی به نتیجه معینی نمی‌رسد: در نیمه راه می‌ماند، به انتظارات پرولتاریا و به خواست او برای تغییر شالوده‌های اجتماعی پاسخ نمی‌دهد. درست است که در مقطع معینی این انقلاب می‌تواند برخی از خواست‌های مرحله‌ای زحمتکشان را برآورده کند، اما این نیز درست است که در صورت فقدان يك پایه اجتماعی و رهبری سوسیالیستی که بتواند این انقلاب را تا حد يك انقلاب سوسیالیستی تداوم بخشد، به فراهم شدن شرایط برای قدرت یابی بخش‌هایی از پورژوازی یا خرده‌پورژوازی - و یا ترکیبی از ائتلاف این دو - که سالها انتظار قدرت را می‌کشیدند منجر می‌شود. پس انقلاب سیاسی انقلاب ناقص است: در حد سرنگونی رژیم حاکم خلاصه می‌شود و حداکثر در چهارچوب وضع موجود، پاره‌ای از رفرم‌ها را موجب می‌گردد.

* این بخشی از مقاله‌ایست بقلم یکی از رفقای امریکا که متن کامل آن در شماره ۲ نشریه داخلی هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا، مورخ اکتبر ۸۴ انتشار یافته بود. صفحات پایانی آن مقاله منتشره در "نشریه داخلی" با تغییراتی (با توافق نویسنده) برای چاپ در اندیشه رهائی تنظیم شده است.

اندیشه رهائی

شاید بتوان گفت که انقلاب سیاسی یعنی تغییر قدرت سیاسی (سرنگونی رژیم حاکم) + برخی رفرم‌ها، اما هنوز این تعریف جامع و شامل نیست. دلیل این امر را نه لزوماً در کمبود دانش تئوریک بلکه در خود ماهیت انقلاب سیاسی بعنوان یک پروسه به اتمام نرسیده و از این رو ناقص باید جستجو کرد. بنابراین انقلاب سیاسی بنا بر ماهیت آن نه بطور کامل و شامل قابل تعریف است و نه این که خصوصیات جهانشمول دارد. تنها چیزی که در انقلاب سیاسی مشخص است متمایز بودن آن از انقلاب اجتماعی است. بعبارت دیگر، انقلاب سیاسی بطور منفی تعریف شده، یعنی انقلابی که اجتماعی نیست. لیکن این تعریف از جهت منفی، نباید مانع از کوشش مارکسیست‌ها برای شناخت بیشتر و ارائه تعاریف و مشخصات کامل‌تری از مفهوم انقلاب سیاسی و شرکت آنان در این نوع انقلاب‌ها گردد. مهم اینست که دانسته شود انقلاب سیاسی همان انقلاب اجتماعی نیست بلکه فرسنگ‌ها از آن دور است. با این حال و علی‌رغم اجتماعی و پرولتری نبودن چنین انقلاب‌هایی شرکت کمونیست‌ها و پرولتاریای متشکل در آن ضروری است. ضروری است زیرا که حضور فعال کمونیست‌ها در انقلاب سیاسی می‌تواند به امر تدارک انقلاب واقعی آن‌ها - که انقلاب اجتماعی سوسیالیستی است - کمک کند، به فراگیری تجربیات جدیدتری منجر گردد و مهر رادیکالیسم پرولتری را بر تارک جنبش سیاسی توده‌ها به نفع گرایش پرولتری بکوبد. پرولتاریا در انقلاب سیاسی شرکت می‌کند چون بعنوان طبقه فعال و تاریخساز نمی‌تواند نسبت به تحولات اجتماعی نقشی بی‌اعتناء ایفاء کند و نظاره‌گر رویدادها باشد، چون فعال است و خواهان تغییر و چون در انقلاب سیاسی نطفه‌های تغییر وجود دارد، باید این نطفه‌ها و شرایط را به نفع آرمان‌ها و اهداف پرولتری تغییر داد. مَهْلِك خواهد بود زمانی که نیروهای پرولتری از شرکت در انقلاب سیاسی - بدلیل این که این انقلاب، انقلاب آنان نیست - امتناع ورزند و مَهْلِك‌تر آن که این انقلاب را - به صرف وجود تغییر در حاکمیت

سیاسی - انقلاب خود بدانند. شرکت در انقلاب سیاسی، بنابراین، بخاطر برداشتن گام‌های تازه‌تری در امر تدارک و زمینه سازی سیاسی/اجتماعی انقلاب سوسیالیستی - و با عام بر این که امر این انقلاب، انقلاب اجتماعی پرولتاریا نیست، مفید و پسود آرمان‌های انقلاب پرولتری است و گرنه حاصل شرکت پرولتاریا در انقلاب سیاسی بدون هیچ چشم انداز معین، نه فقط پیبوده خواهد بود بلکه ثمرات شکست و بی نتیجه ماندن امیدها، همچون سموم مهلك سال‌های سال روحیه و توان مبارزاتی را از پرولتاریا و کمونیست‌های مدافع آرمان‌های سوسیالیستی بر خواهد گرفت. نتیجه این که، کمونیست‌ها باید برای انقلاب خود یعنی انقلاب اجتماعی بکوشند، به تدارک آن بنشینند و آن گاه در راه زمینه سازی و تدارک چنین مهمی در انقلاب‌های سیاسی، یعنی انقلاب‌هایی که قبلا از لحاظ تاریخی پیش بینی نشده - ولی تحول اجتماعی در مسیر راه آنها قرار می‌دهد، شرکت کنند بدون آن که نسبت به آینده و هدف چنین انقلاب‌های سیاسی متوهم باشند.

اصولا وقوع انقلاب‌های سیاسی و نوع آن (اگر معتقد به انواع مختلف انقلاب‌های سیاسی باشیم) قابل پیش بینی نیست، برنامه مشخصی ندارد و سرانجام آن در روند دگرگونی‌های اجتماعی روشن نیست. تنها چیزی که از انقلاب سیاسی قابل پیش بینی است، مساله سرنگونی حاکمیت است، لیکن روی برنامه و هدف نیروهای مختلف اجتماعی از شرکت در این انقلاب به هیچ وجه توافق کلی وجود ندارد. بنابراین، سرنوشت آینده انقلاب نیز به نقش و توازن نیروهای اجتماعی مختلف بستگی دارد و علی‌الاصول از قبل قابل پیش بینی نیست. در يك كلام، دور نمای انقلاب سیاسی تا حد سرنگونی رژیم روشن و آینده پس از آن کاملا نا روشن است. انقلاب سیاسی فوریه ۱۹۱۷ روسیه، پس از کمتر از ۸ ماه به آغاز انقلاب سوسیالیستی انجامید، انقلاب سیاسی بهمن ماه ۱۳۵۷ در ایران، پس از گذار از يك شرایط نیمه دموکراتیک، به استقرار یکی از موحش‌ترین رژیم‌های توتالیتر تاریخ منتهی گردید.

بعبارت دیگر، اصولاً نمی‌توان برای انقلاب سیاسی به تدارك نشست چرا که این انقلاب از دیدگاه کمونیست‌ها فقط يك نیمه راه است، نیمه راهی که چگونگی توازن قوا و امکانات بالفعل جامعه، آن را به کمونیست‌ها تحمیل می‌کند و از این رو بخودی خود نمی‌تواند هدف آن‌ها تلقی شود. هدف کمونیست‌ها، اما، انقلاب اجتماعی است، انقلاب در کل نظام حاکم، که بمنظور برقراری تغییرات بنیادین در کل روابط موجود در جامعه طبقاتی (سرمایه‌داری) صورت می‌گیرد. کمونیست‌ها در پی ایجاد نظم نوین‌اند، نظمی که اساساً با گذشته تاریخ متفاوت است، نظمی که در آن انسان‌ها بمعنای واقعی برهستی و مقدرات خویش حاکم می‌شوند و آزادی واقعی‌شان (آزادی از قید هر نوع اسارت، استثمار و جامعه طبقاتی و روابط ظالمانه آن) را بدست می‌آورند. پس کمونیست‌ها برای انقلاب اجتماعی، انقلاب در کل روابط اجتماعی - انقلاب در زیر بنا و روبنا - و نه انقلاب تا نیمه راه، می‌کوشند و برای انجام این مهم به تدارك می‌نشینند. انقلاب سیاسی، حداکثر، يك تغییر در روبناست، تغییری که البته قابل بازگشت است و می‌تواند حتی به روابط ارتجاعی‌تر از گذشته نیز رجعت کند: مثال ایران در زمان حاکمیت ولایت فقیه.

آیا کمونیست‌ها می‌توانند برای انقلاب سیاسی برنامه‌ای در جهت کسب قدرت سیاسی ارائه دهند و یا از قبل ائتلافی باین منظور بوجود آورند؟ با توجه به آن چه پیش از این اشاره شد پاسخ به چنین سئوالی روشن است، اما نظر به اهمیت کلیدی این مسئله، اشاره کوتاهی مجدداً در این مورد لازمست:

کمونیست‌ها در جنبش سیاسی، در چشم انداز يك انقلاب سیاسی، در صورت هرثمونی اقشار و طبقات غیر پرولتری، در صورت تفوق آگاهی غیر سوسیالیستی بر آگاهی سوسیالیستی، در صورت فقدان صف مستقل و متشکل طبقه کارگر و در نتیجه در صورت عدم آمادگی این طبقه برای کسب قدرت سیاسی، روشن است که نمی‌توانند برای آن برنامه‌ای ارائه

دهند و روشن است که در چنین شرایطی، توهم کسب قدرت سیاسی و ارائه برنامه جهت تحقق آن، به خیال پردازی‌های خام و کودگانه شباهت خواهد شد و یا در "بهترین" حالت، پایه‌های فاجعه‌ای بنام ساختمان "سوسیالیسم" ریخته خواهد شد: خواستها و نیازهای طبقات غیر پرولتری و قدرت توتالیتر ناشی از آنها با رنك و لعاب سوسیالیستی عرضه خواهد شد و راه را بر هرگونه پیشرفت رادیکال اجتماعی مسدود خواهد کرد.

علی‌رغم این اعتقاد، کمونیست‌ها می‌توانند و باید به منظور رادیکالیزه کردن جنبش و طرح و تبلیغ شعارها و خواست‌های مرحله‌ای زحمتکشان - جهت متمایز کردن صفوف خود از سایر نیروهای اپوزیسیون و افشاء همه جانبه رژیم و حاکمیت سرمایه -، برنامه داشته باشند و مداوماً به تبلیغ مطالبات و مضامین اجتماعی خواست‌های سوسیالیستی بپردازند. این برنامه، اما، برنامه حکومت آینده نیست، بلکه برنامه تدارك انقلاب اجتماعی آینده است. بعبارت دیگر، اهمیت تشخیص این مسئله و تمیز بین انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی نه صرفاً در محدوده تعریف شناسی واژه‌ها و مقولات بلکه در عرصه پراتیک پیچیده مبارزه اجتماعی و در تبیین وظائف مشخص است. مساله ائتلاف با نیروهای دیگر سیاسی نیز از این زاویه قابل بررسی است. ائتلاف کمونیست‌ها با نیروهای دیگر، البته بشرط حفظ استقلال عمل آنها، در شرایطی که طبقه کارگر آلترناتیو قدرت نیست، فقط بمنظور پیشبرد مبارزه علیه رژیم حاکم و مقابله با فاشیسم و رژیم‌های توتالیتر قابل درك است، و گرنه ائتلاف با چشم انداز تشکیل "حکومت ائتلافی"، سرانجامی جز چرخ پنجم شدن کمونیست‌ها در حکومت بورژوازی و یا خرده بورژوازی آینده و ضربه خوردن یا از بین رفتن دست‌آوردهای طبقه کارگر نخواهد داشت.

این تعریف کوتاه و عمومی کافی نخواهد بود اگر به يك مسئله بسیار مهم دیگر اشاره نکنیم:

نه در واقعیت‌های اجتماعی و نه از آن جا، در تعریف‌هایی که می‌کشند در شکلی کلی به تعریف انقلاب سیاسی و اجتماعی بپردازند، این دو انقلاب از دو مسیر متفاوت نمی‌گذرند. چرا که اصولاً هر نوع انقلاب از مجرای سرنگونی رژیم حاکم می‌گذرد. انقلاب سیاسی فقط به سرنگونی رژیم محدود می‌شود در حالی که انقلاب اجتماعی پا از آن فراتر می‌نهد و انقلاب در کل مناسبات تولیدی و اجتماعی را موجب می‌گردد. به عبارت دیگر، هر انقلاب اجتماعی لزوماً یک انقلاب سیاسی است، لیکن هر انقلاب سیاسی، یک انقلاب اجتماعی نیست. اگر شرایط لازم برای آلترناتیو شدن طبقه کارگر فراهم باشد، انقلابی که بوقوع خواهد پیوست لزوماً انقلاب اجتماعی خواهد بود. اگر نباشد، انقلاب در چهار چوب یک سلسله تغییرات سیاسی - تغییر در روبنا - محدود می‌شود و بُعد اجتماعی پیدا نمی‌کند، مگر این که مسیر تحولات بعدی جامعه، طبقه کارگر را در رأس جنبش اجتماعی توده‌ها قرار دهد. پس طبقه کارگر، همهٔ سوسیالیست‌ها، همهٔ نیروهای اجتماعی پشتیبان اردوگاه کارگران و سایر زحمتکشان برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه می‌کنند. اگر موفق شدند، انقلاب، انقلاب اجتماعی خواهد بود که به تغییر اساسی مناسبات جامعه خواهد انجامید و اگر نشدند، انقلاب با ماهیت و خصلت صرفاً سیاسی مشخص خواهد شد، یعنی انقلاب سیاسی خواهد بود.

اما، شعار ما تا آغاز انقلاب سوسیالیستی همواره اینست:

پیش به سوی تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی

انقلاب آینده ایتالیا

و

حزب سوسیالیست

ف - انگلس

ترجمه این مقاله کوتاه انگلس، توسط یکی از رفقای هوادار واحد گوتینگن، قریب به سه سال پیش از آلمانی (کلیات مارکس - انگلس، جلد ۲۲، صفحات ۴۴۲ - ۴۲۹) ترجمه شد و در همان ایام در شماره ۲ "نشریه داخلی" هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا به چاپ رسید. رفیق مترجم، مقدمه‌ای بر این ترجمه نوشت که آن را با پاره‌ای تغییرات و اضافات (که بصورت تاکیدی مشخص می‌شوند) در زیر نقل می‌کنیم:

"مقاله کوتاه زیر در ۲۶ ژانویه ۱۸۹۴ بوسیله انگلس در مورد انقلاب ایتالیا نوشته شده است. همانطور که از محتوای مقاله پیداست، بورژوازی ایتالیا چنان بی کفایت و زبون بود که نمی‌توانست و نمی‌خواست از عهده رفرم‌های بورژوازی برآید. به همین علت غلبان انقلابی زحمتکشان ادامه یافت که انقلاب دیگری را نوید می‌داد. در شرایط آن روز ایتالیا، انجام یک انقلاب سوسیالیستی ممکن نبود. به همین علت، انقلابی که در شرف وقوع بود، اگر چه در جامعه‌ای با مناسبات سرمایه‌داری (ولی نه "سرمایه‌داری مدرن" یعنی نه فقط وجود "بقایای فئودالیت" بلکه حتی وجود بقایای "عهد عتیق"، یعنی فزونی شدید "جمعیت روستائی" بر "جمعیت شهری" یعنی کمبود "منابع بزرگ توسعه یافته و در نتیجه" کمبود

"پرولتاریا بمعنای اخص"، یعنی جامعه‌ای که "اکثریت ((آن)) را صنعتگران، دکانداران کوچک، عناصر فاقد هویت طبقاتی ... تشکیل می‌داد) انجام می‌گرفت. یک انقلاب سوسیالیستی نبود- انقلابی بود که به آن نام انقلاب سیاسی می‌توان داد-

در این مقاله انگلس بخوبی دینامیسم مبارزه طبقاتی را ترسیم و وظایف سوسیالیست‌های ایتالیا را به روشنی بازگو می‌کند- بنظر ما مطالعه این مقاله می‌تواند برای هر فرد کمونیست آموزنده باشد-

با وجودی که انگلس، در این مقاله واژه "انقلاب سیاسی" را بکار نمی‌برد، ولی مفهوم انقلاب سیاسی را به زیباترین و گویاترین نحوی ارائه می‌دهد- اوج پختگی و دانش پرپار تئوریک انگلس را در این مقاله کوتاه بخوبی می‌توان مشاهده کرد- پاری، او، در این مقاله، محتوای انقلاب آینده ایتالیا را یک انقلاب غیر سوسیالیستی یعنی یک انقلاب سیاسی ارزیابی می‌کند"-

طبق شیوه معمول "اندیشه رهائی" در چاپ ترجمه‌ها، بویژه از کلاسیک‌ها، مقاله مورد بحث انگلس چاپ شده در "نشریه داخلی" توسط یک رفیق دیگر مجدداً از آلمانی به فارسی ترجمه شده در مطابقت این دو ترجمه از آلمانی، مشاهده کردیم که ترجمه اول، علی‌رغم برخی ایرادات کوچک در شکل، از نظر انتقال مفهوم و اماتت به متن، خوب و دقیق بود و هیچ مورد مهمی وجود نداشت که رفیق آن را بد یا نادرست ارائه داده باشد-

رفیق سوم، این مقاله را مستقیماً از فرانسه (منتخب آثار مارکس - انگلس، جلد ۴، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۰، صفحات ۲۸۶ - ۲۸۲) به فارسی برگرداند که ماخذ ترجمه ما در اینجاست- علت رجحان متن فرانسوی بر آلمانی در این است که انگلس این مقاله را به درخواست سوسیالیست‌های ایتالیایی، در ۲۶ ژانویه ۱۸۹۴ به فرانسه نوشته است- ترجمه ایتالیایی همین متن

فرانسوی، چند روز بعد، در اول فوریه همان سال، در شماره ۲ نشریه Critica Sociale بچاپ رسید.

علیرغم این که اصل را در ترجمه حاضر بر همین متن فرانسوی استوار کرده‌ایم، با این حال از ترجمه فارسی رفقا (از آلمانی) غافل نشده‌ایم و هر نوع اختلاف متون فرانسوی و آلمانی را در زیرنویس‌ها مشخص کرده‌ایم. بنظر می‌رسد که متن آلمانی متعاقباً توسط خود انگلس بازنویسی شده باشد، چرا، بطوری که مشاهده خواهد شد، در پاره‌ای موارد، اختلافات این دو متن (فرانسوی و آلمانی) شدیدتر از آنست که بتوان حدس زد یک مترجم (در اینجا مثلاً یک مترجم آلمانی) بخود اجازه دهد تا این حد تغییر در ارائه مطلب پیش برود و باز، بطوری که خواهیم دید، عباراتی را به متن اصلی (فرانسوی) اضافه کند. در زیرنویس‌ها تذکر دادیم و در اینجا نیز اشاره کنیم که بنظر ما در بسیاری موارد، مفاهیم در متن آلمانی (نسبت به متن فرانسوی) رساتر، فرمولاسیون‌های آن دقیق‌تر است.

بهرحال، در حد امکاناتی که متون فرانسوی و آلمانی در اختیار ما قرار می‌داد، در حد توان خود کوشیده‌ایم تا خوانندگانی که هر یک از این دو متون را در دسترس دارند، بتوانند ترجمه فارسی آن را در ترجمه حاضر بیابند.

اندیشه رهائی

بنظر من، وضعیت در ایتالیا، بدین صورت است:

پورژوازی که در طی و بعد از رهائی ملی به قدرت رسید، نه توانسته و نه خواسته است که پیروزی‌اش را تکمیل کند: بقایای فئودالیته را - از طریق تجدید سازماندهی تولید ملی بر اساس الگوی سرمایه‌داری مدرن - از بین نبرد. ناتوان در بهره‌مند کردن کشور از امتیازات

نسبی و موقتی سیستم بورژوازی، تمامی بار و جنبه‌های منفی ((سیستم سرمایه‌داری)) را به آن تحمیل کرده به این نیز بسنده نکرد، با دست زدن به کلاه پرداری‌های وقیحانه مالی، برای همیشه و تا به آخرین حد، خود را تحمل‌ناپذیر و نفرت‌انگیز نشان داد.

خلق زحمتکش - دهقانان، صنعتگران، کارگران (۱) - خود را له شده می‌یابد، از یک طرف، از طریق فشارهای کهن، به ارث مانده نه تنها از زمان فئودال‌ها بلکه حتی از عهد عتیق (مزارعه (۲))، لاتیفونددیوم‌های (۳) جنوب، جایی که دام‌ها، آدم‌ها را به عقب می‌رانند) و از طرف دیگر، از طریق سود جوئیانه‌ترین سیستم مالیاتی که یک رژیم بورژوازی تا کنون ابداع کرده است - در اینجا کاملاً می‌توان با مارکس همصدا شد:

"((چیزی که ما، آلمانی‌ها را)) همانند تمام مابقی اروپای غربی آزار می‌دهد نه تنها تکامل تولید سرمایه‌داری بلکه همچنین فقدان توسعه یافتگی آنست - در کنار مصایب دوره مدرن، یک سلسله از مصایب مورثی، ناشی از ادامه حیات شیوه‌های تولیدی کهنه - همراه با مناسبات اجتماعی و سیاسی متعارض‌شان با زمان ((کنوئی)) -، ما را تحت فشار قرار می‌دهند - ما نه تنها از زنده‌ها بلکه از مرده‌ها نیز رنج می‌بریم - مرده، زنده را در چنگ خود می‌فشارد" (۴) -

این وضعیت به یک بحران منتهی می‌گردد - همه جا، توده مولد، در جوش و خروش است، در بعضی جاها سر به شورش برمی‌دارد - این بحران ما را به کجا خواهد کشاند؟

بطور مسلم، حزب سوسیالیست پیش از حد جوان و موقعیت اقتصادی بیش از حد ضعیف است که بتوان به پیروزی قریب الوقوع سوسیالیسم امیدوار بود - در ملت ((ایتالیا)) (۵)، جمعیت روستائی بطور معتناپی بر جمعیت شهری فزونی دارد - در شهرها، صنایع بزرگ توسعه یافته، کم و در نتیجه، پرولتاریا به معنای اخس (۶)، کم است - اکثریت را

صنعتگران، دکان داران کوچک، عناصر فاقد هویت طبقاتی (۷)، در نوسان بین خرده بورژوازی و پرولتاریا، تشکیل می‌دهند. این خرده بورژوازی قرون وسطایی (۸) در حال تجزیه و اضمحلال است. این‌ها، پرولترهای نه اکنون بلکه آینده‌اند. همین طبقه (۹) ((خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط قرون وسطایی)) - سوق داده شده به دامان ناامیدی بدنبال فلاکت اقتصادی - است که خواهد توانست بخش عمده مبارزان و نیز رهبران يك جنبش انقلابی را فراهم کند. در کنار آن، روستاییانی قرار خواهند گرفت که گرچه پراکندگی محلی و بیسوادیشان هر گونه ابتکار عمل موثر را از آنان سلب می‌کند ولی با این وجود، یاورانی قدرتمند و غیر قابل چشم پوشی خواهند بود.

در صورت موفقیتی کم و بیش صلح آمیز، جابجایی ساده در وزارت خانه‌ها انجام خواهد گرفت و سر و کله جمهوریخواهان (۱۰) از نو متحد شده با کوالوتی و شرکاء پیدا خواهد شد (۱۱). در صورت انقلاب، جمهوری بورژوازی بوجود خواهد آمد.

در مقابل این احتمالات، حزب سوسیالیست چه نقشی را می‌تواند ایفاء کند؟

از ۱۸۴۸ به بعد، تاکتیکی که بیشترین موفقیت را نصیب سوسیالیست‌ها کرده، تاکتیک ((ارائه شده در)) مانیفست کمونیست بوده است:

"در مراحل مختلفی که مبارزه بین پرولترها و بورژواها (۱۲) چریان داشته، سوسیالیست‌ها (۱۳) همواره منافع جنبش در کلیت‌اش را نمایندگی می‌کنند. آنها برای منافع و اهداف آنی طبقه کارگر به مبارزه بر می‌خیزند ولی در عین حال، در جنبش حاضر، آتیه جنبش را نمایندگی می‌کنند."

سوسیالیست‌ها غالباً در مراحل تکامل تدریجی (۱۴) که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی طی می‌کند، سهم فعالی را بر عهده می‌گیرند بی

آنکه هیچگاه از نظر دور بدارند که این مراحل چیزی نیستند جز منزلگاه‌های (۱۵) متعددی که بسوی اولین هدف بزرگ راه می‌برند: تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بمثابه وسیله سازماندهی مجدد اجتماعی. جای آنها ((سوسیالیست‌ها)) در صفوف مبارزینی است برای هرگونه امتیاز بلافاصله‌ای که در جهت منافع طبقه کارگر قابل حصول باشد. آنها این امتیازهای سیاسی یا اقتصادی را می‌پذیرند اما فقط بعنوان **وجوه علی الحساب (Acomptes)** (۱۶) - پس، هر جنبش مترقی یا انقلابی را همچون ((جنبشی)) می‌نگرند که در مسیر خط حرکت خاص‌شان پیش می‌رود (۱۷) و ماموریت خاص‌شان اینست: سایر احزاب انقلابی را به جلو سوق دهند و در صورت پیروزی یکی از این احزاب، منافع پرولتاریا حفظ گردد. این تاکتیک که هدف بزرگ را هیچگاه از نظر دور نمی‌دارد، سوسیالیست‌ها را از سرخوردگی‌هایی مصون می‌دارد که سایر احزاب کمتر روشن بین - خواه جمهوریخواهان ناب، خواه سوسیالیست‌های احساساتی که يك منزلگاه ساده را با نقطه نهایی حرکت بجلو، عوضی می‌گیرند -، بنحو اجتناب ناپذیری دچار آوند.

تمام این‌ها را در مورد ایتالیا بکار گیریم.

پیروزی بورژوازی در حال حال تجزیه و دهقانان به ((تشکیل)) هیات حاکمه‌ای (۱۸) از مازینی‌های (۱۹) از نو بهم ملحق شده منجر خواهد گردید (۲۰) - این امر، حق انتخابات عمومی و آزادی حرکتی بمراتب وسیع‌تر ((آزادی)) مطبوعات، اجتماعات، تشکل، لغو Dell'ammonizione (۲۱) و غیره) بنابراین، سلاح‌های جدیدی را در اختیارمان می‌گذارند که نمی‌توان حقیرشان شمرد.

یا اینکه با همان اشخاص و چند مازینی به تشکیل يك جمهوری (۲۲) منجر می‌گردد. این ((جمهوری)) میدان عمل و آزادی تحرك ما را بازم بمراتب بیشتر گسترش خواهد داد، لااقل بطور لحظه‌ای (۲۳) - بی آنکه از بازتابی سخن بگوئیم که می‌تواند در اروپا داشته باشد. پیروزی جنبش انقلابی کنونی، بنابراین، می‌تواند ما را نیرومندتر

کند و در **فضای** مناسبتری قرار دهد. پس مرتکب بزرگترین اشتباه خواهیم شد اگر بخواهیم ((در چنین جنبشی)) غایب باشیم. اگر در رفتار خود نسبت به احزاب کم و بیش ((خویشاوند)) بخواهیم خود را فقط به انتقاد منفی محدود کنیم. لحظه‌ای فرا خواهد رسید که بایست با آنها بنحوی مثبت همکاری کنیم. این لحظه کی فرا خواهد رسید؟

قدر مسلم، این وظیفه ما نیست جنبشی را مستقیماً تدارک ببینیم که دقیقاً جنبش طبقه‌ای نیست که ما آن را نمایندگی می‌کنیم. اگر رادیکال‌ها و جمهوریخواهان خیال می‌کنند که زمان آن فرارسیده که به خیابان بریزند، می‌توانند به تهور خود آزادانه میدان دهند. اما، ما آنقدر فریب وعده‌های بزرگ این آقایان را خورده‌ایم که از تو توی دام نیفتیم. توطئه‌ها و اظهارات شان نباید بروی ما تاثیر بگذارد. اگر وظیفه خود می‌دانیم که از هر جنبش توده‌ای **واقعی** حمایت کنیم، همینطور وظیفه خود می‌دانیم که هسته حزب پرولتری با زحمت شکل گرفته خود را قربانی نکنیم و پرولتاریا را در شورش‌های محلی و سترون، به کشتار ندهیم.

اگر، بر عکس، جنبش واقعا ملی است، افراد ما، قبل از این که دعوتی از آنها بعمل آمده باشد، در آن ((جنبش)) حضور خواهند یافت و شگفته پیداست که در آن شرکت خواهیم کرد. اما در این حال باید روشن باشد و باید آن را با صدای رسا اعلام کنیم که:

- ما بعنوان **حزبی مستقل** در آن ((جنبش)) شرکت می‌کنیم، در لحظه با رادیکال‌ها و جمهوریخواهان متحد شده‌ایم ولی کاملاً با آنها فرق داریم.

- در صورت پیروزی، توهمی در مورد نتیجه مبارزه نداریم.

- این نتیجه، که از رضایت بخشیدن به ما بسیار فاصله دارد، برای ما چیزی جز يك مرحله پیروز شده نخواهد بود، چیزی جز يك پایگاه جدید عملیاتی برای فتوحات بعدی.

- از همان روز پیروزی، راه‌های ما از هم جدا می‌شوند و از همان

روز، در مقابل حکومت جدید، یک اپوزیسیون جدید را تشکیل خواهیم داد، اپوزیسیونی نه ارتجاعی بلکه مترقی، اپوزیسیون فوق چپ (۲۴)، اپوزیسیونی که برای فتوحات جدید، فراتر از عرصه کسب شده، فشار خواهد آورد.

پس از پیروزی مشترک ممکن است چند کرسی به ما عرضه شود، ولی همواره باین صورت که در اقلیت باشیم. بزرگترین خطر در همین جا است. بعد از فوریه ۱۸۴۸، دموکرات‌های سوسیالیست فرانسوی (رفورم (۲۵)، لودرو رولن (۲۶)، ل. پلان (۲۷)، فلوکون (۲۸) و غیره)، اشتباه پذیرفتن چنین کرسی‌هایی را مرتکب شدند. اقلیت در حکومت متشکل از جمهوری‌خواهان ناب (۲۹)، آنها داوطلبانه در مسئولیت تمام فضاحت‌های رای داده شده و مرتکب گردیده توسط اکثریت و تمام خیانت‌ها علیه طبقه کارگر (۳۰) سهیم شدند و در همان ایامی که این همه جریان داشت، طبقه کارگر بر اثر حضور این آقایان در حکومت - که مدعی نمایندگی آن ((طبقه)) در آنجا بودند -، فلج شده بود.

من همه این‌ها را بعنوان نظر شخصی ارائه می‌دهم چرا که از من خواسته شده است، و این را با احتیاط کامل انجام می‌دهم. تاکتیک کلی مورد توصیه من ((در اینجا چیز نیست که)) موثر بودنش را در طی سال‌های متمادی آزموده‌ام و هیچگاه خلاف آن را ندیده‌ام. اما آنچه به کاربرد آن ((تاکتیک کلی)) در شرایط کنونی در ایتالیا مربوط می‌شود، باید در محل تصمیم گرفت و این امر نمی‌تواند جز توسط کسانی تصمیم گرفته شود که در بطن رویدادها قرار دارند.

توضیحات:

۱ - در چاپ آلمانی: کارگران کشاورزی و صنعتی.

۲ - مزارعه را در مقابل Mezzadria و Métayage قرار داده‌ایم.

مزارعه، یکی از عقود اجاره، یکی از شیوه‌های سهم‌پری در فقه اسلامی است که بر اساس آن، زارع از یک چهارم، از یک سوم یا از نصف محصول سهم می‌برد و بقیه، سهم مالک زمین است. اصطلاحات پوسیده‌ای نظیر مزارعه، مواکره و غیره که در کتاب‌های فقهی حوزه‌های علمیه، گرد و خاک می‌خوردند، به یمن انقلاب اسلامی و رژیم عهد عتیقی ولایت فقیه، در زبان فارسی امروز (از طریق مباحثات روزنامه‌های رژیم در جهت "یافتن راه‌حل‌های انقلابی برای کشاورزی"، و از طریق طرح "اصلاحات" (!) ارضی ارائه شده به مجلس اسلامی و غیره)، راه یافته است.

۳ - Latifundia (مفرد آن: Latifundium) و Die Latifundien - واژه لاتینی، در عهد عتیق، در روم، اراضی بسیار بزرگ کشاورزی که توسط بردگان کشت می‌شد. Latifundium امروزه به اراضی بسیار بزرگی اطلاق می‌شود که از آنها بشیوه عهد عتیقی بهره‌برداری می‌گردد.

۴ - ((به نقل)) از مقدمه مارکس به چاپ اول آلمانی جلد اول "سرمایه" (زیرنویس از چاپ فرانسوی) - در اینجا و همه جا در مقاله حاضر، تاکیدها از متن، دو پراشتزها از مترجمان فارسی است.

۵ - در چاپ آلمانی: در این کشور...

۶ - Tupische - Typique

۷ - Deklassierten - Déclassés

۸ - در چاپ آلمانی: خرده پورژوازی و پورژوازی متوسط قرون وسطایی.

۹ - Klasse - Classe

۱۰ - منظور از جمهوری‌خواهان "پراه راست هدایت شده"، مشخصاً رادیکال‌های ایتالیایی است که رهبرشان فیلیس کاوالاتی Felice Cavallatti بوده. آنها خرده‌پورژوازی و پورژوازی متوسط را

نمایندگی می‌کردند و بارها با سوسیالیست‌ها متحد شدند (توضیح از زیرنویس چاپ آلمانی) -

۱۱ - این بخش از عبارت در آلمانی چنین آمده است: ... و جمهوری خواهان "پراه راست هدایت شده"، کاولوتی و شرکاء، بر مسند قدرت خواهند نشست -

۱۲ - در چاپ آلمانی: پرولتاریا و بورژوازی -

۱۳ - در این نقل قول، انگلس کلمه "کمونیست‌ها" ((در "مانیفست کمونیست")) را به "سوسیالیست‌ها" تغییر داده است (توضیح از زیرنویس چاپ فرانسوی، دو پراشتزها مثل همه جا از ماست) -

۱۴ - Entwicklungsphasen - Phases Evolutives -

۱۵ - Etappen - Etapes -

۱۶ - Abschlagszahlungen: در چاپ آلمانی: -

۱۷ - در چاپ آلمانی این عبارت بنحو رساتری آمده است: به همین خاطر، هر جنبش مترقی یا انقلابی را بمثابة يك گام بجلو در مسیر اهداف خود در نظر می‌گیرند -

۱۸ - Ministeriums - Ministère -

۱۹ - منظور طرفداران Giuseppe Mazzini است - مازینی (۱۸۷۲ - ۱۸۰۵)، یکی از رهبران جنبش انقلابی در ایتالیا بود که بارها توقیف، زندانی و از ایتالیا اخراج یا مجبور به فرار گردید - در زمان شگارش این مقاله انگلس (در ۱۸۹۴)، بیست دو سال از مرگ مازینی می‌گذشت -

۲۰ - در این عبارت، دو چاپ فرانسوی و آلمانی تفاوت‌های مهمی با هم دارند - از دیگر تفاوت‌ها که بگذریم تفاوت اساسی در اینست که: در چاپ فرانسوی از "بورژوازی در حال تجزیه و دهقانان" سخن می‌رود ولی در چاپ آلمانی از "خرده بورژوازی و دهقانان در حال تجزیه" - نه تنها

از نظر اصولی، چاپ آلمانی درست بنظر می‌رسد بلکه پاراگراف بعدی مقاله انگلس نیز این امر را تأیید می‌کند. بهرحال، عبارت در چاپ آلمانی چنین است: پیروزی خرده پورژوازی و دهقانان در حال تجزیه، احتمالاً به تشکیل هیات حاکمه‌ای از جمهوری خواهان "پراه راست هدایت شده" منجر خواهد گردید.

۲۱ - مراقبت‌های پلیسی -

۲۲ - در چاپ آلمانی آمده است: جمهوری بورژوازی Bürgerlichen Republik که باز بنظر ما در اینجا چاپ آلمانی به چاپ فرانسوی رجحان دارد، رساتر و دقیق‌تر است.

۲۳ - در چاپ آلمانی بعد از عبارت فوق، عبارت زیر آمده است (که در چاپ فرانسوی وجود ندارد):

و مارکس گفته است جمهوری بورژوازی، یک شکل ((قدرت)) سیاسی است که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی تنها در آن می‌تواند راه حل خود را بیابد (هیجدهم برومر لوئی بناپارت، کلیات مارکس، انگلس بزبان آلمانی، جلد هشتم، ص ۱۲۲).

۲۴ - AuBersten Linken - Extrême Gauche -

۲۵ - La Réforme - روزنامه فرانسوی زبان، ارگان دموکرات‌های خرده پورژوا و جمهوری خواه و همچنین سوسیالیست‌های خرده پورژوا - از سال ۱۸۴۲ تا ۱۸۵۰ در پاریس منتشر می‌شد. از اکتبر ۱۸۴۷ تا ژانویه ۱۸۴۸، چندین مقاله از انگلس در این روزنامه بچاپ رسید (توضیح از تهیه کنندگان متن آلمانی کلیات مارکس و انگلس).

۲۶ - Ledru Rollin (۱۸۷۴ - ۱۸۰۸)، سیاستمدار و وکیل فرانسوی - او پس از موضعگیری علیه رژیم سلطنتی ژوئیه، در دفاع از روزنامه نگاران محکوم شده پس از قیام جمهوری خواهان، معروفیت یافت. در ۱۸۴۱ به نمایندگی مجلس انتخاب شد و روزنامه رفورم را بنا نهاد. در دولت موقت پس از پیروزی انقلاب ۱۸۴۸، به سمت وزیر کشور منصوب شد و پس از قیام ژوئیه ۱۸۴۸، از مقام خود برکنار گردید. بعد از شکست شورش ۱۲ ژوئن ۱۸۴۹، که او برپا کننده اصلی آن بود، به انگلستان گریخت. در آنجا با انقلابیون اروپائی از جمله

مازینی (۱۹) تماس گرفت. در ۱۸۷۱ به فرانسه بازگشت. به نمایندگی مجلس انتخاب شد ولی از حضور در مجلس خودداری ورزید. در سال ۱۸۷۴ مجدداً به نمایندگی انتخاب شد و این بار (پس از شکست کمون پاریس)، در جلسات مجلس حضور یافت.

۲۷ - Louis Blanc (۱۸۸۲ - ۱۸۱۱)، سیاستمدار، مورخ و روزنامه‌نگار فرانسوی. آثاری چون "سازماندهی کار" (۱۸۳۹) در دفاع از رفورم‌های سوسیالیستی و "تاریخ دهساله" (۱۸۴۱) علیه مشروطه سلطنتی ژوئیه نوشت. پس از انقلاب ۱۸۴۸ وارد حکومت موقت شد. در "حق کار" (۱۸۴۸)، پیشنهاد کرد که هر شهروند حق کار دارد و لازمست که کارگاه‌های اجتماعی، شرکت‌های کارگری تولید تشکیل شود. این شرکت‌ها از نظر مالی توسط دولت، تامین می‌شود و کارگران حقوق مساوی دریافت می‌دارند. طرح او توسط دولت دفورمه می‌شود. بجای کارگاه‌های اجتماعی، کارگاه‌های ملی بوجود می‌آید و چندی بعد، تعطیل همین کارگاه‌ها، قیام روزهای ژوئن ۱۸۴۸ را بوجود می‌آورد. لوئی بلان با این که در این قیام مستقیماً نقشی نداشت بعنوان مسئول آن معرفی می‌گردد. او مجبور به مهاجرت به انگلستان می‌گردد و تا زمان سقوط امپراطوری دوم (سپتامبر ۱۸۷۰) در همانجا می‌ماند. در سال‌های ۷۶ - ۱۸۷۱ به نمایندگی مجلس انتخاب می‌شود. علیه کمون پاریس (۱۸۷۱) موضع می‌گیرد.

۲۸ - Ferdinand Flocon (۱۸۶۶ - ۱۸۰۰)، سیاستمدار و روزنامه‌نگار فرانسوی. در سال ۱۸۴۵ به سردبیری روزنامه رفورم انتخاب می‌شود. پس از انقلاب ۱۸۴۸، پست وزارت جنگ به او محول می‌گردد. به نمایندگی مجلس موسسان (۴۹ - ۱۸۴۸) انتخاب می‌شود. پس از کودتای دسامبر ۱۸۵۱ به سوئیس مهاجرت می‌کند و تا آخر عمر در همانجا می‌ماند.

۲۹ - جمهوری‌خواهان ناب یا سه رنگ (Trikolore)، حزب میانه روی بورژوازی جمهوری‌خواه که به بورژوازی صنعتی و متحد آن، بخشی از روشنفکران لیبرال، تکیه داشت. ارگان آنها روزنامه National بود که از ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۰ در پاریس منتشر می‌شد (توضیح از تهیه کنندگان کلیات آثار مارکس و انگلس به آلمانی).

۳۰ - Classe Ouvrière و در چاپ آلمانی: کارگران.

آوازی در شب

برای رفیق از دست رفته
(ابو شاهین، کاک فواد)

بر بلندای تاریخ
چنان ایستاده‌ای سترگ
که انگار
شکوه‌مندی را
در چارچوبی از اقتدار
قاب گرفته‌اند-

با خنده‌ای از بنفشه و باد
و توفانی در مُشت
با آوازی از عطر باغ و عسل
و نگاهی
پسان دشتی از بوی خوش گندم
- در خواب خشکسالی این قوم
و چون چشمه

- در شبانه قحط سالی عشق

آی عشق
 ای سربلندی تمامی عاطفه‌ها
 پیش از تو، سکوت
 حجم خالی کوچه را
 پر می‌کرد

و خیابان
 گسترش اندام خویش را
 تا خالی یک بینهایت، رها
 پیش از تو، زنجیره‌ها
 راز دلگیری این شب مغموم را
 در گوش باد می‌خواندند
 و مردان خسته این قوم
 (آنگاه که تو

- در خفیه گاه خویش -

شعری در شکوهمندی "شکفتن"

- گل سرخی در بیقراری یک ساقه ترد -

(می‌سرودی)

در کوچه‌های دلگیر جنوب شهر
 در انتظار شوکت حضور تو

می‌نشستند

و کودکان گرسنه شهر

کرامت دستان مهربان ترا

در خواب‌های پریشان شبانه

می‌جستند

آواز تو چه زیباست!
در شبانه غریب و غربت
در هزارهء گول و غول!

"انسان

براستی که خود خداست

انسان

براستی که خود، خدای خویشتن است!"

آواز تو چه زیباست!

هیئات! هیئات!

در سیاه بازارهای میهنم

عشق را با کینه تاخت می‌زنند

صف عاشقان و هجوم زنگیان

عشق

کلام نایاب سرزمین ماست!

آواز تو چه زیباست!

برادران شب

خواهران مرگ

با آستین گشاده‌ای

در بیکرانه‌های افیونی این پشته سبز

شحنگان را

- برادران شب و خواهران مرگ -

چونان که مرگ را

بر دوش فلاکت خویش گرفته‌اند
و می‌خوانند

با خنجری بر فراز خویش

- فرار از خویشتن خویش -

در کوچه‌های پر ملال عشق

بر طبل واره‌های چهل

می‌کوبند!

آواز تو چه زیباست!

در شبانه غریب و غربت

در هزاره گول و غول

انسان

پراستی که خود خداست

پراستی که خود، خدای خویشتن است!

و عدالت

غنچه‌ای است

- که می‌شکند

هماره زیر باران عقل

در شاخسار تُرد دستانش

انسان

پراستی که خود، خداست!



ملاحظاتى در بزرگم انترناسيونال سوم و مسئله شرق

خلاصه‌ای از مهمترین مباحث پیشین

بعد از انقلاب اکتبر، ارتباط بلشویک‌ها با مبارزین کشورهای همجوار و شرق از طرق مختلف ادامه یافت. این ارتباط بیشتر از طریق "دفتر مرکزی سازمان‌های کمونیست مسلمان" - به رهبری استالین - که بعداً به "دفتر مرکزی سازمان‌های کمونیست خلق‌های خاور" تغییر نام داد، انجام می‌گرفت. کنگره اول کمیترن (انترناسیونال سوم) که در ماه مارس ۱۹۱۹ در مسکو برگزار گردید، برای نقش شرق در روند انقلاب جهانی اهمیت لازم را قائل نشد. در فاصله بین کنگره اول و دوم کمیترن، مسئله انقلاب در شرق، اهمیت بیشتری یافت. در دومین کنگره "سازمان‌های کمونیست خلق‌های خاور" (مسکو - نوامبر ۱۹۱۹)، لنین انقلاب جهانی را در ترکیبی از مبارزات و حمایت‌کنان شرق و غرب تصویر می‌کند و پیروزی قطعی آن را منوط به انقلاب در کشورهای پیشرفته می‌داند. در این کنگره، سلطان گالیف، از رهبران کمونیست‌های تاتار، اهمیت بیش از اندازه برای انقلاب

در شرق قائل بود و آن را انقلابی با خصلت سوسیالیستی ارزیابی می‌کرد. مهمترین تصمیم این کنگره، ایجاد "احزاب کمونیستی" در کشورهای خاور بود. احزابی که در حقیقت تحت رهبری مستقیم حزب کمونیست روسیه قرار داشتند.

در آستانه تشکیل کنگره دوم کمینترن، تزهای مقدماتی و الحاقی مسائل ملی و مستعمراتی به ترتیب توسط لنین و کمونیست هندی م. ن. روی به تحریر درآمدند. علی‌رغم تحقیقات وسیع موجود و اهمیت سیاسی و تاریخی این تزها، هنوز نکات ناروشتی در ارتباط با اسناد دربر گیرنده این تزها وجود دارد. از این رو، قبل از بررسی محتوای تزها به بررسی درستی و نادرستی خود اسناد پرداختیم. از جمله نشان دادیم که در میان متنهای موجود از تزهای مقدماتی (مصوبه کنگره دوم) و تزهای الحاقی (مصوبه همان کنگره)، به ترتیب متنهای آلمانی و انگلیسی آنها معتبرترند. ضمناً، در يك مقایسه تطبیقی، تفاوت‌های موجود بین تزهای پیشنهادی مسائل ملی و مستعمراتی و مصوبات کنگره بررسی شد. در خلال مباحثات خود به نوشته‌های برخی از نویسندگان پرداختیم که پیش از این پیرامون این تزها تحقیق کرده بودند. از جمله، نمونه جدیدی از تحریفات "محققان" روسی "انستیتو مارکسیسم - لنینیسم، وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی" را - که هدفش اثبات تز انحرافی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" بود - معرفی کردیم.

باری، تنها بعد از این بررسی‌های اولیه و انتخاب اسناد صحیح بود که می‌توانستیم به خود تزها و محتوای آنها بپردازیم. آن چه در پی خواهد آمد، ملاحظاتی است در باره محتوای این تزها و نظرات نمایندگان شرکت کننده در کنگره پیرامون آنها.

در اینجا لازم به تذکر است که در ترجمه اسناد آلمانی، از کمک یکی از همکاران نشریه برخوردار بوده‌ایم.

۴ - کنگره دوم کمیترن

بررسی نظرات

www.vahdatcommunisti.com

مقدمه:

در مباحث گذشته، با بررسی اسناد مسئله ملی و مستعمراتی کنگره دوم، به این نتیجه رسیدیم که بنظر ما متن آلمانی "تزه‌های مقدماتی" و متن انگلیسی "تزه‌های الحاقی" مستندتر از سایر متون موجود بشمار می‌روند و می‌توانند به عنوان منابع قابل اعتماد، مورد استفاده قرار گیرند. این تزه‌ها که به ترتیب توسط

لنبن و روى به تحرير در آمده بودند با اصلاحاتى در جلسه عمومى ۲۸ ژوئيه كنگره دوم به راي گذاشته شدند و با سه راي ممتنع و بدون راي مخالف به تصويب نمايندگان كنگره رسيدند(۱). موضوع اين مقاله، بررسى بحثها و نقطه نظرات ارائه شده در جلسات عمومى كنگره دوم و كميسيون بررسى مسئله ملي و مستعمرات است. گزارشهاى جلسات عمومى كنگره در ارتباط با مسئله ملي و مستعمراتى و همچنين تئودويسىهاى جلسات كميسيون بررسى مسئله ملي و مستعمراتى، منابع اصلى اين مقاله را تشكيل مى دهند. با مطالعه اين اسناد و ترزا و ساير اسناد منتشر شده در آرگانهاى انترناسيونال سوم، متوجه مى شويم كه سه موضوع زير بعنوان مسائل اصلى مورد بحث قرار گرفته اند:

۱ - نقش جنبش بورژوا - دموكراتيك در جوامع شرق

۲ - اهميت انقلاب شرق در روند انقلاب جهانى

۳ - نظام شورائى: بدون گذار از مرحله سرمايه دارى بنا بر اين، نوشته حاضر را به سه بخش تقسيم کرده ايم. در هريك از اين بخشها، نقطه نظرات نمايندگان مختلف در ارتباط با هر يك از سه موضوع فوق الذكر آمده است.

مقاله حاضر، بيشتر دربرگيرنده جمع آورى نقطه نظرات و تقابل نظرات مختلف است تا تحليل درستي و يا نادرستي هر کدام از آنها. در نوشته هاى آينده ضمن جمع بندي از كنگره دوم، نظر خود در ارتباط با مسائل فوق را نيز ارائه خواهيم داد.

نقش جنبش بورژوا - دموکراتیک در جوامع شرق

بر خلاف جوامع صنعتی غرب که شرایط مادی انجام انقلاب سوسیالیستی در آنها فراهم بود، در شرق حتی يك انقلاب دموکراتیک پیروزمند بوقوع نپیوسته بود. در این جوامع، شیوه تولید غالب، سرمایه داری نبود و علی‌رغم وجود نوعی بورژوازی تجاری و تسلط دول امپریالیستی بر مستعمرات، نقش تولید ماقبل سرمایه‌داری تعیین کننده بود. انقلاب‌های اوایل قرن بیستم در ترکیه (۱۹۰۸)، ایران (مرحله اول انقلاب مشروطیت ۱۹۰۷-۱۹۰۵ و مرحله دوم آن ۱۹۱۱-۱۹۰۸) و چین (۱۹۱۱)، علی‌رغم داشتن خصلت‌های کم و بیش بورژوازی، نمی‌توانند بمفهوم دقیق (و کلاسیک) اصطلاح، بعنوان انقلاب‌های بورژوا - دموکراتیک محسوب شوند (۲). گذشته از عدم تسلط اقتصاد سرمایه‌داری در این جوامع، قدرت سیاسی نیز در اختیار نمایندگان بورژوازی قرار نداشت.

لنین در تزه‌های پیشنه‌ای خود از "جنبش آزادی خواهانه بورژوا دموکراتیک" در کشورهای عقب مانده صحبت می‌کند. ولی به هنگام تصویب این تزه‌ها همانطور که در مقاله قبل توضیح دادیم، اصطلاح "بورژوا - دموکراتیک" به "انقلابی" تغییر می‌یابد. این تغییر، بطوری که در گزارش لنین از کمیسیون نیز آمده است، بمنظور تبیین اختلاف بین جنبش‌های رفرمیستی بورژوا - دموکراتیک، از نوع انقلابی آن صورت گرفت. نباید فراموش کرد که مراد از "جنبش آزادی‌خواهان انقلابی" جنبشی با خصلتی سوسیالیستی نبود، بلکه جنبشی ملی و در نتیجه با خصلت سرمایه‌داری را مد نظر داشت. لنین در گزارش خود تصریح می‌کند:

"تردیدی نیست که هر جنبش ملی، فقط می‌تواند يك جنبش بورژوا - دموکراتیک باشد، زیرا توده عظیم جمعیت در

کشورهای عقب مانده از دهقائاتی تشکیل می‌شوند که روابط پورژوا - سرمایه‌داری را نمایندگی می‌کنند" (۳) -

با در نظر گرفتن این توضیح، به بررسی نظرات لنین و روی، نویسندگان تزه‌ای پیشنهادی مسائل ملی و مستعمراتی، می‌پردازیم. در این بررسی ابتدا نحوه برخورد هر يك از این دو به جنبش پورژوا - دموکراتیک کشورهای عقب مانده را از نظر می‌گذرانیم و سپس به نظرات دیگر نمایندگان کنگره در ارتباط با همین مسئله می‌پردازیم. موضع لنین در قبال پورژوازی در غرب و در شرق تفاوت چشمگیری با هم دارد. وی برای پورژوازی جوامع شرق - و یا بعبارت خود وی: "پورژوازی آسیائی" - نقش تاریخی "مترقی" قائل بوده. لنین در سال ۱۹۱۲ در برخورد به جامعه چین و **سون یات سن** (۴)، - که وی را **يك** "دموکرات انقلابی" معرفی می‌کند - و در مقایسه این "پورژوازی آسیائی" با پورژوازی غرب، چنین می‌نویسد:

"پورژوازی غرب گنبدیده است و از هم اکنون در مقابل گورکن خود، پرولتاریا، قرار دارد. برعکس، در آسیا، هنوز **يك** پورژوازی وجود دارد که قادر است **يك** دموکراسی پیگیر، صادقانه مبارز را ارائه دهد، **يك** پورژوازی که همراه شایسته مبلغان بزرگ و مردان بزرگ عمل اواخر قرن هیجده فرانسه بشمار می‌رود."

نماینده اصلی یا تکیه گاه اجتماعی اصلی این پورژوازی آسیائی، هنوز قادر به ایفاء نقش تاریخی مترقی، دهقان است. در کنار این پورژوازی، **يك** پورژوازی لیبرال وجود دارد که رهبرانش، چون پیوان شی کای، بیش از هر چیز قادر به خیانت‌اند... " (۵) -

و سال بعد، در مقاله کوتاه ولی معروف، "اروپای عقب مانده و آسیای پیشرو"، می‌نویسد:

"در آسیا همه جا **يك** جنبش دموکراتیک قدرتمند در حال رشد، گسترش و استحکام است. پورژوازی هنوز با خلق، علیه ارتجاع

است. صدها ملیون انسان برای زندگی، برای روشنائی و آزادی برانگیخته می‌شوند. این جنبش همگانی چه شور و شوقی در دل تمام کارگران آگاه - که می‌دانند راه کلکتیویسم از دموکراسی می‌گذرد - ایجاد می‌کند! چه احساس همدردی برای آسیای جوان، تمامی دموکرات‌های شرافتمند را در بر گرفته است!" (۶) -

بعد از انقلاب اکتبر، با رشد نسبتاً سریع جنبش انقلابی در شرق، ایجاد انترناسیونال سوم و تشکیل احزاب کمونیستی کشورهای شرق، لنین نظراتش را مشخص‌تر مطرح می‌کند. در این جوامع، در کنار جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک، تا حدودی جنبش کمونیستی بوجود آمده و رشد کرده بود. نحوه برخورد و رابطه انترناسیونال و احزاب و سازمان‌های کمونیستی وابسته به آن با جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک مطرح شده بود. در چنین شرایطی، تزه‌های لنین در کنگره دوم ارائه گردید.

لنین در ماده (۱۱ - الف) تزه‌هایش، که به تعیین وظایف مشخص احزاب کمونیستی کشورهای متروپل و احزاب کمونیست کشورهای مستعمره می‌پردازد، مشخص می‌کند که:

"همه احزاب کمونیستی باید در عمل جنبش‌های آزادیخواهانه انقلابی در این کشورها را مورد حمایت قرار دهند..." (۷) -

او همانجا اضافه می‌کند که:

"شکل حمایت باید با حزب کمونیست کشور ذینفع، اگر چنین حزبی وجود دارد، به بحث گذارده شود" (۷)، تاکید از ماست -

در همانجا، راستای این حمایت یعنی دفاع از "خصلت مستقل جنبش پرولتاریائی"، "حتی در حال جنینی آن" را روشن می‌کند. در این

مورد، در بند (۱۱ - ح) آن تزه‌ها از جمله چنین می‌خواهیم:

"... بین الملل کمونیست وظیفه دارد که جنبش انقلابی در مستعمرات و در کشورهای عقب مانده را تنها با این مقصود مورد حمایت قرار دهد که عناصر احزاب پرولتاریای آتی در کشورهای عقب مانده را - که واقعا و نه فقط در نام کمونیست باشند - گرد آورد و آنها را برای آگاهی از تکالیف ویژه‌شان و بعبارت دیگر برای تکالیف مبارزه علیه گرایش بورژوا - دموکراتیک ملت‌شان تربیت کند. انترناسیونال کمونیستی باید یک اتحاد موقت، حتی یک پیمان با جنبش‌های انقلابی مستعمرات و کشورهای عقب مانده، منعقد سازد، اما اجازه ندارد در آنها ادغام شود، بلکه می‌باید الزاما خصلت مستقل جنبش پرولتاریائی را - حتی در حالت جنینی آن - حفظ کند" (۷)، تاکید از ماست.

تزه‌های رُوی از زاویه دیگری مسئله را مورد بررسی قرار داده است. این تزه‌ها در قالب پیشنهادیش با نظرات ارائه شده توسط لنین اختلافاتی دارد. نظرات ارائه شده توسط رُوی قبل از کنگره و سپس در تزه‌های پیشنهادیش را نباید با مصوبات (تزه‌های مقدماتی - الحاقی) کنگره یکی دانست. بدیگر سخن، اختلاف بین نظرات لنین و رُوی الزاما بمعنای اختلاف نظر در تزه‌های مقدماتی و الحاقی مصوبه کنگره نیست. واضح است که این تزه‌ها (مقدماتی و الحاقی) بعد از تصویب الزاما موضع اولیه نویسندگان آنها نیست، بلکه تزه‌های رسمی انترناسیونال کمونیستی محسوب می‌شوند. ابتدا به نظرات رُوی قبل از کنگره باز گردیم.

رُوی فعالیت سیاسی خود را در آغاز جوانی شروع کرد * وی در ابتدا یک ناسیونالیست بود که برای استقلال هند علیه استعمار بریتانیا

* برای شرح بیشتر زندگی رُوی مراجعه کنید به "اندیشه رهائی" شماره ۵، صفحات ۱۲۱ - ۱۳۰.

مبارزه می‌کرد. در بحبوحه جنگ یعنی در سال ۱۹۱۶، هنگامی که ۲۲ سال داشت عازم آمریکا شد. در آنجا با جنبش‌های صلح طلب، سوسیالیست، آنارشیزست و سندیکالیست آشنائی یافت. و با مطالعه متون مارکسیستی کم کم به نظرات مارکسیستی تمایل پیدا کرده در سال ۱۹۱۷، درست بعد از انقلاب اکتبر به مکزیک رفت و در آنجا با سوسیالیست‌های آن کشور تماس گرفت و در مبارزات آنها علیه امپریالیسم آمریکا شرکت کرده وی در شکل‌گیری حزب کمونیست مکزیک نقش پر اهمیتی ایفا کرده. باید افزود که پورودین (۸) - اولین فرستاده بلشویک‌ها در امریکای لاتین - در شکل‌گیری افکار مارکسیستی در روی نقش موثری داشت.

بدین ترتیب، علی‌رغم آغاز فعالیت زودرس سیاسی خود (۱۹۰۷-۱۹۰۹)، روی به هنگام برگزاری کنگره دوم (۱۹۱۹)، مدت نسبتاً کوتاهی بود که به نظرات مارکسیستی تمایل پیدا کرده بود. تزه‌های این کمونیست جوان می‌رفت که در کنار تزه‌های لنین، تزه‌های مسائل ملی و مستعمراتی انترناسیونال کمونیستی را تشکیل دهد و تبدیل به رهنمونی برای کل جنبش جهانی گردد.

روی در سال ۱۹۱۹ بعنوان یکی از نمایندگان حزب کمونیست مکزیک برای شرکت در کنگره دوم کمینترن، عازم اروپا شد. وی از طریق مادرید به برلن رفت و با رهبران حزب کمونیست آلمان تماس گرفت. از آنجا برای شرکت در کنگره دوم، رهسپار روسیه شوروی شد (۹).

قبل از شرکت در کنگره دوم، روی "مانیفست حزب انقلابی هندوستان" را نوشت. در پایان این سند غیر از امضای او، امضاء همسرش، اولین روی Evelin ROY (که با نام مستعار Santi DEVI آن‌سند را امضاء کرده است) و یک کمونیست هندی دیگر: ابانی موخرجی Abani MUKHERJI (که در کنگره دوم بعنوان نماینده هندوستان شرکت کرد) نیز به چشم می‌خورد (۱۰).

در این مانیفست که در حقیقت "فراخوانی به پرولتاریای بریتانیا"

است، روى از دو جنبش در هندوستان صحبت مى‌کند - اولی، جنبشى ملی که متعلق به پورژوازی و دارای خصلتى صرفا سياسى و خواستار استقلال سياسى است - ديگرى، جنبشى انقلابى که خواهان يك انقلاب اجتماعى و رهائى کارگران و ساير زحمتکشان و خواستار برقرارى نظام کمونيستى است - روى تاکيد مى‌کند که اين "فراخوان" خطاب به طرفداران جنبش دوم است - و از طبقه کارگر پریتانیا نیز مى‌خواهد که به جنبش انقلابى کمک پرساند - وى در مورد جنبش ناسيوناليستى چنين مى‌گويد:

"جنبش پورژوا - ناسيوناليستى در هندوستان که به هيچ وجه يك مبارزه طبقاتى نيست، نه مى‌تواند برای مبارزه پرولتاريای جهانى و نه برای ((مبارزه)) طبقه کارگر انگلستان که روزانه بيهودگى استقلال سياسى ساده و دولت منتخب - اين توهم در سازماندهى جامعه سرمايه‌دارى - را تجربه مى‌کند، دارای اهميت باشد" (۱۱) *

و در همین نوشته آمده است: www.vahdatcommunisti.com

"در حقيقت، طبقه کارگر همواره پايد نسبت به تمایلات صرفا ناسيوناليستى بى تفاوت بماند، ((تمایلاتى)) که هدف پاپرجا کردن پورژوا - دموکرات‌هاى جديد - با همان تقسيم طبقاتى به استثمارگران و استثمار شوندهگان - را دنبال مى‌کند" (۱۲) *

روى بعد از رسيدن به روسيه شوروى با لنين ملاقات مى‌کند - او در خاطرات خود به بحث‌هاى خصوصى - که قبل از تشکيل کميسيون بررسى مسائل ملی و مستعمراتى، با لنين داشت - و به اختلاف برداشت خود با وى در مورد نقش پورژوازی در شرق اشاره کوتاهاى مى‌کند - روى اينطور عنوان مى‌کند که لنين در مستعمرات و کشورهاى عقب مانده موافق همکارى کمونيست‌ها با جنبش پورژوا - دموکراتيك و خود او مخالف اين نظر بوده است - روى جنبش ناسيوناليستى را از نظر ايدئولوژى ارتجاعى مى‌داند، زیرا که در صورت پیروزی الزاما به

انقلاب بورژوا - دموکراتیک نمی‌انجامد - وی در این مورد می‌نویسد:

"... نقش گاندی نقطه اساسی اختلاف بود - لنین اعتقاد داشت که بعنوان رهبر و الهام بخش جنبش توده‌ای، وی ((گاندی)) یک انقلابی است - من بر این تاکید می‌کردم که بعنوان دوباره زنده کننده (Revivalist) مذهب و فرهنگ، وی از لحاظ اجتماعی بالاجبار ارتجاعی بوده، هر چند که از نظر سیاسی می‌تواند انقلابی نمایان شود..." (۱۳) -

بعد از این بحث‌های خصوصی، لنین به روی پیشنهاد می‌کند که نظراتش را در قالب تزه‌های الحاقی به کمیسیون ارائه دهد - در کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی نیز اختلاف نظر بین لنین و روی بروز می‌کند - تندنویسی‌های جلسات کمیسیون نشان می‌دهد که روی با تزه‌های پیشنهادی لنین مخالفت می‌کند و معتقد است که آن قسمت از ماده یازدهم تزه‌های لنین که صحبت از "لزوم پشتیبانی تمامی احزاب کمونیست از جنبش آزادی بخش بورژوا - دموکراتیک در شرق" باید حذف شود (۱۴) - ولی لنین نظر وی را رد کرده می‌گوید:

"در روسیه، ما از جنبش آزادی بخش لیبرال‌ها در آن دوره که علیه تزاریسم مداخله کرد، پشتیبانی کردیم - کمونیست‌های هندی باید از جنبش بورژوا - دموکراتیک پشتیبانی کنند بدون این که در آن مستحیل شوند" (۱۴) -

بدنیال این بحث‌ها، در تزه‌های پیشنهادی روی اصلاحاتی توسط لنین و کمیسیون صورت گرفت (۱۳) - این اصلاحات بویژه در آن بخش‌هایی از تزه‌های پیشنهادی - الحاقی انجام می‌گیرد که در جهت مخالفت با جنبش بورژوا - دموکراتیک است - مثلا ماده دهم تزه‌های پیشنهادی که پشتیبانی از جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک را رد می‌کند، یکلی حذف می‌شود (۱۵) - و پیا در ماده هفتم، آنجا که روی مطرح کرده بود:

"... اما اشتباه خواهد بود که فرض شود جنبش بورژوا - ناسیونالیستی احساسات و آمال عمومی جمعیت را بیان می‌کند..." (۱۵)

نیز حذف می‌شود. پاره‌ای دیگر از این نوع تغییرات اساسی در تزه‌های پیشنهادی روی، به چشم می‌خورد. روی در ارتباط با همکاری با بورژوا - ناسیونالیست‌ها فقط در يك جا صحبت می‌کند. آنهم نه همکاری با جنبش بورژوا - ناسیونالیست بطور کلی بلکه همکاری با عناصر بورژوا - ناسیونالیست:

"... برای سرنگونی امپریالیسم خارجی، گام اول بسوی انقلاب در مستعمرات، همکاری با عناصر بورژوا - ناسیونالیست می‌تواند مفید باشد..." (۱۵)

این بخش از ماده هفتم بطریق زیر اصلاح و تصویب می‌شود:

"... برای سرنگونی سرمایه‌داری خارجی که گام اول بسوی انقلاب در مستعمرات است، همکاری با عناصر انقلابی بورژوا - ناسیونالیست مفید است" (۱۵)

بعبارت دیگر روی در تزه‌های پیشنهادی خود پشتیبانی از جنبش بورژوا - دموکراتیک را رد می‌کند، بدون این که تا حد رد این همکاری با عناصر این جنبش پیش رود.

در مورد نحوه همکاری با جنبش بورژوا - دموکراتیک ("آزادیخواهان انقلابی")، چنان که دیدیم لنین "اتحاد موقت" و یا "پیمان" با این جنبش‌ها را لازم می‌داند، به شرطی که احزاب کمونیستی در مستعمرات (حتی در حالت جنبشی خود) هویت مستقل خود را همواره حفظ کنند و هیچگاه در این جنبش‌ها "ادغام" نشوند.

روی بدون آن که از اصطلاح بورژوا - دموکراتیک نام ببرد در ماده

هست تزه‌ای "پیشنهادی" خود نحوه همکاری با جنبش انقلابی را چنین ارائه می‌دهد:

"در بیشتر مستعمرات از هم اکنون احزاب متشکل سوسیالیست یا کمونیست در ارتباط نزدیک با جنبش توده‌ای وجود دارند. روابط بین‌الملل کمونیست با جنبش انقلابی در مستعمرات باید از طریق این احزاب یا گروه‌ها باشد، چرا که اینان پیشاهنگ طبقه کارگر در کشورهای مربوط بخود هستند..." (۱۵)

این بخش بصورت زیر به تصویب می‌رسد:

"در بیشتر مستعمرات از هم اکنون احزاب انقلابی متشکل، که سعی می‌کنند در ارتباط نزدیک با توده‌های زحمتکش باشند، وجود دارند. (رابطه بین‌الملل کمونیست با جنبش انقلابی در مستعمرات باید از طریق این احزاب یا گروه‌ها تحقق پذیرد، چرا که اینها پیشاهنگ طبقه کارگر در کشورهای مربوط بخود بوده‌اند)..." (۱۵). پراکتزها از متن است.

با وجود تغییر "احزاب متشکل سوسیالیست یا کمونیست" به "احزاب انقلابی متشکل" باید توجه داشت که این احزاب "پیشاهنگ طبقه کارگر" تلقی می‌شدند.

با توجه به آنچه رفت از مضمون کلی تزه‌ای تصویبی مسائل ملی و مستعمراتی (مقدماتی و الحاقی) می‌توان نتیجه گرفت که همکاری کمینترن و احزاب وابسته به آن با جنبش پورژوا - دموکراتیک ("آزادیخواهانه انقلابی") کشورهای عقب مانده با رعایت شرایط زیر صورت می‌گیرد:

- جنبش پورژوا - دموکراتیک واقعا انقلابی باشد (تزه‌ای مقدماتی)،
- احزاب و گروه‌های کمونیستی در مستعمرات (حتی در حالت جنینی) در رابطه خود با جنبش‌های پورژوا - دموکراتیک خصلت مستقل خود را حفظ کنند و هیچگاه در این جنبش‌ها ادغام نشوند (تزه‌ای مقدماتی)،

- روابط کمیشتن با این جنبشها از طریق احزاب انقلابی که پیشاهنگ طبقه کارگر این کشورهاست صورت می‌گیرد (تزه‌ای الحاقی).
 - همه احزاب کمونیستی باید در عمل جنبشهای آزادی خواهانه انقلابی در این کشورها را مورد حمایت قرار دهند. شکل حمایت باید با حزب کمونیست کشور ذینفع، اگر چنین حزبی وجود دارد، به بحث گذارده شود (تزه‌ای مقدماتی).

* * *

برای درک ریشه‌های اختلاف نظر بین روی و لنین در جریان بحث‌های کمیسیون و یا در خارج از آن، می‌توان باین مسئله توجه داشت که نقطه حرکت روی در طرح بحث‌ها، عمدتاً مسائل جامعه هندوستان بوده است. نحوه گسترش مناسبات سرمایه‌داری در هندوستان مستعمره، راهنمای او در استدلال‌هایش بوده است. در مقاله "جنبش انقلابی در هندوستان" که در ماه نوامبر ۱۹۲۰ در نشریه "بولتن کمونیست"، شماره ۴۲، چاپ شده است (۱۶) و ظاهراً تاریخ تحریر آن به بعد از کنگره دوم باز می‌گردد، روی از موقعیت ویژه جامعه عقب مانده هندوستان صحبت می‌کند. در این مقاله، روی از شیوه ویژه تولید اقتصادی در هندوستان سخن می‌گوید. این نوشته بخاطر تاکید بر شیوه ویژه تولید آسیائی (بدون آن که روی از این اصطلاح استفاده بکند) از اهمیت خاصی برخوردار است. روی تحلیلی هر چند اجمالی از وضعیت آن موقع در یکی از بزرگترین مستعمرات انگلستان یعنی هندوستان به خواننده عرضه می‌کند. وی معتقد است که در زمان امپراطوری هندوها و مسلمانان و قبل از اشغال کشور توسط انگلیسی‌ها، دو نوع نحوه کشت در هندوستان وجود داشته است:

"در دوران امپراطوری‌های هندوها و مسلمانان، دو نحوه زراعت

وجود داشت:

- ۱ - زمین‌های همگانی (Communes) مشترکا شخم زده می‌شدند و تحت کنترل اهالی دهکده قرار داشتند.
 - ۲ - املاک بزرگ به قطعات کوچک تقسیم می‌گردیدند که در مقابل مقدار معینی از محصول اجاره داده می‌شدند.
- در اوایل سلطه انگلیس، بخش بزرگی از زمین‌های دسته اول و دوم جهت تولید نیل - که از ابتدا کالای اصلی صادرات هندوستان بود - توسط تجار انگلیسی اشغال شده در این املاک، تعداد زیادی کارگر را - که بخاطر نابودی صنعت کوچک و ضبط اراضی بدون کار شده بودند - اجاره می‌کردند. بدین ترتیب، پرولتاریای وسیع کشاورزی (vaste Proletariat Agricole) - که در موقعیت پردگان قرار داشت و بزودی علیه ستمگران قیام کرد - بوجود آمد" (۱۶).

روی سپس از نظام اقتصادی وارداتی امپراطوری بریتانیا سخن می‌گوید که چگونه یک طبقه متوسط دیوانسالار بوجود آورد. طبقه جدیدی که در حقیقت به پورژوازی ملی هندی تبدیل شد و بعدها برای استقلال سیاسی خود مبارزه کرد. بدیگر سخن، پورژوازی هندوستان در حقیقت در ارتباط با امپریالیسم انگلستان بوجود آمد. امپریالیستی که شیوه ویژه تولید ماقبل سرمایه‌داری هندوستان را دگرگون ساخت و موجب بوجود آمدن طبقات جدیدی در جامعه گردید. از دید روی، تا پایان قرن نوزدهم، پرولتاریا به مفهوم جدید آن در هند وجود نداشت و فقط با سلطه سرمایه‌داری بریتانیا بود که "هشتاد درصد جمعیت تبدیل به پرولتر شدند" (۱۷).

وی اعتقاد دارد که در مقایسه با جمعیت روستایی ("پرولتاریای کشاورزی") پرولتاریای صنعتی زیاد نیست و پیش از پنج میلیون کارگر در هندوستان دیده می‌شود که در صنایع مختلف: چای‌سازی، ذغال سنگ، راه آهن، نساجی، کاغذ سازی، فلز کاری، اسلحه سازی و غیره، اشتغال دارند. روی در این نوشته نیز مانند تزه‌های پیشنهادیش به روی همکاری با عناصر ملی - انقلابی (و نه جنبش ملی) تاکید می‌کند و

بالاخره با اعتراف پایین امر که:

"شیوه‌های تحقق يك انقلاب پرولتری برای هندیان هنوز بخوبی تعریف دقیقی نشده‌اند. اکثر انقلابیون این کشور هنوز آماده تبدیل شدن به سازماندهان و رهبران انقلاب سوسیالیستی نیستند" (۱۶) -

بنابراین:

"... قبل از هر چیز ((باید)) يك حزب منضبط، متمرکز و واقعا انقلابی بوجود آورد، ((حزبی)) که تمام نیروهای پرولتاریا و توده دهقانی بی زمین را به حرکت در خواهد آورد و با آنها ارتباط نزدیک و پیگیر (Systematique) برقرار خواهد کرد" (۱۶) -

و در خاتمه چنین نتیجه می‌گیرد:

"حزب کمونیست پرولتری - که مبارزه‌ای پیگیر علیه سیاست ناسیونالیسم بورژوازی پیش خواهد گرفت و توده‌های مردم را بسوی رهائی اجتماعی و اقتصادی هدایت خواهد کرد - به گرد پرچم خود تمام طبقات ستمدیده این کشور تیره‌پخت ((هندوستان)) را جمع خواهد کرد" (۱۶) -

* * *

قبل از ختم بررسی نظرات روی در مورد نقش جنبش بورژوا - دموکراتیک تذکر يك نکته لازم است. علی‌رغم این که در تزهای "الحاقی پیشنهادی" و همچنین در نوشته‌های قبل از کنگره، عدم همکاری با جنبش بورژوا - ناسیونالیستی را به پیش می‌کشد، ولی - بطوری که در فوق اشاره کردیم - به هنگام تصویب تزهایش به تغییرات مهمی که در آنها داده می‌شود، تن در می‌دهد. با این حال، چند سال بعد، شاهد

دو گانگی و ناروشنی در تئوری و عمل او خواهیم بود:

در کنگره پنجم کمیترن (۱۹۲۴)، بورژوازی مستعمرات را انقلابی نمی‌داند و همکاری با "جنبش‌های رهائی بخش ملی" این کشورها را رد می‌کند (۱۸) - در سال ۱۹۲۷ روی به عنوان نماینده کمیترن در چین به فعالیت خود ادامه می‌دهد. وی از جمله کسانی بود که با تز استالین مبنی بر دفاع همه جانبه از "همکاری طبقاتی" و "انقلاب دموکراتیک" موافقت می‌کرد. این حمایت آشکار او از "بورژوازی" (مثلا در کنگره پنجم حزب کمونیست چین، ژوئیه ۱۹۲۷) با آن چه روی در کنگره دوم و قبل از آن و حتی با آن چه در سال ۱۹۲۴ (کنگره پنجم) عنوان می‌کند در تضاد است (۱۹) - ما در بخش جداگانه‌ای که مربوط به "انقلاب چین" و رابطه آن با کمیترن می‌شود مشخصا به این مسئله خواهیم پرداخت.

* * *

حال که از نظرات نویسندگان تزه‌ای "پیشنهادی" مسائل ملی و مستعمراتی آگاهی یافتیم به نظر دیگر نمایندگان در مورد نقش جنبش بورژوا - دموکراتیک جوامع شرق می‌پردازیم. از نظرات نماینده حزب کمونیست ایران، **سلطان زاده** آغاز می‌کنیم.

به هنگام برگزاری کنگره دوم انترناسیونال، بیش از مدت کوتاهی از تشکیل اولین کنگره حزب کمونیست ایران در انزلی نمی‌گذشت. در کنگره انزلی، نمایندگان روسیه و آذربایجان شوروی - **ابوکف** و **ویکتور فادیشویلی** - شرکت داشتند. مطالعه سند "اولین کنگره کمونیست‌های ایرانی حزب عدالت" (۲۰) بوضوح نشان می‌دهد که "اختلافی عمیق" بین نمایندگان روسیه و آذربایجان شوروی از یکطرف و حزب کمونیست ایران به رهبری سلطان زاده از طرف دیگر بر سر مسائلی چون مسئله ارضی، نهاد شورائی، فعالیت و تبلیغ و ترویج مستقل

کمونىستى وجود داشته است (۲۱) - ابوکف تا آنجا پيش مى رود که مى گويد:

"امپرياليسم انگليس بايد با تمام وسايل مغلوب گردد. اگر خانها قابل استفاده باشند، در اينصورت ما مى خواهيم از آنها حمايت کنيم: اگر پورژوازي قيام کند - ما از آنان نيز حمايت خواهيم کرد. همه وسايل در مبارزه با امپرياليسم انگليس مطلوبند" (۲۲) -

و يا:

"اگر پورژوازي اکنون عليه انگلستان موضع گيرى نکرده و کوچک خان را حمايت نمى کند، بدينگونه قابل توضيح است که اينجا در ايران، به ((شيوه)) نادرستى يك قدرت شورائى ايجاد شده (مقصودم کميته انقلاب در آستارا است) - ما بايد اين اشتباه را دوباره جبران کنيم و کوشش نمائيم که نيروى هاى متزلزل را متقاعد کنيم که قدرت شورائى نه زمينداران را تهديد مى کند و نه پورژوازي را، در اينصورت است که آنها ((زمينداران و پورژوازي)) از جنبش آزاديبخش ملي حمايت خواهند کرد" (۲۲) -

در مقابل اين نظرات نادرست، سلطان زاده بعد از گزارش کوتاهى از اوضاع اقتصادى - اجتماعى ايران اظهار مى دارد:

"اين وضع سخت و ناخوشايند دهقانان از يکسو و رابطه مستمر با پرولتاريای باکو از سوى ديگر زمينه کاملاً مساعدى پراى کار انقلابى بوجود مى آورند -
در حال حاضر در ايران انقلابى در جريان نيست، زيرا توده ها بطور کلی در جنبش انقلابى شرکت نمى جويند - شعارهاى که اکنون بايد بسود انقلاب عنوان شوند، عبارتند از:
مبارزه عليه انگلستان!
مبارزه عليه حکومت شاه!
مبارزه عليه خانها و زمينداران بزرگ!
اگر حتى يکى از اين شعارها حذف شود، انقلاب در

ایران موفقیتی خواهد داشت" (۲۲)، تاکیده‌ها از ماست-

نظرات اظهار شده توسط سلطان زاده و بخصوص سه شعار فوق، شعارهای دموکراتیک و مختص یک جنبش آزادیخواهانه ملی است، و اساساً نمی‌تواند شعارهایی با خصلت "خالص کمونیستی" ارزیابی شود. وانگهی سلطان زاده در شعارهای خود، علیه بورژوازی سخنی به میان نمی‌آورد، بنابراین او نمی‌تواند (و نخواسته است) از "انجام" انقلاب موسیالیستی در ایران صحبت کند. بسیاری از نظریه پردازان شوروی و "توده‌ای" خواسته‌اند با استناد به اسناد اشتباه و نادرست، نظرات سلطان زاده را چپ روانه و او را طرفدار "انجام" یک انقلاب "دقیقاً کمونیستی" معرفی کنند (۲۴) برای روشن شدن این مسئله، نظرات سلطان زاده در کنگره دوم کمیترن را بررسی کنیم.

او در جلسه عمومی کنگره دوم کمیترن، در مورد تزه‌های مسائل ملی و مستعمراتی می‌گوید:

"بنظر من آن بند از تزه‌ها که حمایت از جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک در کشورهای عقب مانده را در نظر دارد، می‌تواند فقط مربوط به کشورهای باشد که در آنها این جنبش در مراحل مقدماتی است. اگر در کشورهای که هم اکنون تجربه ده سال یا بیشتر را پشت سر دارند، یا کشورهای که در آنها جنبش هم اکنون مانند ایران قدرت را در دست گرفته مطابق همان بند عمل شود، این بمعنای راندن توده‌ها پدامان ضد انقلاب است."

مسئله بر سر این است که باید برخلاف جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک یک جنبش خالص کمونیستی بوجود آورده و بر پا نگاه داشته شود. هر ارزیابی دیگری از واقعیت‌ها می‌تواند به نتایج تاسف انگیزی منجر گردد" (۲۵)، تاکیده‌ها از ماست-

سلطان زاده، در ابتدای سخنرانی موافقت خود را با تزه‌های کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی اعلام می‌دارد با این وجود، تزه‌های لنین در

مورد لزوم حمايت از جنبش پورژوا - دموکراتيک و همکارى با آن را به تمام کشورها بسط نمى‌دهد. وی معتقد است در کشورهايى که اين جنبش‌ها پيشرفت کرده‌اند بايد اپوزيسيون کمونيستى را در مقابل آنها ايجاد کرد. اين که نظرات سلطان زاده در مورد پيشرفت آنچنانى جنبش پورژوا - دموکراتيک در ايران درست است يا نه احتياج به بحث جداگانه دارد. باری مسئله‌ای که ما در اینجا قصد تاکيد بر آن داریم اين است که سلطان زاده برخلاف ترجمه فارسى برخى از اسناد استناد نویسندگان حزب توده به آنها نه طرفدار انجام يك "انقلاب دقيقا کمونيستى" بلکه موافق پشتيبانى از "جنبش خالص کمونيستى" بوده است. در مورد اختلاف اين دو اصطلاح و ترجمه‌هاى نادرست بکار برده شده توسط نویسندگان توده‌ای و غير توده‌ای در ضميمه شماره ۱ توضيح داده‌ايم.

چند ماه بعد از کنگره دوم سلطان زاده در مقاله خود موسوم به "رویدادهای خاور نزدیک" (۲۶) با بررسی وضع ناسیونالیست‌های ترکیه باین نتیجه می‌رسد که:

"توسعه منطقی انقلاب جهانی بگونه‌ای است که جنبش آزادیبخش کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در مرحله نخست مبارزه خود علیه امپریالیسم می‌باید ناگزیر در توافق با روسیه شوروی، تنها مدافع خلق‌های مستعمره، علیه سیاست حریص سرمایه‌داران غربی، حرکت کند" (۲۶).

وی بلافاصله چنین پیش بینی می‌کند:

"اما در آینده اجبارا يك تغيير کلی حاصل خواهد شد. طبقات دارا که امروز در رأس انقلاب ملی قرار دارند، پس از کسب يك استقلال نسبی، بزودی مجبور خواهند شد بر اثر تشدید تضادهای طبقاتی با قدرتهای امپریالیستی، ((یعنی)) با آن‌هایی که با شدت بسیار علیه‌شان جنگیده‌اند، متحد شوند. مضافاً، برای يك دولت عقب افتاده بسیار دشوار است که از کمک دولت‌های سرمایه‌داری صرف‌نظر کند" (۲۶).

و:

"تحول مبارزه طبقاتی پورژوازی را در آینده، حتی در کشورهای مستعمره، مجبور خواهد ساخت که از هر گونه اندیشه انقلابی دست بردارد" (۲۶) -

سلطان زاده با این پیش بینی خواسته است هر گونه توهم نسبت به آینده يك جنبش پورژوا - دموکراتیک انقلابی را از میان بردارد.

از میان کمونیست‌های دیگری که در بحث‌های مسائل ملی و مستعمراتی شرکت کردند، می‌توان به نظرات **پاک شین سون** (۲۷) نماینده حزب کمونیست کره، **مارینگ** (۲۸) کمونیست هلندی و نماینده اشدونزی و بخصوص **مراستی** (۲۹) از حزب سوسیالیست ایتالیا اشاره کرد. **پاک شین سون** ضمن موافقتش با تزاها از وضعیت خاص کره که تحت اشغال امپریالیسم ژاپن بود صحبت می‌کند و در ارتباط با "جنبش آزادیخواهی ملی" در کره می‌گوید:

"اکنون هر تیول داری، هر زمیندار بزرگی می‌داند که جنبش آزادیخواهی ملی در کره چیست. این جنبشی است که نه تنها علیه امپریالیسم ژاپن، نه تنها علیه یوغ امپریالیست‌های خارجی، بلکه همچنین علیه پورژوازی خودی است که اکثریت آن از زمینداران بزرگ تشکیل می‌شود. هنگامی که برای کره زمان آن فرارسیده باشد که خود را از قید ((ستم)) ملی رها سازد، شاید دو سه سال کافی باشد تا پورژوازی درک کند که نمی‌تواند يك کره مستقل خوشبخت را که در انتظار آنست، در آغوش کشد. او ((پورژوازی کره)) می‌داند که يك کره مستقل به معنای از دست دادن تمام امتیازات مادی است، لذا او علیه انقلاب کره است و سرنوشتهش را به ((سرنوشت)) امپریالیسم ژاپن پیوند می‌زند" (۳۰) -

پاك شين مون يا وجود موافقت با تزا در قبال پورژوازى كره موضعى محتاطانه اختيار مى كند. مارينگ معتقد بود كه بين تزاى مقدماتى (لنين) و الحاقى (رؤى) "فرقى" وجود ندارد و در "مضمون"، هر دو يكي است. وى در اين مورد مى افزايد:

"مشكل تنها در دستيابى به نظر صحيح در باره رابطه جنبش انقلابى ناسيوناليستى و جنبش سوسياليستى در كشورهاي عقب مانده و مستعمرات است. در عمل اين مشكل وجود ندارد. در آنجا ((در شرق)) كه ضرورت، همكارى با عناصر انقلابى ناسيوناليستى را ايجاب مى كند اگر ما جنبش انقلابى - ملي را اشكار و ((همانند)) ماركسيست هاى جزم گرا رفتار كنيم، كار را بدرستى انجام نداده ايم" (۲۱).

مارينگ در سخنرانى اش و همچنين در گزارش خود به كنگره از همكارى با سازمان هاى چون "اتحاديه اسلامى" (Sarekat Islam) دفاع مى كند و اين سازمان اسلامى را با پرشامه اى مبارزاتى "عليه سرمايه دارى، عليه دولت و همچنين عليه اشراف جاوه" معرفى مى كند (۲۲). چنانچه بعداً خواهيم ديد نماينده ديگرى از اندونزى، تان ملكه، در كنگره چهارم كمينترن، تا بدانجا پيش مى رود كه ضرورت مبارزه با "پان اسلاميسم" را - كه در كنگره دوم تصويب شده بود - مورد انتقاد قرار مى دهد و مى گويد كه "پان اسلاميسم امروزه معنای مبارزه آزادبخش ملي بخود گرفته" است (۲۳).

سراتى، برخلاف مارينگ، در تزاى لنين و رؤى تضادهائى مى بيند. وى حتى در اين تزاها براى "پرولتاريائى كشورهاي پيشرفته" - كه همواره بايد با هر "سازش طبقاتى بخصوص در دوران ماقبل انقلابى" مخالفت كند -، خطر بزرگى را مشاهده مى كند. وى اصطلاح "كشورهاي عقب مانده" را گنگ و قابل تفسير با عقايد شووينستى تلقى مى كند (۲۴). به نظر وى:

اساس هر حرکت آزادی بخش ملی که توسط گروه‌های بورژوا -
دموکرات انجام می‌گیرد، حتی اگر به قیام منجر شود، یک
حرکت انقلابی نیست.

این ((حرکت)) به نفع امپریالیسم ملی (Nationalen
Imperialismus) در حال رشد یا بِنفع امپریالیسم
کاپیتالیستی دولت جدید در رقابت با دولت حاکم قبلی انجام
می‌گیرد. آزادی ملی هرگز نمی‌تواند انقلابی باشد، مگر این
که طبقه کارگر در آن شرکت داشته باشد. مبارزه طبقاتی در
کشورهای باصطلاح عقب مانده تنها زمانی می‌تواند در جریان باشد
که استقلال پرولتاریا از تمامی استثمار کنندگانش، همچنین از
دموکرات‌های بورژوازی که خود را "انقلابیون ناسیونالیست"
می‌نامند، حفظ گردد.

آزادی واقعی خلق‌های تحت ستم تنها می‌تواند توسط انقلاب
پرولتاریائی و نظام شورائی و نه از طریق اتحاد تصادفی و
موقتی احزاب کمونیستی با احزاب بورژوازی، که انقلابی
خوانده می‌شوند، بدست آید.

این ((نوع)) اتحادها بر عکس، فقط می‌توانند موجب تضعیف
آگاهی طبقاتی پرولتاریائی - بویژه در کشورهایی که کمتر
عادت مبارزه با کاپیتالیسم را دارند - گردند" (۳۴).

وی بلافاصله مخالفت خود با تزهای لینین و روی (بعد از اصلاحات انجام
شده در کمیسیون) را بدین گونه اعلام می‌دارد:

"روشنی ناکافی در تزها این خطر را در خود دارد که سلاح‌هایی
را در اختیار شوونیسم بظاهر انقلابی اروپای غربی علیه حرکت
واقعی انترناسیونالیسم کمونیستی، قرار دهد.
به این خاطر اعلام می‌کنم که ((به این قطعنامه)) رای
نخواهم داد" (۳۴).

سراتی همچنین می‌گوید:

"من شش سال تمام در کشور خودم علیه جنبش ناسیونالیستی
مبارزه کرده‌ام، اگر من به چنین قطعنامه‌ای رای بدهم، باعث
خواهد شد که ادعا شود، بین موضع من در ایتالیا و قطعنامه‌هایی

که من در این جا به آن رای می‌دهم تضاد وجود دارد" (۲۵).

بطور کلی باید گفت که نظریه سراتی و هم‌منظر دیگر او - گرازیادی Graziadei (از حزب سوسیالیست ایتالیا) - (۲۶) بیشتر از این اعتقاد نشأت می‌گرفت که انقلاب آزادی ملی، انقلاب کمونیست‌ها نیست و کمونیست‌ها نباید از این نوع انقلاب طرفداری کنند. سراتی به آن انقلاب‌ها احساس بدگمانی می‌کرد و بخاطر نظرات به ارث برده از انترناسیونال دوم و تا حدودی زیمروالد (۲۷)، به انقلاب آزادیبخش مستعمرات اهمیت چندانی نمی‌داد. سراتی که در طول جلسه عمومی کنگره در ارتباط با مسئله ملی و مستعمراتی اکثراً ساکت بود و حتی پیشنهاد اختتام بحث را داد (۲۸)، فقط در پایان جلسه در بحث شرکت می‌کند. نتیجه این اروپا مرکز نگری وی این است که صدور قطعنامه‌ای کوتاه در مورد مسئله ملی و مستعمراتی را - که خود یک نمونه آن را می‌خواست پیشنهاد کند - کافی می‌دانست. وی در این قطعنامه که فقط آن را می‌خواند (و سرانجام پیشنهادش را هم ارائه نمی‌دهد)، چنین می‌گوید:

"کنگره سلام‌های گرم خود را به تمام خلق‌هایی می‌فرستد که تحت ستم دولت امپریالیستی رنج می‌برند. ((کنگره)) همدردی کامل و عملی خود در مبارزه آنها علیه تمام استثمارگران را بیان می‌دارد و اعلام می‌کند که پرولتاریا حق دارد در مبارزه‌اش علیه استثمار سرمایه، از قیام‌های ملی استفاده کند، تا بالاخره آنها را بیک انقلاب اجتماعی تبدیل کند" (۲۹).

"قطعنامه" ای بدین اختصار اساساً جوابگوی هیچ یک از مسائل جنبش کمونیستی خاور نمی‌بود. چه، شرایط انقلاب اجتماعی سوسیالیستی، اصولاً در جوامع خاور زمین عینیت نیافته بود. مسئله اصلی چگونگی شرکت کمونیست‌ها در انقلاب‌های بخش ملی و قیام‌های ضد امپریالیستی بود و نه انجام یک انقلاب سوسیالیستی. گذشتن از کنار

مسئله از جانب سراتی، نشانه‌ای از عدم درک او از اهمیت این انقلاب‌ها و قیام‌ها در روند انقلاب جهانی بود. نظرات سراتی با انتقاد شدید دیگر نمایندگان از جمله روی مواجه شد (۴۰). ولی، با این وجود، در مورد نظرات او فقط برخوردی سطحی انجام گرفت و بطور همه جانبه بررسی نشد.

قبل از پایان این بخش به این موضوع نیز اشاره کنیم که پشتیبانی از "جنبش آزادی خواهی" مستعمرات، توسط کلیه احزاب و بخصوص احزاب متروپل، آن چنان مسئله پر اهمیتی تلقی شد که به عنوان یکی از شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی در آمد و در ماده هشتم "۲۱ شرط پذیرش انترناسیونال سوم" چنین می‌خوانیم:

۸ - در رابطه با مسئله مستعمرات و ملل تحت ستم، موضع کاملاً روشن و قاطع احزاب کشورهای ضروری است که پورژوازی آن‌ها مستعمراتی در اختیار دارد و ملل دیگر را تحت ستم قرار می‌دهد. هر حزب مایل به تعلق به انترناسیونال سوم موظف است شگردهای امپریالیست‌های "خود" را در مستعمرات افشاء کند، هر جنبش آزادیخواهی را در مستعمرات نه فقط در حرف، بلکه در عمل حمایت کند و خواستار پیرون راندن امپریالیست‌های خودی از مستعمرات باشد، در قلب‌های کارگران سرزمین خود یک رابطه واقعا برادرانه با مردم زحمتکش مستعمرات و ملل تحت ستم بوجود آورد و در میان صفوف ارتش کشورش، تبلیغات سیستماتیک علیه هر گونه تحت ستم قرار دادن خلق‌های مستعمرات انجام دهد" (۴۱).

اهمیت انقلاب شرق در روند انقلاب جهانی

همانطوری که در مباحث گذشته گفته‌ایم، کنگره دوم در مقایسه با کنگره اول کمینترن اهمیتی به مراتب بیشتری به جنبش‌های خاور زمین داد. وجود تزه‌ای (مقدماتی) نئین درباره مسائل ملی و مستعمراتی و تزه‌ای (الحاقی) یک کمونیست هندی - روی - گواه بر این اهمیت است.

در شماره ۳ و ۴ "اندیشه رهائی"، مشاهده کردیم که، تا برگزاری کنگره دوم، دو نظریه مهم در مورد نقش شرق در روند انقلاب جهانی وجود داشت. از یکطرف نظریه لنین، که گرچه بر اهمیت جنبش شرق تاکید فراوان می‌کرد ولی پیروزی قطعی پرولتاریا را منوط به انجام انقلاب اجتماعی در غرب می‌دانست (۴۲). از طرف دیگر، برخی از کمونیست‌های شرقی از جمله کمونیست‌های ترکستان و تاتار که توسط سلطان گالیف نمایندگی می‌شدند بر انقلاب شرق تا آنجا تاکید می‌کردند که انقلاب اجتماعی در غرب (آلمان) را "ثانوی" جلوه می‌دادند (۴۳). اگر بخواهیم چنین ملاکی را در مورد کنگره دوم نیز بکار گیریم باید بگوئیم که: در مقایسه با این تقسیم بندی کلی می‌توان روی را بیشتر پیرو نظریه دوم دانست تا اولی.

روی در کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی در مورد اهمیت انقلاب در شرق از این فکر دفاع می‌کند که:

"سرنوشت جنبش انقلابی در اروپا بطور کامل به جریان انقلاب در شرق بستگی دارد. بدون پیروزی انقلاب در کشورهای خاور، می‌توان جنبش کمونیستی در غرب را بعنوان هیچ ارزیابی گردد" (۴۴).

و بالاخره در همانجا نتیجه می‌گیرد:

"... با توجه به آن چه که گذشت، لازم است که نیروهای (Energies) خود را به توسعه و پراشگیختن يك جنبش انقلابی در شرق انتقال دهیم و بعنوان تز اساسی در نظر بگیریم که سرنوشت کمونیسم جهانی به پیروزی کمونیسم در شرق بستگی دارد" (۴۴).

روی، در جریان بحث‌های عمومی کنگره در ارتباط با مسائل ملی و مستعمراتی به "تغییرات وسیعی" اشاره می‌کند که در طول و بعد از جنگ جهانی با رشد سریع صنعت انگلیسی در هندوستان انجام گرفته و

موج عظیم مبارزات اعتصابی توده‌ها را برانگیخته است و اضافه می‌کند:

"طبیعتاً انقلابی که در آن مرحله توسط توده‌ها آغاز شده، یک انقلاب کمونیستی نخواهد بود، زیرا ناسیونالیسم انقلابی در جای برجسته‌ای (Foreground) قرار دارد. اما، به‌ررو این ناسیونالیسم انقلابی منجر به سرنگونی امپریالیسم اروپائی خواهد شد، امری که برای پرولتاریای اروپائی مفهومی عظیم خواهد داشت..." (۴۴)

دلیل اصلی روی برای اثبات نظریه‌اش این بود که سرمایه‌داری غرب می‌تواند مقداری از ارزش اضافی بدست آمده از استعمار کشورهای خاور زمین را برای سازش موقت با طبقه کارگر غرب بکار گیرد. بنظر وی، این سرمایه‌داری حتی حاضر است تمام این ارزش‌ها را به طبقه کارگر خودی بدهد تا موقتاً انقلاب را به تاخیر بیندازد. بدین ترتیب، سرمایه‌داری غرب برای ادامه استثمار ملل شرق از پرولتاریای کشور خودی و برای ادامه استثمار این پرولتاریا از تقسیم ارزش اضافه حاصل از شرق سود می‌جوید (۴۴).

روی با اشاره به سازش موقت پرولتاریا و بورژوازی در غرب - سازشی که به یمن دستیابی سرمایه‌داری غرب به ارزش اضافی حاصله در شرق و تقسیم آن بین پرولتاریای خودی -، شرایط انقلابی در غرب را بسیار نامساعدتر از شرق ارزیابی می‌کند. به نظر وی با افزایش هر چه بیشتر فقر و نارضایتی زحمتکشان شرق - که نتیجه بلافاصله نفوذ امپریالیستی است - مرکز ثقل انقلاب به شرق منتقل می‌شود و پیروزی انقلاب جهانی بستگی مستقیم به پیروزی جریان انقلابی در شرق پیدا می‌کند.

این یکجانبه‌گری روی مورد مخالفت کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی و بخصوص لنین و سلطان زاده واقع می‌شود. و در تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" روی تصحیحاتی در این زمینه صورت می‌گیرد:

روی در ماده دوم تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" اش می‌نویسد:

" ۲ - سرچشمه قدرت عمده (Main) سرمایه‌داری اروپائی، دیگر نه در کشورهای صنعتی اروپا، بلکه در متصرفات مستعمراتی و ((کشورهای)) وابسته یافت می‌شود... " (۱۵) .

عبارت فوق، توسط کمیسیون به صورت زیر تصویب می‌گردد:

" ۲ - یکی از عمده‌ترین منابعی که سرمایه‌داری اروپائی قدرت اصلی (Chief) خود را از آن کسب می‌کند، در متصرفات مستعمراتی و ((کشورهای)) وابسته یافت می‌شود... " (۱۵) .

یکجانبه‌نگری روی در ماده چهارم تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" نیز مشاهده می‌شود:

" ۴ - سرنگونی سیستم سرمایه‌داری در اروپا، بدون در هم شکستن امپراطوری مستعمراتی، ممکن بنظر نمی‌رسد... " (۱۵) .

عبارت فوق نیز توسط کمیسیون با تاکید بر مبارزات پرولتاریای غرب تصحیح می‌شود:

" ۴ - در هم شکستن امپراطوری مستعمراتی، توأم با انقلاب پرولتری در کشورهای خودی ((متروپل)) سیستم سرمایه‌داری را در اروپا سرنگون خواهد کرد... " (۱۵) .

علاوه بر این، بمنظور تاکید بر ارتباط متقابل جنبش ملی شرق و جنبش کارگری غرب، جمله زیر توسط کمیسیون به همین ماده چهارم در مصوبات اضافه می‌شود:

"... برای تضمین پیروزی نهائی انقلاب جهانی، این دو نیرو ((نیروی پرولتاریا در متروپل و نیروی انقلابی کشورهای تحت سلطه)) باید هماهنگ گردد... " (۱۵) .

و بالاخره کمیسیون با اصلاح تزه‌های روی ترکیب این دو نیرو را در ماده پنجم تزه‌های "الحاقی - تصویبی" اعلام می‌دارد:

"بین الملل سوم بدنه مبارزی است که باید وظیفه ترکیب نیروهای انقلابی کلیه کشورهای جهان را بعهده بگیرد..." (۱۵)

روی با تمام این تغییرات موافقت می‌کند. اما، در توضیح این که چه عواملی باعث "معتدل" شدن تزه‌هایش می‌شود، از خلال بحث‌های خود وی نمی‌توان چیزی استنتاج کرد: همانگونه که در مقاله پیشین نیز نوشته‌ایم وی کمترین اشاره‌ای بدلائل این تغییر مواضع نمی‌کند. محتمل‌ترین دلیل را باید در بحث‌های مخالفین اصلی این نظر یعنی لنین و سلطان زاده جستجو کرد.

لنین در رد نظریه روی در کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی می‌گوید:

"... رفیق روی وقتی از این پشتیبانی می‌کند که سرنوشت غرب منحصرأ به درجه رشد نیروهای جنبش انقلابی در کشورهای خاور بستگی دارد، زیاده‌روی می‌کند. گرچه پنج میلیون پرولتر و سی و هفت میلیون دهقان بی زمین در هندوستان وجود دارد، کمونیست‌های هندی هنوز موفق به ایجاد یک حزب کمونیست در کشور خود نشده‌اند، این حقیقت به تنهایی کافی است که ثابت کند که نظرات رفیق روی تا اندازه وسیعی بدون پایه است" (۱۴).

سلطان زاده بعد از شرح این مطلب در جلسه عمومی بررسی مسائل ملی و مستعمراتی کنگره دوم که در شرق "جو انقلابی" پر حرارتی بوجود آمده که می‌تواند جامعه را بسوی یک انقلاب سوق دهد، در برخورد به نظرات روی چنین می‌گوید:

"آیا نتیجه این نیست، همانطور که رفیق روی اطمینان می‌دهد

که سرنوشت کمونیسم در سراسر جهان به پیروزی انقلاب
اجتماعی در خاور واپسته است؟ مسلماً نه - رفقای بسیاری از
ترکستان پایین اشتباه دچار شده‌اند" (۴۵) -

از نظر وی:

"اگر انقلابیون ایرانی و ترك اکنون انگلستان زورمند را به
مبارزه می‌طلبند، بدین جهت نیست که آنان اکنون نیرومندتر
شده‌اند، بلکه بدین سبب است که غارتگران امپریالیست قدرت
خویش را از دست داده‌اند - انقلابی که در غرب آغاز شده است
زمینه را در ایران و ترکیه نیز آماده ساخته و به انقلابیون
نیرو بخشیده، عصر انقلاب جهانی آغاز شده است" (۴۵) -

بنظر ما هم لنین و هم سلطان زاده - در تئوری کلی انقلاب جهانی -
معتقد به نوعی ترکیب جنبش‌های انقلابی شرق و غرب بوده‌اند - گر
چه در عمل، سیاست کلی شوروی و کمینترن، متوجه کمک بیشتری به
انقلاب غرب - بخصوص انقلاب آلمان - بود (۴۶) -

ترکیب انقلاب‌های شرق و غرب موضوعی بود که لنین در کنگره نهم
حزب بلشویک و سپس در کنگره دوم "سازمان‌های کمونیست خلق‌های
خاور" پیرامون آن صحبت کرد (۴۲) - در کنگره دوم کمینترن نیز لنین
در ادامه همین نظریه می‌گوید:

"زمانی که تهاجم انقلابی کارگران استثمار شده و ستم‌دیده در
هر کشور پس از غلبه کردن بر مقاومت تعداد ناچیزی اشرافیت
کودن کارگری‌شان با تهاجم انقلابی صدها میلیون انسان - که تا
کنون در پس مرزهای تاریخ ایستاده بوده‌اند و تنها بعنوان
موضوع استثمار به آنها توجه شده است - ترکیب شود، آنگاه
امپریالیسم جهانی سرنگون خواهد شد" (۴۷) -

پاک شین سون، نماینده حزب سوسیالیست کره نیز پیرامون همکاری
جنبش شرق و غرب نظراتی عنوان می‌کند که نشان از نزدیکی نظریات

او با نظریات لنین و سلطان زاده دارد. در نوشته: "شرق انقلابی و انترناسیونال کمونیستی" که به هنگام برگزاری کنگره دوم بچاپ رسید (۴۸) و حاوی تزه‌های پاك شین سون درباره "وظایف انترناسیونال کمونیستی در شرق" است، وی نه تنها به اهمیت كمك پرولتاریای غرب به جنبش‌های انقلابی شرق اشاره می‌کند بلکه بر اهمیت كمك جنبش‌های آزادیبخش "خلق‌های مستعمره" به پرولتاریای کشورهای پیشرفته نیز تاکید می‌گذارد (ماده اول تزه‌ها). بدین ترتیب پاك شین سون معتقد است که اگر پرولتاریای اروپا و امریکا بخواهد بر بورژوازی خود پیروز شود باید "دست در دست میلیون‌ها انقلابی شرق مبارزه کند" و بدون همکاری خلق‌های مستعمرات مسلما پرولتاریای غرب پیروز نخواهد شد. او سپس تصویری از این كمك متقابل و مبارزه مشترك ارائه می‌دهد:

"انترناسیونال کمونیستی، در عین آن که شرق در حال بیداری را در مسیر واقعی انقلاب هدایت می‌کند، به تمامی ریشه‌های اپورتونیسم و عدم قاطعیت پرولتاریای کشورهای غربی ضربه وارد خواهد ساخت. اما، این اقدامات باید چنان هماهنگ و مرکب باشند که درست هنگامی که پرولتاریای غرب به شدت به سر بورژوازی خود ضربه می‌زند، شرق انقلابی ضربه‌ای کشنده بر شکم آن وارد کند" (۴۹).

گذشته از این، پاك شین سون در تزه‌هایش و بخصوص در مواد اول تا سوم آنها بر این همکاری مشترك تاکید می‌کند. از جمله دیگر نمایندگان که بر همکاری مشترك جنبش‌های انقلابی شرق و غرب بطور ویژه تاکید داشته، می‌توان از مورفی (Murphy) نماینده جنبش سندیکائی انگلستان نام برد. مورفی در سخنرانی خود از جمله می‌گوید:

"بهترین راه برای پرولتاریای انگلیس بمنظور اجتناب از ((واقعه‌ای)) چون "واقعه امریتسار (Amritsar)" (۵۰)، بوجود آوردن جنبش است که قادر باشد مسببین چنین واقعه‌ای

را به مبارزه بطلبید و با جنبش مستعمرات و آن ملت‌هایی که تحت انقیاد هستند چنان رابطه‌ای برقرار کند که آکسیون همزمان پرولتاریا ((و آن جنبش‌ها)) قابل تحقق باشد. ... اشتراک‌سیونال کمونیستی باید طوری سازمان یافته باشد که رابطه ارگانیک بین توده‌های ملل حاکم و ((ملل)) مستعمرات تحت انقیاد حفظ شود تا سرنگونی امپراطوری‌ها ممکن گردد و پراتیک اشتراک‌سیونالیسم نهادی شود" (۵۱).

نظام شورائی: بدون گذار از مرحله سرمایه‌داری

مسئله اجتناب از مرحله سرمایه‌داری تکامل اقتصادی در جوامع شرق از جمله مسائل مهمی بود که در بحث‌ها و تزه‌های کنگره دوم بدان پرداخته شد. سؤال مطرح شده این بود که آیا پیمودن راه تکامل کلاسیک اقتصادی: فئودالیسم - سرمایه‌داری - سوسیالیسم، برای تمام ملت‌های عقب مانده که هنوز راه رشد سرمایه‌داری را طی نکرده‌اند امری اجتناب ناپذیر است؟ ما در مقالات آینده همین تشریح - به هنگام جمع‌بندی مباحث کنگره دوم - باین مسئله خواهیم پرداخت. در این جا با اشاره به نقل قول کوتاه و شناخته شده‌ای از مارکس و انگلس - که معمولا در مجادلات مربوط به این مسئله بکار برده می‌شود - اکتفاء می‌کنیم:

در مقدمه انتشار روسی "مانیفست حزب کمونیست"، مارکس و انگلس در سال ۱۸۸۲ می‌نویسند:

"مانیفست کمونیست وظیفه داشت ناپدید شدن نزدیک و اجتناب ناپذیر مالکیت مدرن بورژوازی را اعلام کند. اما در روسیه، در کنار سوداگری (Speculation) سرمایه‌داری که به نحو تب‌آلودی در حال گسترش است و ((در کنار)) مالکیت ارضی بورژوازی که توسعه خود را تازه آغاز کرده، پیش از نیمی از زمین در مالکیت مشترک دهقانان قرار دارد. در این حال، مسئله از این قرار است که آیا اجتماع (Communaute) دهقانی روسیه - این شکل کهن مالکیت مشترک زمین، هر چند تا کنون بشدت ضربه خورده - مستقیماً وارد شکل فوقانی کمونیستی

مالکیت اشتراکی خواهد شد یا این که باید در ابتدا، همان روند تلاشی را که در طی تکامل تاریخی غرب دیده شده، طی کند.

تنها پاسخی که امروز می‌توان پایین سؤال داد پشرح زیر است: اگر انقلاب روسیه، نشانه‌ای باشد از ((آغاز)) یک انقلاب پرولتری در غرب و اگر هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، مالکیت مشترک کنونی در روسیه خواهد توانست بعنوان نقطه آغازی برای یک تکامل کمونیستی بکار گرفته شود" (۵۲) -

**

در کنگره دوم، روی مسئله لزوم گذار از نظام سرمایه‌داری را در ماده نهم تزه‌ای پیشنهادیش بدین شکل مطرح می‌کند:

"۹ - فرضی که ((بر اساس آن)) خلق‌ها در مستعمرات، بخاطر عقب ماندگی اقتصادی و صنعتی مجبورند از مرحله دموکراسی بورژوازی گذر کنند، غلط است. رویدادها و شرایط در بسیاری از مستعمرات چنین فرضی را تأیید نمی‌کند." (۱۵) -

لنین در "گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی" در ارتباط با این طرح روی و دیگر بحث‌های کمیسیون می‌گوید:

"در کمیسیون در باره این مسئله نه فقط در ارتباط با تزه‌ای امضاء شده من، بلکه حتی بیشتر در ارتباط با تزه‌ای رفیق روی که او از آنها در اینجا دفاع خواهد کرد و پاره‌ای اصلاحات که باتفاق آراء تصویب شده بود، بحث بسیار زنده‌ای درگرفت.

مسئله باین شکل مطرح شده بود: آیا ما باید فرض غیر قابل اجتناب بودن مرحله سرمایه‌داری تکامل اقتصادی برای ملت‌های عقب مانده و اکنون در مسیر رهائی (Emancipation) را که در میان آنان پیشرفت‌های معینی بسبب ترقی بعد از جنگ مشاهده می‌شود، ((فرضی))

درست بیندازیم - پاسخ ما منفی بود - اگر پرولتاریای پیروزمند انقلابی، تبلیغات منظمی در میان آنها بکند و حکومت شورائی با تمام امکاناتی که دارد به کمکشان بیاید، در چنین صورتی اشتباه خواهد بود، اگر گمان کنیم که خلقهای عقب مانده میباید به طرز غیر قابل اجتنابی از مرحله سرمایه‌داری تکامل گذر کنند - نه فقط ما باید گردان‌های مستقل رزمندگان و سازمان‌های حزبی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده را پدید آوریم. نه فقط باید فوراً تبلیغ در جهت سازماندهی شوراهای دهقانان را آغاز کنیم و بکوشیم آنها را با شرایط ماقبل سرمایه‌داری مطابقت دهیم. بلکه اکثر فاسیونال کمونیستی باید با شالوده تئوریک مناسب، این قضیه را پیش ببرد که کشورهای عقب مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته می‌توانند وارد سیستم شورائی شوند و با طی مراحل معینی از تکامل، بی آن که نیازی به عبور از مرحله سرمایه‌داری باشد، به کمونیسم برسند" (۵۲)، تاکیدا از ماست -

با توجه به نظرات و اصلاحات لنین، طرح روی از ماده نهم تزهای پیشنهادیش برداشته شد و بطریق کامل‌تری توسط کمیسیون در پایان ماده هفتم تزهای الحاقی بصورت زیر تصویب شد:

"ولی نخستین و لازمترین وظیفه، تشکیل احزاب کمونیست است که دهقانان و کارگران را سازمان دهد و آنان را در جهت انقلاب و استقرار جمهوری‌های شورائی هدایت کند - بدین گونه توده‌ها در کشورهای عقب مانده می‌توانند با هدایت پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که از آگاهی طبقاتی برخوردار است بدون گذار از تکامل سرمایه‌داری به کمونیسم برسند" (۱۵) -

لازم به تاکید است که در تزهای الحاقی (تصویبی) و همچنین در گزارش فوق‌الذکر، لنین، همه جا، از جمله شرایط لازم برای جوامع عقب مانده شرق، در عدم نیاز به گذار از مرحله تکامل سرمایه‌داری، وجود

پرولتاریای مبارز و پیروزمند در جوامع غربی است. در تزه‌های الحاقی و در سخنرانی دیگری از لنین - "گزارش در باره اوضاع بین‌المللی و وظایف اساسی انترناسیونال کمونیست" - رابطه اجتناب از مرحله سرمایه‌داری، ورود به یک نظام شورائی هویدا می‌شود. لنین در این سخنرانی یکی از راه‌های لازم برای اجتناب از مرحله سرمایه‌داری را تطبیق شوراها با "نظام اجتماعی پیش سرمایه‌داری" می‌داند:

"یکی از مهمترین وظایف که ما اکنون با آن مواجه‌ایم، بررسی چگونه قرار دادن سنگ بنای سازماندهی جنبش شورائی در کشورهای غیر سرمایه‌داری است. در این ((کشورها))، ((تشکیل)) شوراها ممکن است: این‌ها نه شوراها کارگری، بلکه شوراها دهقانان یا شوراها مردمان زحمتکش خواهند بود" (۵۴). تاکید اولیه از متن و دومی از ماست.

لنین حتی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید:

"اکنون شناسایی نقش و اهمیت شوراها به مشرق زمین نیز سرایت کرده است. زمین برای جنبش شورائی در سرتاسر شرق، تمامی آسیا، در میان خلق‌های مستعمره، فراهم شده است" (۵۵).

بعبارت دیگر، دفاع لنین در حمایت از جنبش بورژوا - دموکراتیک (انقلابی) با شرایطی که شرح رفت بمعنای آن نبود که کمونیست‌ها باید خود را برای انجام یک انقلاب دموکراتیک خالص در شرق آماده کنند، وی سازماندهی شورائی را بعنوان بدیل جدیدی در این جوامع مطرح می‌کرد.

او در گزارش خود از کمیسیون اعلام می‌کند:

"خیال محض خواهد بود اگر گمان کنیم که در این کشورهای عقب مانده، احزاب پرولتاریائی - اگر واقعا بتوانند ظاهر

شوند - بدون برقرارى روابط مشخص با جنبش دهقانى و بدون دادن حمايت موثر به آن، قادر به دنبال كردن تاكتيك‌هاى كمونيستى و سياست كمونيستى باشند" (۵۶) -

و با اشاره به تجارب "كمونيست‌هاى روسى" در "مستعمرات سابق تزار" مى‌گويد:

"تسلط روابط پيش سرمايه‌دارى، هنوز ويژگى تعيين كننده اين كشورهاست - به گونه‌اى كه سخن از جنبش صرفا پرولتاريائى در آنها نمى‌تواند در ميان باشد - عملا در اين كشورها، پرولتاريا صنعتى وجود ندارد، با اين وجود، ما (("كمونيست‌هاى روسيه"))، حتى در آن جا نقش رهبر بخود گرفته‌ايم و بايد بگيريم - (۵۵) - على‌رغم مشكلات، ما در توده‌ها، الهام بخش خواست تفكر مستقل سياسى و فعاليت مستقل سياسى - حتى در جاى كه پرولتاريا عملا وجود ندارد - هستيم - (۵۵) - پسادگى مى‌توان دريافت دهقانى كه در شرايط وابستگى نيمه فئودالى زندگى مى‌كنند، به آساني مى‌توانند ايده سازمان شورائى را جذب كنند و به مرحله اجراء در آورند - (۵۵) - ايده سازمان شورائى، ايده ساده‌اى است، نه فقط در رابطه با پرولتاريا، بلكه در روابط دهقانى فئودالى و نيمه فئودالى نيز قابل اجراء است" (۵۷) -

و نتيجه مى‌گيرد كه:

"... تزهائى اثرناسيوئال كمونيست، بايد معلوم كنند كه شوراهاى دهقانان، شوراهاى استعمار شونديگان، اسلحه‌هاى هستند كه نه تنها در كشورهاى سرمايه‌دارى، بلكه در كشورهايى با مناسبات پيش سرمايه‌دارى نيز قابل استفاده است و اين وظيفه احزاب كمونيست و عناصر آماده براى تشكيل حزب كمونيست است كه در همه جا و منجمله در كشورهايى عقب مانده و مستعمره، به نفع شوراهاى دهقانى يا شوراهاى مردمان زحمتكش، تبليغ كنند" (۵۷) -

نظريه فوق در پاره سازماندهى شورائى مورد حمايت نمايندگان كنگره واقع گرديد و در تزهائى "مقدمائى" (ماده ۱۱ - د)، بصورت زير تصويب شد:

"د - بخصوص، حمایت از جنبش دهقانی در کشورهای عقب مانده علیه زمینداران و همه اشکال و بقایای فئودالیسم، ضروری است - قبل از هر چیز باید کوشید که به جنبش دهقانی تا حد امکان خصلتی انقلابی داد و در صورت امکان، دهقانان و همه استثمار شوندهگان را باید در شوراها سازمان داد و به همین روال، امکان ارتباط فشرده میان پرولتاریای کمونیست اروپای غربی و جنبش انقلابی دهقانان در شرق، در مستعمرات و در کشورهای عقب مانده را بوجود آورد" (۷)، تاکید از ماست -

علی‌رغم آن که لنین انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار کمونیست‌های کشورهای عقب مانده شرق قرار نمی‌دهد، وی معتقد به انجام يك انقلاب دموکراتیک خالص نیز در این کشورها نیست - راهی که او در برابر کمونیست‌های این جوامع می‌گذارد، تشکل و سازماندهی شورایی است - حتی اگر نبود و یا کمبود طبقه کارگر اجازه به بسط شوراها را نگرداند، حتی اگر نبود، وی بر لزوم ایجاد شوراها در دهقانی پافشاری می‌کند - لنین با طرح این نظریه به انقلاب سوسیالیستی آینده می‌نگرد که الزاما برای پیروزی خود احتیاج به يك سازماندهی شورایی دارد - چیزی که به هر حال در يك انقلاب دموکراتیک مطرح نیست -

سازماندهی شورایی در جوامع عقب مانده شرق، تطبیق شوراها با روابط موجود در جوامع فئودالی و نیمه فئودالی، در آراء و نظرات لنین تا قبل از برگزاری کنگره دوم، بچشم نمی‌خورد - حتی در تزهای پیشنهادی لنین که چند هفته قبل از برگزاری کنگره نوشته شد، نیز صحبتی از شوراها در دهقانی نمی‌شود - سخنرانی‌های ۱۹ و ۲۶ ژوئیه لنین، در کنگره و همچنین آوردن نظریه سازماندهی شورایی دهقانان در تزهای تصویری - که در فوق به آن اشاره شد - نشانگر آن است که این

نظریه در فاصله تحریر تزه‌های "مقدماتی - پیشنهادی" و تصویب آنها در کنگره، لنین را بخود جلب کرده است. نتیجتاً، به جرات می‌توان گفت که ملاقات‌های لنین با نمایندگان کنگره - بخصوص نمایندگان شرق - که قبل از برگزاری کنگره به روسیه شوروی آمده بودند و بحث‌ها و تبادل نظرهای قبل از کنگره و در جریان آن، در شکل‌گیری این نظریه نقش موثر داشته‌اند. از میان این نمایندگان، سلطان زاده نماینده حزب کمونیست ایران، بدون شك نقش ویژه‌ای ایفاء کرده است.

سلطان زاده گزارشی درباره چشم اندازهای انقلاب اجتماعی در ایران برای کنگره تهیه کرده بود. یادداشتهای لنین بر این گزارش نشاندهنده توجه وی به سازماندهی شورائی در "کشورهای دهقانی مستعمرات شرق" است. متن کامل این یادداشتهای چنین است:

- ۱ - تجزیه طبقات مالك استثمارگر
 - ۲ - بخش وسیعی از اهالی، دهقانی تحت استثمار قرون وسطایی هستند
 - ۳ - صنعتگران کوچک - در صنعت
 - ۴ - نتیجه: تطابق نهادهای شورائی و حزب کمونیست با سطح کشورهای دهقانی مستعمرات شرق.
- این اصل مطلب است. این تامل در باره آن، جستجو کردن جواب مشخصی را می‌طلبد" (۵۸).

سلطان زاده همچنین در جلسه عمومی کنگره در ارتباط با مسئله ملی و مستعمراتی، ضمن موافقت با تزه‌ها می‌گوید:

"قطعنامه‌هایی که توسط کمیسیون ما پذیرفته شده‌اند کاملاً انتظارات توده‌های زحمتکش خلق‌های تحت ستم را برآورده می‌کنند و بویژه بمثابه محرکی در خدمت حمایت از جنبش شورائی در این کشورها قرار می‌گیرند، در نخستین دید ممکن است غریب بنظر برسد که در کشورهای وابسته یا در کشورهای تقریباً هنوز وابسته از جنبش شورائی صحبت شود. ... رفیق

لنین قبل از دربار تجزیهات حزب کمونیست روسیه در ترکستان، پشتیرستان، قرغیزستان سخن گفته است - اگر سیستم شورائی در این کشورها نتایج خوبی به بار آورده، می‌بایست جنبش شورائی در ایران و هند یعنی در کشورهایی که در آنها جدائی طبقاتی با قدم‌های عظیم به وقوع می‌پیوندد، سریعاً توسعه یابد" (۴۵) -

تشکیل شوراهای دهتائی و یا کارگری (در صورت امکان) در کشورهای عقب مانده شرق، از جمله مسائلی بود که بعدها بدست فراموشی سپرده شد - در دوران قدرت استالین، حتی با تشکیل این شوراها در چین مخالفت شد - باین مسئله هنگام بررسی انقلاب چین در همان مقاله جداگانه قبل از اشاره شده، باز خواهیم گشت -

سازماندهی شورائی و امکان اجتناب از مرحله تکامل سرمایه‌داری هنوز از مسائل روز جنبش کمونیستی بحساب می‌آیند و بحثی جداگانه می‌طلبند -

در بخش بعدی این سلسله مقالات، که حاوی جمع‌بندی ما از کنگره دوم کمینترن خواهد بود، باین مسئله نیز خواهیم پرداخت -

ادامه دارد

توضیحات:

۱ - مراجعه کنید به "پروتکل آلمانی کنگره دوم کمینترن"، صفحه ۲۲۲ و پیاپی به "گزارشات جلسات کنگره دوم"، صفحه ۱۵۸ - مشخصات این دو منبع در "اندیشه رهائی"، شماره ۵، صفحات ۱۲۰ - ۱۲۹ آمده است - سراتی (Serrati) و گرزیدی (Graziadei) از حزب سوسیالیست ایتالیا و پستانا (Pestana) از اسپانیا رای ممتنع دادند -

۲ - در مورد "پورژوا - دموکراتیک" نبودن جنبش و انقلاب مشروطیت می‌توان به کتاب "قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه" جلد اول (پیشگفتار)، نوشته د- بهروزی مراجعه کرد. در مورد انقلاب چین و جنبش انقلابی در آن کشور، در نظر داریم در آینده، در مقاله‌ای جداگانه صحبت کنیم.

۳ - لنین، کلیات آثار، انگلیسی، جلد ۳۱، صفحات ۲۴۲ - ۲۴۱.

۴ - سون یات سن (Sun Yat Sen)، ۱۹۲۵ - ۱۸۶۶، طبیب، روشنفکر، مسیحی (پروستان) و دموکرات چینی، او موسس کومینگ تانگ (Kuomintang) و پدر ناسیونالیسم چین شناخته می‌شود. بعد از انقلاب اول چین در سال ۱۹۱۱ بعنوان رئیس جمهور انتخاب شد ولی در سال ۱۹۱۲ توسط پیوان شی کای (Yuan-Shi-Kai) برکنار شد. در سال ۱۹۱۶ اجباراً به ژاپن رفت و سال بعد به چین بازگشت. از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ رئیس دولت کانتون بود و برای متحد کردن چین با کمونیست‌ها همکاری می‌کرد. در سال ۱۹۲۱ دوباره مجبور به ترک چین و رفتن به ژاپن شد و در آنجا "سه اصل دولت" خود را نوشت. این سه اصل عبارت بودند از: ناسیونالیسم، دموکراسی و معیشت مردم. او در سال ۱۹۲۴ به کانتون باز می‌گردد و چندی بعد فوت می‌کند.

۵ - لنین، کلیات آثار، جلد ۱۸، فرانسه، صفحات ۱۶۸ - ۱۶۲، بنقل از کتاب تاریخ انترناسیونال کمونیستی، جلد دوم، صفحه ۵۱۷ (مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی"، شماره ۲، صفحه ۶۶ آمده است)، تاکید از متن است.

ترجمه انگلیسی این مقاله در کلیات آثار لنین، جلد ۱۸، صفحات ۱۶۹ - ۱۶۲ آمده است. ترجمه‌های انگلیسی و فرانسوی این بخش با هم تفاوت‌هایی دارند. در زیر، ترجمه این بخش از انگلیسی نقل می‌شود:

"آنچه انحطاط یافته است، پورژوازی غربی است که از هم اکنون در مقابل گورکن خود، پرولتاریا قرار دارد. اما، در آسیا، هنوز پورژوازی‌ای - رفیقی با ارزش از ((نوع)) مردان بزرگ فرانسوی ((عصر)) روشنگری و رهبران اواخر قرن هجدهم فرانسه - وجود دارد که قادر است یک دموکراسی پیگیر،

بی ریا و مبارز را نمایندگی کند.
 نماینده اصلی یا تکیه گاه اصلی این پورژوازی که هنوز قادر
 است از یک هدف (Cause) مترقی تاریخی حمایت کند،
 دهقانان است. در کنار این پورژوازی، از هم اکنون یک
 پورژوازی لیبرال وجود دارد که رهبرانش چون **یوان شی کای**،
 پیش از هر چیز قادر به خیافتاند "...." (تاکید از متن و دو
 پراکنش از ماست).

۶ - لنین، کلیات آثار، جلد ۱۹، فرانسه، بنقل از صفحه ۱۴ جزوه
 زیر:

Les prévisions de Lenine sur les tempêtes
 révolutionnaires en Orient - Pekin 1970, Editions
 des langues étrangères, P.14.

انگلیسی این نوشته در کلیات آثار لنین (به انگلیسی)، جلد ۱۹،
 صفحات ۱۰۰ - ۹۹، آمده است.

۷ - تزهای مقدماتی - تصویبی کنگره در پروتکل آلمانی کنگره دوم،
 صفحات ۲۲۲ - ۲۲۴

Der Zweite Kongress Der Kommunistischen -
 Internationale Protokoll. Hambourg, 1921, PP.
 224-232.

ترجمه کامل این تزها (از آلمانی، انگلیسی، فرانسه) در "اندیشه
 رهائی"، شماره ۵، صفحات ۱۵۵ - ۱۲۶ ارائه شده است.

۸ - پورودین، ۱۹۵۱ - ۱۸۸۴، (Mikhail Markovich
 Grusenber) در سال ۱۸۸۴ در روسیه تزاری پدینا آمد. در زمان
 دانشجویی به حزب سوسیالیست یهودی (بوئد) پیوست. در سال ۱۹۰۲
 به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ملحق شد. در سال ۱۹۰۶
 پلیس تزاری او را دستگیر و تبعید کرد و حدود سال ۱۹۰۸ به
 پوستان و سپس به شیکاگو مهاجرت کرد. در آنجا به حزب سوسیالیست
 آمریکا پیوست. بعد از انقلاب اکتبر به شوروی بازگشت و در
 کمیساریای امور خارجه مشغول بکار شد. هنگام تاسیس کمیته در سال
 ۱۹۱۹ با اسم مستعار (Brantwein) اولین فرستاده انترناسیونال در
 آمریکا بود. وی در تاسیس حزب کمونیست مکزیک نقش مهمی ایفاء
 کرد. در سال ۱۹۲۱ نماینده کمیته در برلین بود. در سال ۱۹۲۲

بعنوان فرستاده مخفی کمیנטرن با نام مستعار (George Brown) به انگلستان رفت. در آنجا توسط پلیس دستگیر و زندانی شد. در سال ۱۹۲۳ بعنوان نماینده کمیנטرن و همچنین نماینده اتحاد شوروی نزد سون یات سن به چین فرستاده شد. به هنگام شکست همکاری کمونیست‌ها با کومینگ تانگ به مسکو خوانده شد و در کار انتشاراتی به زبان‌های خارجی مشغول بکار گردید. در سال ۱۹۴۹، هنگامی که سردبیر روزنامه انگلیسی زبان Moscow Daily News بود بازداشت شد و دو سال بعد در اردوگاه کار اجباری در گذشت.

۹ - "اسناد تاریخی حزب کمونیست هندوستان"، ۱۹۲۲ - ۱۹۱۷، صفحه ۱۴۷. در مورد مشخصات این کتاب مراجعه کنید به "اندیشه رهائی"، شماره ۵، صفحه ۱۲۲.

۱۰ - ترجمه فرانسوی این "مانیفست" در نشریه "بولتن کمونیست"، شماره ۱۶، اول ژوئیه ۱۹۲۰، صفحات ۱۶ - ۱۴، انتشار یافته است. در نتیجه با اطمینان خاطر می‌توان گفت که این سند قبل از برگزاری کنگره دوم نوشته شده است. ادهیگاری در کتاب خود، "اسناد تاریخی حزب کمونیست هندوستان ۱۹۲۲ - ۱۹۱۷"، متن خلاصه شده این "مانیفست" به زبان انگلیسی را ارائه می‌دهد (صفحات ۱۵۵ - ۱۵۱)، وی ماخذ این متن را از آرشیو ملی هندوستان با مشخصات زیر نقل می‌کند: National Archives of India, Home and Political Departement, August 1920, File N.110, Weekly Report of the Director, Central Intelligence, Simla, 2 August 1920- "The Bolshevik Menace".

چنانچه از مشخصات سند هویدا است، این متن در حقیقت نوشته روی نبوده بلکه گزارش مدیر اداره جاسوسی انگلستان از نوشته اوست، که با ترجمه فرانسوی چاپ شده در نشریه "بولتن کمونیست" تفاوت‌هایی دارد. بنظر ما ترجمه فرانسوی آن قابل اعتمادتر است و به همین دلیل در اینجا از آن استفاده کرده‌ایم.

۱۱ - "بولتن کمونیست"، "ارگان کمیته انترناسیونال سوم" (که پنج شنبه‌ها در پاریس منتشر می‌شد)، شماره ۱۶، اول ژوئیه ۱۹۲۰، صفحه ۱۶.

۱۲ - همان جا، صفحه ۱۵.

۱۲ - خاطرات م.ن. روی، صفحه ۱۷۹ - مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی"، شماره ۵، صفحه ۱۳۱ آمده است.

۱۴ - صورت جلسه کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی، در Vestnik Vtorogo Kongressa Kommunisticeskogo Internacionala, N 1, 27 Juillet 1920, P.1-2.

ترجمه فرانسوی بخشی از این سند در صفحات ۲۰۰ - ۱۹۷، کتاب "مارکسیسم و آسیا" (مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی"، شماره ۲ و ۴، صفحه ۲۴۰، ذکر شده) آمده است و ما در اینجا از این ترجمه استفاده کردیم. همچنین مراجعه کنید به "اسناد تاریخی حزب کمونیست هندوستان"، صفحات ۱۶۲ - ۱۶۱.

۱۵ - در مورد تزه‌های پیشنهادی روی و تزه‌های تصویری کنگره و همچنین برای مقایسه تطبیقی کامل این دو مراجعه کنید به "اندیشه رهائی"، شماره ۵، صفحات ۱۶۶ - ۱۵۶.

۱۶ - "جنبش انقلابی در هندوستان"، نشریه فرانسوی "بولتن کمونیست"، شماره ۴۳، نوامبر ۱۹۲۰، صفحات ۹ تا ۱۲.

۱۷ - همانجا، باید توجه داشت که روی قسمت اعظم این هشتاد درصد را پرولتاریای کشاورزی می‌دادند.

۱۸ - در آینده به هنگام بررسی کنگره پنجم کمینترن باین مسئله باز خواهیم گشت.

۱۹ - مثلاً مراجعه کنید به گزارش روی به کمینترن در مورد کنگره پنجم حزب کمونیست چین در

Correspondance Internationale 13, Juillet 1927.

و در کتاب "تراژدی انقلاب چین" اثر ه. ایزاک، صفحه ۲۶۶ - کتاب ه. ایزاک یکی از کتب کلاسیک تاریخ "انقلاب چین" (۲۷ - ۱۹۲۵) می‌باشد و در مبحث جداگانه‌ای که در مورد انقلاب چین خواهیم داشت به آن باز می‌گردیم. مشخصات این کتاب چنین است:

La tragédie de la révolution chinoise 1925-1927, Harold Issaacs, traduit de l'anglais par René VIENET, Ed. Gallimard, Paris 1967.

۲۰ - نشریه "انترناسیونال کمونیست" (آلمانی)، صفحات ۲۲۰ - ۲۲۵.
Der Erste Kongress Der Persischen Kommunisten Der Partei "ADALAT" Die Kommunistische Internationale, N.14, 1921, PP.225-230.

۲۱ - نویسندگان "دو بینش در حزب کمونیست ایران"، (از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی، مردادماه ۱۳۶۲)، صفحات ۳۱ - ۱۵ پایین "اختلاف عمیق" اشارات میسوطی دارند و ما خوانندگان را پایین کتاب رجوع می‌دهیم.

۲۲ - نشریه "انترناسیونال کمونیستی" (آلمانی)، شماره ۱۴، صفحه ۰۲۲۹

۲۲ - همانجا، صفحه ۰۲۲۸

۲۴ - در مورد نظرات سلطان زاده در باره انجام يك انقلاب "دقیقا کمونیستی"، متعاقبا و در ضمیمه توضیح خواهیم داد.

۲۵ - "پروتکل آلمانی"، صفحات ۱۷۰ - ۱۶۹ و "گزارشات درباره جلسات کنگره دوم" (انگلیسی)، صفحه ۱۳۱. ماخذ همه جا متن آلمانی است، مگر خلاف آن ذکر شود. ترجمه کامل این سخنرانی در ضمیمه آمده است.

۲۶ - نشریه "بولتن کمونیست"، شماره ۴، مورخ ۲۷ ژانویه ۱۹۲۱.

۲۷ - پاك شین سون Pak Shin Sun، کمونیست کره‌ای، قبل از جنگ جهانی اول در دانشگاه مسکو تحصیل می‌کرد، بعد از انقلاب اکتبر به کمونیست‌ها پیوست و در تشکیل حزب سوسیالیست کره در ژوئن ۱۹۱۹ نقش داشت. وی به دبیر کلی این حزب انتخاب شد. در کنگره دوم کمینترن، تنها نماینده کره بود. در این کنگره، در کمیسیون بررسی مسئله ملی و مستعمراتی شرکت داشت و در پایان کنگره بعنوان نماینده خاور دور به عضویت دفتر اجرائیه کمینترن در آمد. در سال ۱۹۲۱ به سیبری و سپس به پکن و شانگهای رفت و در مبارزات کمونیست‌های مهاجر کره‌ای شرکت کرد. در ماه مه ۱۹۲۲ بعنوان نماینده یکی از فراکسیون‌های کمونیست‌های کره‌ای به مسکو بازگشت.

کنگره چهارم (نوامبر ۱۹۲۲) کمیترین او را بعنوان نماینده قبول نکرد و از تمام مقام‌های رهبریش در حزب و کمیترین پرکنار شد. در "اندیشه رهائی" شماره ۵، نام او اشتباها پاک دین شون آمده بود. در تهیه این یادداشت (و نیز یادداشت‌های ۲۸ و ۲۹) از کتاب "فرهنگ زندگی نامه‌های کمیترین" استفاده کرده‌ایم:

Biographical Dictionary of the Comintern,
B.LAZITCH, M.M.DRACHKOVITCH, the Hoover Institution
press, Stanford, 1973.

۲۸ - مارینگ Maring (۱۸۸۲-۱۹۴۲)، نام اصلی او Sneevliet است. در سال ۱۸۸۳ در هلند بدنیا آمد. از سال ۱۹۰۰ از سوسیالیست‌ها و سندیکالیست‌های هلندی بود و در راه‌آهن کار می‌کرد. در سال ۱۹۰۲ به حزب سوسیال دموکرات هلند ملحق شد. در سال ۱۹۱۳ به اندونزی رفت و در سال ۱۹۱۴ اتحاد سوسیال دموکراتیک را در آن جا بنا نهاد. وی از طرفداران انقلاب اکتبر بود. در سال ۱۹۱۸، بخاطر تبلیغات انقلابی از اندونزی اخراج شد. ولی، رفقای او در اندونزی حزب کمونیست اندونزی را در سال ۱۹۲۰ بوجود آوردند. در کنگره دوم با نام مستعار مارینگ شرکت کرد. وی در کمیسیون بررسی مسئله ملی و مستعمراتی حضور داشت و در پایان کنگره به عضویت کمیته اجرایی کمیترین در آمد. در سال ۱۹۲۱، نماینده رسمی کمیترین در چین شد. در کنگره افتتاحیه حزب کمونیست چین (ژوئیه ۱۹۲۱) شرکت کرد. در سال ۱۹۲۴ به هلند رفت در تشکیلات سندیکائی آن جا کار کرد. در سال ۱۹۲۷، از کمیترین کناره گرفت و در سال ۱۹۲۹، حزب سوسیالیست انقلابی با تمایلات تروتسکیستی را تاسیس کرد. با این وجود، در سال ۱۹۳۸ به انترناسیونال چهارم ملحق شد. در زمان اشغال هلند توسط نازی‌ها، روزنامه اسپارتاکوس را مخفیانه انتشار داد. در سال ۱۹۴۲، توسط پلیس آلمان دستگیر و تیرباران گردید.

۲۹ - سراتی SERRATI, Giacinto Menotti (۱۸۷۴ - ۱۹۲۶)، از جوانی از مبارزان سوسیالیست بود. وی از رهبران جناح چپ حزب سوسیالیست ایتالیا بود و در سال ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ به عنوان نماینده به کنفرانس‌های زیمروالد و کینتال (Kiental) رفت. وی سردبیر روزنامه آوانتی Avanti ارگان رسمی حزب بود ولی از جناح چپ زیمروالد که توسط لنین رهبری می‌شد طرفداری نکرد. در سال ۱۹۱۷، بخاطر فعالیت صلح طلبانه و ضد جنگش دستگیر شد. وی از طرفداران

ایجاد انترناسیونال سوم بود. در کنگره دوم با ۲۱ شرط پذیرش در کمیته مخالف کردن، با این وجود به عنوان عضو کمیته اجرایی کمیته انتخاب شد. بعد از تاسیس حزب کمونیست ایتالیا در سال ۱۹۲۱ بدان ملحق شد و در حزب سوسیالیست ماند. در کنگره چهارم کمیته (۱۹۲۲) شرکت کرد ولی فقط در سال ۱۹۲۴ بود که به عضویت حزب کمونیست ایتالیا و کمیته در آمد. و تا پایان عمرش عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا بود.

۳۰ - "گزارشات درباره" (انگلیسی)، صفحه ۱۲۶ و "پروتکل آلمانی"، صفحه ۱۷۹.

۳۱ - "گزارشات درباره" (انگلیسی)، صفحه ۱۴۵ و "پروتکل آلمانی"، صفحه ۱۹۴.

۳۲ - "گزارشات درباره" (انگلیسی)، صفحه ۱۴۴ و "پروتکل آلمانی"، صفحه ۱۹۲.

در مورد گزارش مارینگ مراجعه کنید به: "گزارشات خطاب به کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی ۱۹۲۰"، صفحات ۲۹۸ - ۲۸۹.
Rapports adressés au deuxième Congrès de l'Internationale Communiste 1920, Edition de l'Internationale Communiste, Petrograd 1921, PP.389-398.

۳۳ - مثلاً مراجعه کنید به "بحران جنبش کمونیستی" جلد اول (ترجمه فارسی)، صفحه ۲۴۵ و زیرنویس ۱۸۶، فصل چهارم، صفحه ۲۲۱ (مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی"، شماره ۵، صفحه ۱۲۲ آمده است) - به هنگام بررسی کنگره چهارم باین مسئله باز خواهیم گشت.

۳۴ - "گزارشات درباره" (انگلیسی)، صفحه ۱۵۴ و "پروتکل آلمانی"، صفحه ۲۱۶.

۳۵ - "گزارشات درباره" (انگلیسی)، صفحه ۱۵۵ و "پروتکل آلمانی"، صفحه ۲۱۸.

۳۶ - گرازیادی در جریان بحث‌های کنگره پیشنهاد اصطلاحاتی می‌کند (پروتکل آلمانی ۰۰۰ صفحات ۱۷۲ - ۱۷۰) این پیشنهادات با مخالفت وینکوپ (Wynkop) (نماینده هلند) و مک آلپین (Mac Alpine) ایرلندی مواجه می‌شوند.
مراجعه کنید به "گزارشات درباره ۰۰۰۰"، صفحات ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۲ و "پروتکل آلمانی ۰۰۰"، صفحات ۲۰۲، ۱۸۶ - ۱۸۵، ۱۷۳ - ۱۷۲.

۳۷ - کنفرانس زیمروالد (Zimmerwald) با شروع جنگ جهانی اول سوسیالیست‌های مخالف جنگ در ۵ تا ۷ دسامبر ۱۹۱۵ کنفرانسی در زیمروالد سوئیس تشکیل دادند. ۴۶ نفر از آلمان، ایتالیا، فرانسه، اسکاندیناوی، هلند، سوئیس، روسیه (پلشویک‌ها، منشویک‌ها و اس ارها)، لهستان، رومانی، بلغارستان، در این کنفرانس حضور داشتند. جناح چپ زیمروالد توسط پلشویک‌ها (لنین) رهبری می‌شد و خواهان فزاینده‌تری از شعارهای ضد جنگ و قطع رابطه با بین‌الملل دوم و مبارزه با آن بود. ولی در این کنفرانس در اقلیت قرار داشت.

این مجموعه کمونیست‌ها معروف به زیمروالد شد و توسط بین‌الملل دوم محکوم گردید. سال بعد در شهر کینتال (سوئیس) نیز کنفرانس دیگری برگزار شد و نظریات جناح چپ زیمروالد طرفداران بیشتری پیدا کرد. بعد از انقلاب اکتبر، لنین اعتقاد پیدا کرد که باید از زیمروالد بیرون آمد و بین‌الملل سوم را ایجاد کرد. کنفرانس سوم زیمروالد در شهر استکهلم بود ولی دیگر اهمیت چندانی نداشت زیرا پلشویک‌ها، تصمیم به تأسیس انترناسیونال سوم گرفته بودند. در کنگره اول کمیترن، زیمروالد منحل اعلام می‌گردد.

۳۸ - "گزارشات درباره ۰۰۰۰" (انگلیسی)، صفحه ۱۴۲، و "پروتکل آلمانی ۰۰۰"، صفحات ۱۸۹ - ۱۸۸.

۳۹ - "گزارشات درباره ۰۰۰۰" (انگلیسی)، صفحه ۱۵۷، و "پروتکل آلمانی ۰۰۰"، صفحه ۲۲۱.

۴۰ - "گزارشات درباره ۰۰۰۰" (انگلیسی)، صفحات ۱۵۸ - ۱۵۵، و "پروتکل آلمانی ۰۰۰"، صفحات ۲۲۲ - ۲۱۶.

۴۱ - "انترناسیونال کمونیستی"، شماره ۱۲، صفحه ۱۱۳.

Die Kommunistische Internationale, N.13, P.113.

۴۲ - مثلاً رجوع کنید به نظرات لنین در کنگره نهم حزب بلشویک و کنگره دوم "سازمان‌های کمونیست خلق‌های خاور" که در "اندیشه رهائی"، ۳ و ۴، صفحات ۲۴۹ - ۲۲۲ به آن اشاره شده است.

۴۳ - مراجعه کنید به مقاله "انقلاب اجتماعی در شرق"، نوشته سلطان گالیف که ترجمه فارسی آن در "اندیشه رهائی" ۳ و ۴، صفحات ۲۴۶ و ۲۴۵ آمده است. قابل توجه است که سلطان گالیف در کنگره دوم حاضر بود ولی کوچکترین نقشی در بحث‌ها ایفاء نکرد.

۴۴ - "گزارشات درباره ... (انگلیسی)، صفحه ۱۱۸، و "پروتکل آلمانی ..."، صفحه ۱۵۲ با توجه به انگلیسی زبان بودن روی، در این ترجمه، "گزارشات درباره ..." مورد استفاده قرار گرفته است.

۴۵ - ترجمه فارسی سخنرانی سلطان زاده در ضمیمه شماره ۱ آمده است.

۴۶ - در مقاله جداگانه‌ای به هنگام بررسی قراردادهای شوروی با دول انگلستان، ایران، ترکیه و افغانستان، در آغاز سال ۱۹۲۱، به این سیاست خارجی شوروی باز خواهیم گشت.

۴۷ - "گزارشات درباره ... (انگلیسی)، صفحه ۳۳، و "پروتکل آلمانی ..."، صفحه ۳۸ - ماخذ مورد استفاده: "گزارشات درباره ..." در مورد نظرات سلطان زاده پیرامون ترکیب جنبش‌های انقلابی شرق و غرب اشاره کوتاهی ضرورت دارد: خ - شاکری در کتاب "کنگره اول خلق‌های شرق - باکو ۱۹۲۰"

Le premier congrès des peuples de l'Orient-Bakou, 1920-C. CHAQUERI, Antidote.

اینطور وانمود کرده که سلطان زاده، موضوع کمک متقابل انقلاب اجتماعی غرب و انقلاب ملی مستعمرات و ارتباط تکمیلی این دو را، از همه کس بهتر دریافته و گوئی که این نظر مختص به او بوده است (صفحات ۳۴ و ۳۳) - علی‌رغم اعتقاد سلطان زاده به کمک متقابل جنبش‌های انقلابی شرق و غرب و رد نظرات یک جانبه روی که در مقاله پدان اشاره کردیم، اغراق در مورد نقش او بنظر ما نادرست می‌آید - چه لنین بر این کمک متقابل و باصطلاح خود او ترکیب

جنبش‌های انقلابی شرق و غرب، چه در کنگره دوم و چه قبل از آن، بدفعات تاکید ورزید. از طرف دیگر، این نظر مختص به يك یا دو نماینده نبود و برخی دیگر از نمایندگان حاضر در کنگره - بطوری که در ادامه مقاله مشاهده خواهیم کرد - چون پاك شین سون و مورفی (نماینده سندیکالیست انگلستان) بر اهمیت این كمك متقابل بطور ویژه تاکید می‌کنند. از این گذشته، اصلاحات صورت گرفته در نظریات افراطی روی در مورد اهمیت جنبش شرق در روند انقلاب جهانی در تزه‌های الحاقی، ثابت می‌کند که کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی در مجموع این نظریه - یعنی كمك متقابل - را مورد تائید قرار داده است.

۴۸ - مراجعه کنید به مقاله "شرق انقلابی و انترناسیونال کمونیستی"، در نشریه فرانسوی زبان "بولتن کمونیست" نوامبر ۱۹۲۰، شماره ۴۳، صفحات ۸ - ۶. ترجمه انگلیسی این مقاله در نشریه "انترناسیونال کمونیستی" ارگان اجرائی کمینترن، شماره ۱۲ - ۱۱، ژوئن - ژوئیه ۱۹۲۰، بچاپ رسیده است.

Communist International, 2nd Congress N. 11-12, June-July 1920.

۴۹ - ترجمه انگلیسی و فرانسه مقاله فوق‌الذکر با هم اختلافاتی بسیار جزئی دارند. ماخذ را ترجمه انگلیسی آن قرار داده‌ایم و در صورتی که به روان‌تر کردن جمله کمکی می‌کرد، از ترجمه فرانسه بهره جست‌ه‌ایم.

۵۰ - "واقعہ امریتسار": امریتسار شهری است در هند که معبد معروف طلائی در آن قرار دارد. بنظر می‌رسد که منظور واقعہ‌ای باشد که در زمان سلطه انگلیسی‌ها در این شهر رخ داده است.

۵۱ - "گزارشات درباره (انگلیسی)، صفحه ۱۴۸، و "پروتکل آلمانی"، صفحه ۲۰۹. با توجه به انگلیسی زبان بودن مورفی، ترجمه از متن انگلیسی انجام یافته است.

۵۲ - مقدمه بر انتشار روسی "مانیفست حزب کمونیست" در سال ۱۸۸۲، ترجمه فارسی بر اساس ترجمه فرانسوی آن مقدمه.

۵۳ - لنین، کلیات آثار، انگلیسی، جلد ۲۱، صفحه ۲۴۴.

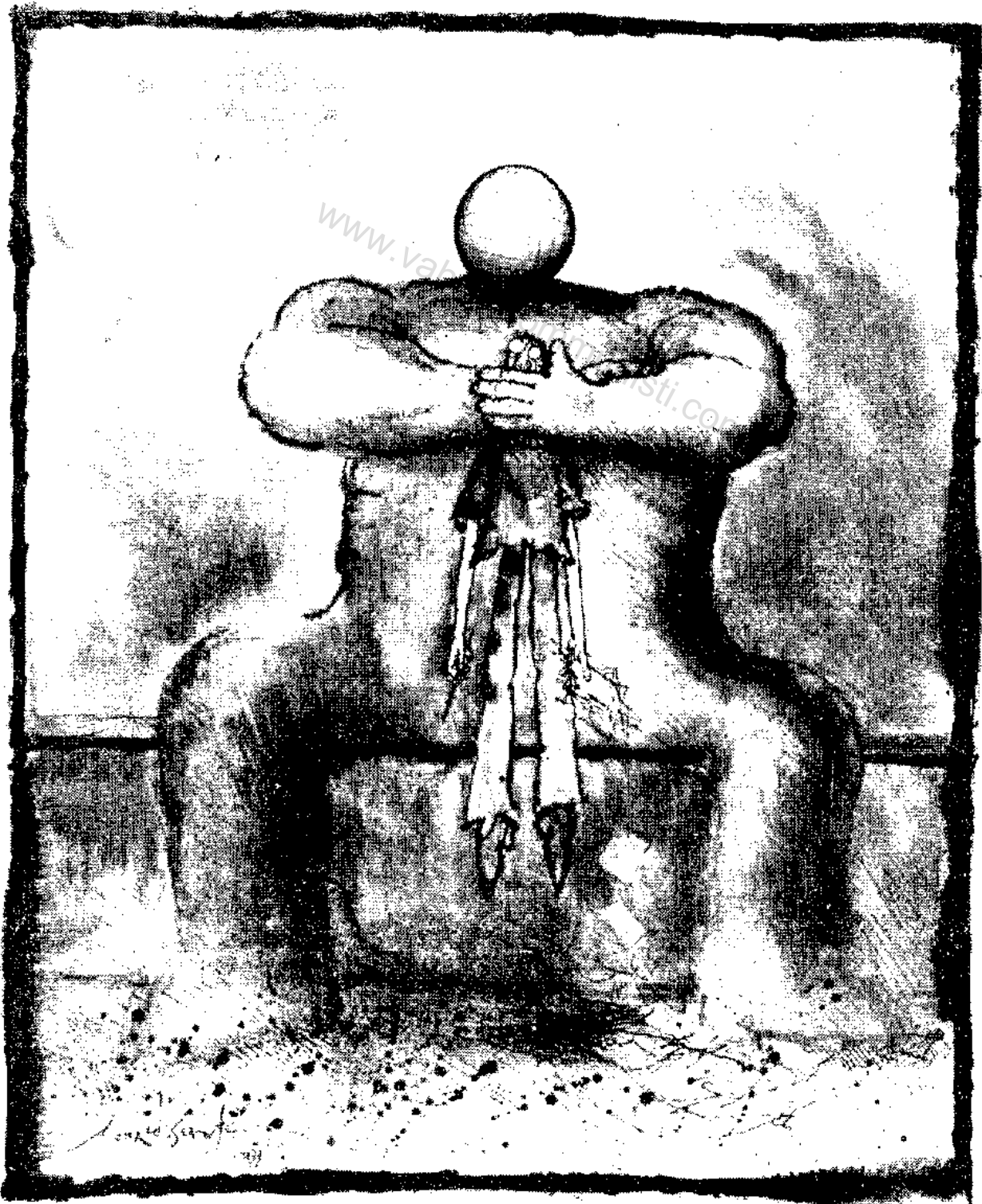
۵۴ - همان جا، صفحہ ۲۳۲

۵۵ - همان جا، صفحہ ۲۳۲

۵۶ - همان جا، صفحات ۲ - ۲۴۱

۵۷ - همان جا، صفحات ۲۴۲ - ۲۴۲

۵۸ - همان جا، جلد ۴۲، صفحہ ۲۰۲



سخنرانی سلطان زاده

مقدمه

در آغاز تحقیق پیرامون کمیترین و مسائل مشرق زمین، هیچگاه فکر نمی‌کردیم روزی سندیت برخی از اسناد و مدارکی را مورد سؤال قرار خواهیم داد که سالیان سال بعنوان اسناد رسمی کمیترین مورد استفاده مورخین و محققین مختلف و سازمان‌ها و احزاب کمونیست قرار داشته‌اند. در جریان این تحقیق از آنجا که خواه و ناخواه می‌بایست متونی را مورد مطالعه قرار می‌دادیم که به زبان‌های اروپائی (چون فرانسه، انگلیسی و آلمانی) ترجمه شده بود، کم کم متوجه شدیم در پاره‌ای موارد اختلافاتی در بین هر یک از اسناد اروپائی وجود دارد. هر چه کار تحقیق و تحریر مقاله پیش‌تر می‌رفت، اختلافات موجود در یک سند، در زبان‌های مختلف، بیشتر می‌شد. بالاخره تصمیم گرفتیم که هر بار، در صورت امکان، به اصل زبان انشائی سند مراجعه کنیم. از آنجا که ترجمه‌هایی که از اصل سند به زبان‌های دیگر اروپائی صورت می‌گرفت، در ارگان‌های رسمی آن دوره کمیترین و احزاب کمونیست عضو آن انتشار می‌یافتند و در نتیجه توسط کمیترین برسمیت شناخته می‌شدند، رجوع ما هر بار به اصل سند می‌توانست کاری بیهوده تلقی شود. ولی دقیقاً چنین نیست. اگر چه اختلافات موجود در برخی از اسناد آنچنان فاحش‌اند که در خوشبینانه‌ترین حالت، می‌توان این اختلافات را بحساب بی‌دقتی و بی‌توجهی در انتشار آن اسناد دانست، معهذا بسیاری از اسناد کمیترین به زبان‌های مختلف اروپائی با هم

خوانائی دارند. یکی از موارد مهمی که این اختلافات چشمگیرند و توضیح می‌طلبند، اسناد مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی کنگره دوم است. پایین خاطر، ما در این سلسله مقالات، قسمت مربوط به کنگره دوم را به چند بخش تقسیم کردیم و بخش اول آن ("اندیشه رهائی"، شماره ۵) را فقط به بررسی اسناد و مدارک اختصاص دادیم. بدیهی است تا هنگامی که ندانیم نمایندگان احزاب و سازمان‌های مختلف در کنگره دوم کدام متن سند در چه زبانی را تصویب کرده‌اند، قضاوت ما در مورد کمیترین و مصوبات آن چندان دقیق نخواهد بود. بدین خاطر، در مقاله پیشین کوشیدیم که ثابت کنیم چرا در مورد "ترزهای مقدماتی" مسئله ملی و مستعمراتی، متن آلمانی صحیح است. بیان این مطلب البته بار سنگینی را با خود دارد. زیرا باین معنا می‌تواند تلقی شود که استفاده احزاب و سازمان‌های مختلف جهان از ترجمه‌های این ترزا به زبان‌های فرانسوی، انگلیسی (بطوری که دیده‌ایم اختلافات فاحشی با متن آلمانی همان ترزا دارند) و چه بسا رهنمون‌های ارائه شده توسط آن احزاب و سازمان‌ها بر اساس این ترجمه‌های نادرست، استوار بوده‌اند. هنگامی که مترجمی از طرف کمیترین و یا نهادهای آن بطور رسمی مامور ترجمه سندی می‌شد، مسئولیت سنگینی را بر عهده داشت. و در نتیجه، در انتخاب لغات و جملات می‌بایست دقت لازم را بخرج دهد. بعبارت دیگر، اشتباه در ترجمه مثلاً يك رمان، همان باری را ندارد که اشتباه در ترجمه يك تز یا قطعنامه یا قرارداد داراست.

دیده شده است که گاهی با استناد به يك ترجمه نادرست، نظرات فلان شخص یا ترزهای بهمان کمونیست را نه تنها به باد انتقاد گرفته‌اند بل محکوم و مردود نیز دانسته‌اند. این منتقدین حتی این تردید را بخود راه نداده‌اند که شاید ترجمه مورد استنادشان، نظرات صاحب آن را درست بیان نکرده باشد. البته این را نیز باید افزود که همیشه میسر نیست که به اصل زبان مراجعه کرد. در اینجا است که بار دیگر نقش يك ترجمه درست، اهمیت پیدا می‌کند. بعبارت دیگر، در کشور ما

که کار ترجمه نقش مهمی در ارائه و معرفی ادبیات مارکسیستی ایفاء می‌کند، باید آنچنان ترجمه‌ای ارائه داد که لااقل از لحاظ صحت و دقت در کار ترجمه و انطباق با متن ثقی نباشد و اگر بحثی یا انتقادی نیز پیش می‌آید نه بر محتوای ترجمه بل بر شکل آن باشد. در گذشته و حال دیده شده و می‌شود عده‌ای که به خارج از کشور می‌آمدند، به درس و تحصیل مشغول می‌شدند، تا اندازه‌ای با زبان کشور مورد اقامت خود آشنائی می‌یافتند و تا حدی هم سیاسی بودند، دست به قلم می‌بردند و شروع به ترجمه کتب و متون مختلف می‌کردند و تحویل فارسی زبانان می‌دادند. برخی از اسناد کمیونترن و احزاب عضو آن نیز بدین صورت وارد ادبیات کمونیستی ایران شده است. ولی متأسفانه همه این ترجمه‌ها با اصل خود مطابقت ندارند و به نادرست بعنوان منبع، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در این سلسله مقالات، در حد توان خود سعی خواهیم کرد هر جا که بین اصل سند و ترجمه‌های آن اشتباهاتی وجود دارد که محتوای سند را تغییر می‌دهد، توضیحات لازم را ارائه دهیم. در این ضمیمه به یکی از این نمونه ترجمه‌ها اشاره می‌کنیم.

احسان طبری، در کتاب "جامعه ایران در دوران رضا شاه"، ۱۳۵۶، صفحات ۱۲۱ - ۱۲۰ نقل قولی از يك سند تاریخی، منتشر شده توسط انتشارات مزدك، را ارائه می‌دهد. این نقل قول گویا بخشی از سخنرانی سلطان زاده در جلسه عمومی کنگره دوم است. در کتاب احسان طبری از قول سلطان زاده چنین می‌خوانیم:

"به عقیده من يك نکته اصولی که باید راهنمای ما باشد آنست که حمایت از جنبش بورژوا - دمکراتیک در کشورهای عقب افتاده باید تنها در آن کشورهایی لازم شمرده شود که جنبش در آنجا مراحل مقدماتی را طی می‌کند. اگر بخواهیم در کشورهایی که ده سال یا بیشتر تجربه پشت سر گذاشته‌اند، یا در کشورهایی که هم اکنون مانند ایران قدرت حاکمه را بدست گرفته‌اند، همان اصل را بکار بندیم، نتیجه‌اش جز این

نخواهد بود که توده‌ها را پدلمان ضد انقلاب برانیم. در اینجا، در مقام مقایسه با جنبش‌های بورژوا - دمکراتیک، مسئله عبارت است از انجام و حفظ انقلاب کاملاً کمونیستی. هر قضاوت دیگری در این زمینه می‌تواند نتایج تاسف انگیزی به بار آورد" (نقل از کتاب "اسناد تاریخی جنبش کارگری، نشریه بنگاه مزدک، صفحه ۷۱) تاکیدها از احسان طبری است.

احسان طبری که به چند زبان اروپائی (از جمله روسی) آشنائی دارد (و در نتیجه، به ترجمه فارسی سلطان زاده نیازی نداشت)، بر اساس این "نقل قول"، آنها ترجمه و چاپ شده توسط یک موسسه ضد توده‌ای، چنین نتیجه گیری می‌کند:

"بر اساس همین تزی بود که حزب کمونیست ایران در آغاز جنبش گیلان، چنان که در بیان پیش زمینه‌های تاریخی رژیم رضا شاه بدان اشاره شد، مرتکب تندروی‌هایی شد. تزی سلطان زاده در مورد آن که انقلاب ایران باید خلعت "کاملاً کمونیستی" خود را حفظ کند، تنها باین دلیل که جنبش در کشور ما سابقه ده ساله داشته است، حاکی از عدم توجه به درجه نضج عینی جامعه کشور ماست"

منبع طبری در این نقل قول‌ها ظاهراً کتاب "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران"، جلد اول، چاپ اول، از انتشارات مزدک است. این سخنرانی سلطان زاده از چاپ دوم این کتاب حذف شد و سه سال بعد یعنی در سال ۱۹۷۲ در جلد چهارم "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران"، در همان انتشارات مزدک، صفحات ۵۲ - ۵۱ دوباره بچاپ رسید. در قسمت پایانی این سخنرانی در جلد چهارم "اسناد تاریخی" چنین می‌خوانیم:

"بنظر من آن نکته از اصول اساسی که باید خط راهنمای ما باشد اینست که حمایت از جنبش بورژوا - دمکراتیک در

کشورهای پس مانده باید تنها در آن کشورهایی لازم شمرده شود که جنبش‌شان مراحل مقدماتی را می‌پیماید.
 اگر بخواهیم در کشورهایی که ده سال یا بیشتر تجربه پشت سر گذاشته‌اند یا کشورهایی که هم اکنون مانند ایران ((جمهوری گیلان - مترجم)) قدرت را در دست گرفته‌اند، همان اصل را بکار بندیم، نتیجه‌اش جز این نخواهد بود که توده‌ها را بدامن ضد انقلاب برانیم.
 در مقام مقایسه با جنبش‌های بورژوا - دمکراتیک، مسئله عبارت است از انجام و حفاظت از انقلاب دقیقاً کمونیستی. هر ارزیابی دیگری از این واقعیت می‌تواند نتایج تاسف انگیزی ببار آورد" (دو پرانتز از متن اصلی و تأکیدها از ماست).

متأسفانه ما به چاپ اول "اسناد تاریخی ... " (جلد اول) دسترسی نیافتیم که درستی یا نادرستی نقل قول طبری را مستقیماً چک کنیم. ولی بهر صورت دو نقل قول فوق اختلاف چندانی با هم ندارند، غیر از بعضی اختلافات جزئی:

به عقیده من يك نکته	بنظر من آن نکته
عقب مانده	پس مانده
طی می‌کند	می‌پیماید
انجام و حفظ	انجام و حفاظت
قدرت حاکمه	قدرت
کاملاً کمونیستی	دقیقاً کمونیستی

می‌توان محتوای دو متن را یکی دانست.

طبری، سلطان زاده را مدافع يك "انقلاب کاملاً کمونیستی" (یا "دقیقاً کمونیستی") می‌داند و هر خواننده‌ای می‌تواند با رجوع به ترجمه انتشارات مزدك چك کند که براسستی در این "ترجمه" سلطان زاده طرفدار يك "انقلاب کاملاً کمونیستی" معرفی می‌شود. جالب است که يك نویسنده توده‌ای با استناد به یکی از انتشارات ضد توده‌ای و دارای سمپاتی برای سلطان زاده، تز سلطان زاده را محکوم

می‌کند. حتی خواننده‌ای هم که سمپاتی چندانی برای نظرات احسان طبری نداشته باشد، کم و بیش استدلال او در مورد "تند روی" سلطان زاده را قبول می‌کند و حداکثر اگر در نقل قول آقای طبری شك کند می‌تواند با رجوع به "اسناد تاریخی ... " شك خود را بر طرف سازد. از آنجا که با نظرات سلطان زاده تا حدی آشنائی داشتیم و طرفداری وی از يك "انقلاب دقیقاً کمونیستی" و بیان آن در میان دیگر نمایندگان کمیته‌ن و بی جواب ماندن این "تیز" او از جانب آنها را دور از ذهن می‌دیدیم، به اصل سند یعنی آلمانی (زبان رسمی کنگره) مراجعه کردیم. و بجای عبارات "اسناد تاریخی ... " و نقل قول احسان طبری از آن، با عبارات زیر مواجه شدیم:

"بمنظر من آن بند از تزا که حمایت جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک در کشورهای عقب مانده را در نظر دارد، می‌تواند فقط مربوط به کشورهایی باشد که در آنها این جنبش در مراحل مقدماتی است. اگر در کشورهایی که هم اکنون تجربه ده سال یا بیشتر را پشت سر دارند، یا کشورهایی که در آنها جنبش هم اکنون مانند ایران قدرت را در دست گرفته مطابق همان بند عمل شود، این بمعنای راندن توده‌ها پدامن ضد انقلاب است."

مسئله بر سر این است که باید بر خلاف جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک يك جنبش خالص کمونیستی بوجود آورده و بر پا نگه داشته شود. هر ارزیابی دیگری از واقعیت‌ها می‌تواند به نتایج تاسف‌انگیزی منجر گردد" (تاکید از ماست)."

ملاحظه می‌شود که ابدا صحبت از "انقلاب" و "انجام و حفاظت" آن، نیست. صحبت از برپائی يك "جنبش خالص کمونیستی" است و نه "انجام" يك "انقلاب دقیقاً کمونیستی". در سند آلمانی، صراحتاً کلمه "Bewegungen" بمعنی "جنبش" آمده است و واژه "Revolution" - انقلاب" در آن بچشم نمی‌خورد. و این در حالی است که مترجمان "اسناد تاریخی ... " ترجمه خود را از متن سند آلمانی و ترجمه

فرانسه آن تهیه کرده‌اند. برای این که زود قضاوت نکرده باشیم به ترجمه انگلیسی این سخنرانی نیز مراجعه کردیم (البته این مراجعه، محض احتیاط انجام گرفت چون قاعدتا همان متن آلمانی به علت آلمانی بودن زبان رسمی کنگره به تنهایی کافی بود). در آنجا نیز دیدیم که صحبت نه از "انقلاب دقیقاً کمونیستی" بلکه برپایی "جنبش خالص کمونیستی" است * . خواننده نیز می‌تواند به کتب دیگری چون "مارکسیسم و آسیا" اثر هلن کارر دانکوس (**) مراجعه کند. نویسندگان این کتاب، بخشی از سخنرانی سلطان زاده را با مقایسه متن آلمانی با ترجمه‌های فرانسوی و انگلیسی آن آورده است که در تأیید نظر ارائه شده در اینجاست. بهر حال جای تاسف است که با ترجمه غلط، تحلیل سلطان زاده از مرحله انقلاب به نادرست به خواننده شناسانده می‌شود و "مواد اولیه" در اختیار کسانی چون مورخین حزب توده قرار می‌دهد.

از آنجا که این سخنرانی سلطان زاده، یکی از مهمترین اسناد بچای مائده از او در ارتباط با کمینترن است، در اینجا ترجمه کامل آن را از آلمانی می‌آوریم. غیر از اختلاف فاحش ارائه شده در فوق، اختلافات دیگری نیز - که در اینجا به آنها نپرداخته‌ایم - بین ترجمه انتشارات مزدک و سند آلمانی دیده می‌شود.

* "گزارشات درباره جلسات کنگره دوم"، صفحه ۱۳۱، مشخصات این سند در "اندیشه رهائی"، شماره ۵، صفحه ۱۳۰ آمده است.

** "مارکسیسم و آسیا"، صفحه ۲۷۰، مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی"، شماره ۲ و ۴، صفحه ۲۴۰ ذکر شده است.

ناشر انتشارات مزدک با خود در تناقض قرار دارد، چرا که در کتاب "کنگره اول خلق‌های شرق - پاکو ۱۹۲۰"، صفحه ۲۷ (مشخصات این کتاب در یادداشت شماره ۴۷ همین مقاله آمده است)، عبارتی در داخل گیومه از سخنرانی کنگره دوم سلطان زاده نقل می‌کند که حاکی از پشتیبانی او از "جنبش خالص کمونیستی" است.

پنجمین نشست

دومین کنگره بین‌الملل کمونیستی در ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۰
(گشایش نشست در ساعت ۱۱ صبح پریاست رفیق زینوویف -
بحث‌های پیرامون مسئله ملیت‌ها و مستعمرات ادامه می‌یابند)

www.vahdatcommunisti.com

سلطان زاده (ایران): بین‌الملل دوم، در اغلب کنگره‌های خود مسئله مستعمرات را مورد بررسی قرار داده و قطعنامه‌های زیبایی درباره آن صادر کرده است که با وجود این هرگز نمی‌توانستند صورت تحقق بخود بگیرند. غالباً این سئوالات مورد بحث قرار می‌گرفتند و تصمیماتی بدون * شرکت نمایندگان کشورهای عقب مانده اتخاذ می‌شدند. باری، مضافاً این که: هنگامی که پس از سرکوب نخستین انقلاب ایران توسط جلادان روسی و انگلیسی، سوسیال دموکراسی ایران از پرولتاریای اروپا - که در آن زمان بوسیله بین‌الملل دوم نمایندگی می‌شد - طلب کمک کرد، حتی این حق را نیافت که قطعنامه‌ای در این زمینه به رای

* در متن آلمانی "با شرکت نمایندگان آمده است ولی با توجه به روال جمله باید "بدون شرکت نمایندگان باشد، از جنبه تاریخی نیز "بدون شرکت نمایندگان صحیح است."

گذاشته شود. امروز در دومین کنگره بین‌الملل کمونیستی است که برای اولین بار این مسئله از اساس و با شرکت تقریباً همه نمایندگان کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره شرق و امریکا مورد بررسی قرار می‌گیرد. قطعنامه‌هایی که توسط کمیسیون ما پذیرفته شده‌اند کاملاً انتظارات توده‌های زحمتکش خلق‌های تحت ستم را برآورده می‌کنند و بویژه بمثابه محرکی در خدمت حمایت از جنبش شورائی در این کشورها قرار می‌گیرند. در نگاه اول، ممکن است غریب بنظر برسد که در کشورهای وابسته و یا در کشورهای تقریباً هنوز وابسته از جنبش شورائی صحبت شود، با این وجود، هنگامی که به اوضاع اجتماعی این کشورها توجه کافی مبذول داریم می‌باید شك ما از میان برود. رفیق لنین قبلاً درباره تجربیات حزب کمونیست روسیه در ترکستان، بشقیرستان، قرقیزستان سخن گفته است. اگر سیستم شورائی در این کشورها نتایج خوب ببار آورده، می‌باید جنبش شورائی در ایران و هند یعنی در کشورهای که در آنها جدائی طبقاتی با قدم‌های عظیم بوقوع می‌پیوندد، سریعاً توسعه یابد.

در سال ۱۸۷۰، تمام این کشورها تحت سلطه سرمایه تجاری قرار داشتند. این وضع فقط بمیزان کمی تغییر کرده است. سیاست استعماری قدرت‌های بزرگ، با جلوگیری از رشد صنعت ملی، این کشورها را به بازار و منابع مواد خام برای مراکز اروپائی تبدیل کرده است. واردات مصنوعات کوچک اروپائی به مستعمرات، ضربه نهائی را به صنعت بومی وارد ساخته است.

اگر رشد سریع صنایع سرمایه‌داری در کشورهای اروپائی، صنعتگران قدیم را سریعاً پرولتریزه کرد و در آنها جهان بینی جدیدی بوجود آورد، در شرق جایی که شرایط، هزاران بدبخت و آوار کرده است که به اروپا و امریکا مهاجرت کنند، این حالت وجود نداشت. در این کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره، همچنین توده‌های دهقانی وجود دارند که تحت اوضاع و احوالی تقریباً غیر قابل زیست، زندگی می‌کنند. در

سراسر خاور، سنگینی مالیات‌ها و عوارض در درجه اول بدوش این بخش بدبخت اهالی تحمیل می‌شود. از آنجا که دهقانان تقریباً تنها کسانی هستند که مواد غذایی تولید می‌کنند، باید تغذیه لژیون‌های بازرگانان و استثمارگران، سرمایه‌داران و استبدادگران را تامین کنند. در نتیجه، این فشاری که به آنان وارد می‌شود، این طبقه تحت ستم خاور نمی‌تواند حزب انقلابی مستحکمی را ایجاد کند. در میان طبقات حاکم می‌توان خواست‌های گوناگونی را مشاهده کرد. منافع محافل تجاری، ادامه سیاست استعماری قدرت‌های بزرگ را طلب می‌کنند. در مقابل، پورژوازی از طریق دخالت خارجی ضرر می‌بینند. از طرف دیگر، هنگامی که روحانیت علیه واردات کالاها از کشورهای دارای مذاهب دیگر اعتراض می‌کند، بازرگانان بدون معطلی با آنان وارد تماس می‌شوند. در میان طبقات حاکم وحدت وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

این واقعیت‌ها يك جو انقلابی پدید آوردند و توفان ملی بعدی در این کشورها می‌تواند سریعاً به يك انقلاب اجتماعی تبدیل شود. این است بطور کلی اوضاع و احوال در غالب کشورهای آسیا. آیا نتیجه این نیست همانطوری که رفیق روی اطمینان می‌دهد که سرنوشت کمونیسم در سراسر جهان به پیروزی انقلاب اجتماعی در خاور وابسته است؟ مسلماً نه. رفقای بسیاری از ترکستان پایین اشتباه دچار شده‌اند. درست است که عملکرد سرمایه‌داری در مستعمرات روحیه انقلابی را بیدار می‌سازد. اما این نیز درست است که توسط استثمار سرمایه‌داری در بین اشرافیت کارگری در متروپل يك روحیه ضد انقلابی ایجاد می‌گردد. سرمایه‌داری آگاهانه می‌کوشد تا از طریق جلب اقشار کوچک و ممتاز کارگری بسوی خود، توسط اعطای امتیازات جزئی، مانع انقلاب گردد. فقط فرض کنیم که در هندوستان انقلاب کمونیستی آغاز شده است. آیا کارگران این کشور می‌توانند بدون کمک يك جنبش انقلابی در انگلستان و اروپا در مقابل حمله پورژوازی سراسر جهان مقاومت کنند؟ طبیعتاً نه. سرکوب انقلاب در ایران و چین دلایل روشنی بر این مدعاست. اگر انقلابیون

ایرانی و ترك اكنون انگلستان زورمند را به مبارزه می‌طلبند، بدین جهت نیست که آنان اكنون نیرومندتر گشته‌اند، بلکه بدین سبب است که غارتگران امپریالیست قدرت خویش را از دست داده‌اند. انقلابی که در غرب آغاز شده است زمینه را در ایران و ترکیه نیز آماده ساخته و به انقلابیون نیرو بخشیده است. عصر انقلاب جهانی آغاز گشته است.

بنظر من آن بند از تزا که حمایت جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک در کشورهای عقب مانده را در نظر دارد، می‌تواند فقط مربوط به کشورهایی باشد که در آنها، این جنبش در مراحل مقدماتی است. اگر در کشورهایی که هم اكنون تجربه ده سال یا بیشتر را پشت سر دارند، یا کشورهایی که در آنها جنبش هم اكنون مانند ایران قدرت را در دست گرفته مطابق همان بند عمل شود، این بمعنای راندن توده‌ها بدامن ضد انقلاب است.

مسئله بر سر این است که باید بر خلاف جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک يك جنبش خالص کمونیستی بوجود آورده و برپا نگه داشته شود. هر ارزیابی دیگری از واقعیت‌ها می‌تواند به نتایج تاسف انگیزی منجر گردد.

مترجم : س. آذر پور

خطوطی همدانی در طرح مسئله زن

"زن‌ها باید حدود و موقعیت خود را نپذیرند و بکوشند که راه‌های بسوی آینده برای خود بگشایند- تسلیم و رضا چیزی جز کناره‌گیری و فرار نیست- برای زن هیچ مفری به جز کار در راه آزادی خود وجود ندارد"

سیمون دوپوار، جنس دوم (ترجمه فارسی)

شرکت وسیع زنان در جریان‌ات قبل و بعد انقلاب سیاسی بهمن، مطرح شدن مسئله زن در سطح جامعه را تحمیل کرده حاکمیت رژیم اسلامی و زن ستیزی ویژه آن، به شکل گیری جنبش گسترده‌ای در میان زنان ایران منجر گردید- در حقیقت، اولین مخالفت وسیع علیه رژیم اسلامی در میان زنان پا گرفت و نخستین عقب نشینی رژیم نیز در مقابل این جنبش رخ نمود- جنبش خودبخودی زنان، انعکاس‌های متفاوتی را در میان گروه‌ها و جریان‌های سیاسی جامعه و چپ ایران یافت- نحوه برخورد به آن، فرصتی بود که ادعاها و واقعیت‌های جنبش سیاسی چپ در ارزیابی نسبت به یک موقعیت مشخص، روشن گردد-

اکثر نیروهای سیاسی چپ - و عمده‌ترین‌شان در آن دوره -، جنبش زنان علیه حجاب اجباری (اسفند ۵۷) را بورژوازی خواندند و به بهانه عمده بودن "مبارزات ضد امپریالیستی" از شرکت در این جنبش و حمایت از آن خودداری کردند. عدم مبارزه جدی و پیگیر غالب نیروهای چپ با تضییقات سیستماتیک علیه زنان - بعد از مبارزات اسفند ۵۷ -، نیز همچنان ادامه یافت.

سببیت فراوان رژیم در سرکوب جنبش زنان، بی‌اعتنائی سازمان‌های سیاسی قدرتمند در برخورد به آن، وجود توهم در میان بخش عمده‌ای از مردم جامعه و کم‌تجربگی خود این جنبش، باعث گردید که جنبش زنان نتواند خود را بمثابه جنبشی قوی در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی نشان دهد. گروه‌ها، جریان‌ها و فعالینی که از درون این جنبش زنان بوجود آمدند علی‌رغم برخی از موفقیت‌ها، معیضاً نتوانستند خود را بمثابه یک نیروی سازمان یافته بر کل جنبش سیاسی ایران "تحمیل" کنند.

دلایل عدم توجه جنبش چپ نسبت به مسئله زن را می‌توان در زمینه‌های متعدد جستجو کرد. اما، بی‌گمان مهم‌تر از همه، نحوه نگرش خود این جنبش از مسئله زن است که از مارکسیسم مبتدل و رایج در ایران، از فرهنگ عقب مانده حاکم بر جامعه، مایه می‌گیرد و در عمق خود، مردسالارانه و مذهبی است.

در مارکسیسم مبتدل وطنی، در شعار البته از وجود ستم مضاعف (ستم طبقاتی و ستم مردسالاری) در جامعه نسبت به زنان، سخن می‌رود ولی در واقع، تکیه اصلی بروی یک جزء از ستم (ستم طبقاتی) گذاشته می‌شود و برطرف کردن جزء دیگر این ستم مضاعف (ستم مردسالاری) عملاً به تحقق جامعه سوسیالیستی اجازه می‌گردد. اگر سوسیالیسم اینان همین "سوسیالیسم واقعا موجود" باشد (که هست)، در این "سوسیالیسم" بطوریکه پوضوح می‌بینیم، بجای متحقق کردن بشری‌ترین روابط موجود بین انسان‌ها - بین زن و مرد - عملاً به

ایجاد نظام سرپازخانه‌ای همت گمارده می‌شود و در آن همگان - زن و مرد - در قید اسارت بسر می‌برند. باری، در چنین دیدگاهی مسئله زن حداکثر بعنوان جزئی از مبارزه طبقاتی قلمداد می‌شود. جزئی که همواره تابع کل مبارزه طبقاتی است و از قانونمندی‌های متصورا رایج این "مبارزه طبقاتی" پیروی می‌کند. در چنین دیدگاهی طرح خواسته‌های مربوط به جنبش زنان یا جنبش‌های دیگر تا آنجا حقانیت دارند که بر محور خواست طبقه کارگر سازماندهی شوند. اما، این "خواست" نیز چیزی جز درک محدود همین "نمایندگان طبقه کارگر" از مبارزات کارگران نیست. در نتیجه، طرح هر نوع حرکت یا خواستی که ظاهراً در جهت "منافع عالیه جنبش کارگری" نباشد، انحراف از جنبش طبقاتی شمرده می‌شود و مورد پی اعتنائی قرار می‌گیرد. سوسیالیسم در چنین دیدگاهی نه ناشی از فرآیند جنبش‌های عمومی - و در محور آنها، جنبش کارگری - بلکه "تثبیت" "هرمونی نمایندگان برگزیده طبقه کارگر" بر کل جنبش سیاسی است. در این دیدگاه، "هرمونی" از مضمون تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خود تهی می‌شود و در شکل تحمیل این یا آن نظر، این یا آن مشی مشخص سیاسی، مانع از شکوفایی واقعی جنبش‌های سیاسی و اجتماعی می‌گردد. جای شگفتی نیست که "جنبش کارگری" مورد نظر این دید تقلیل گرایانه و شماتیک، از پشتیبانی جنبش زنان برخوردار نگردد و نتواند در جهت تغییرات رادیکال گام بردارد. البته این دید عامیانه و نازل از مارکسیسم که چیزی جز تئوریزه کردن تجدید تولید نظام و فرهنگ مردسالارانه نیست فقط به چپ ایران تعلق ندارد بلکه در جوامع پیشرفته نیز یافت می‌شود. با این تفاوت که وجود سنت‌های دموکراتیک در این جوامع، سابقه طولانی مبارزات زنان و دستاوردهای آنان ... باعث می‌گردد که همین تئوری‌ها در رنگ و لعابی دموکراتیک‌تر عنوان شوند و از پشتیبانی فرهنگی غنی‌تری برخوردار باشند.

در حقیقت، تا دهه ۶۰ میلادی - که جنبش رهائی بخش زنان و

گرایش‌های متعدد درون آن، در تداوم جنبش‌های فمینیستی و کارگری پیشین که از سابقه و سنت‌های طولانی برخوردار بودند، به عنوان کردن مسائل مربوط به این جنبش پرداختند.، خواست‌های جنبش زنان نتوانسته بود اهمیت و وزن لازم را در درون جنبش‌های سیاسی چپ بیابد. در بهترین حالت، خواست‌ها و مطالبات زنان در بین خواست‌ها و مطالبات دموکراتیک رده بندی می‌شد و مبارزه ویژه آنان علیه خانواده پدرسالار و فرهنگ مردسالارانه مورد توجه جدی قرار نمی‌گرفت. فراموش نباید کرد که سیمای غالب از سوسیالیسم تا این سال‌ها، تصویر ارائه شده در چین و یا شوروی بود. و در این تصویر، نقش زنان بعنوان مادران نمونه مورد ستایش قرار می‌گرفت. خانواده همچنان تقدس خود را حفظ می‌کرد.



"برای خوشبختی خانواده به کمونیست‌ها رای بدهید"
 پوستر "حزب کمونیست فرانسه" برای انتخابات سال ۱۹۳۶

چهره زن آزاد شده نیز زنی بود که با لباس کارگری بر پشت تراکتور لبخند می‌زد. با آغاز مبارزه جنبش رهایی بخش زنان است که جذابیت این تصویر مورد سؤال قرار می‌گیرد و جنبش زنان تا حدود زیادی می‌تواند واقعیت‌های خود را هم در سطح جامعه (در غرب) و هم به نیروهای سیاسی چپ تحمیل کند و افق‌های جدیدی را در مبارزه اجتماعی بگشاید.

جنبش زنان با پیشروی خود برخی از فرضیه‌های مارکسیستی در رابطه با مسئله زن را مورد سؤال قرار داد. مهم‌ترین آن‌ها، فرضیه تکامل خانواده و چگونگی تحول به دوران مدرسالاری است که با تکیه به تحقیقات لوئیز - ه - مورگان، توسط انگلس عنوان شده بود. برخی از فعالین این جنبش - فمینیست‌ها و مارکسیست‌ها -، با توجه به تحقیقات مردم شناسان متاخر، فرضیه‌های مورگان در کتاب "جامعه باستان" (۱۸۷۷)، و از آنجا نظرات انگلس در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" (۱۸۸۴)، را مورد تردید قرار دادند و عدم همخوانی این نظریات با کشفیات جدید را بیان کردند. تکیه اساسی منتقدین بر این باور استوار است که پیدایش مالکیت خصوصی توضیح کافی برای نابودی نظام مدرسالاری و تکامل آن به نظام پدرسالار را ارائه نمی‌دهد. به عقیده اینان مناسبات بین زن و مرد و چگونگی تفوق یافتن مردان بر زنان - که بنظرشان متقدم بر پیدایش مالکیت خصوصی بوده - نیز باید مورد تحلیل قرار گیرد. حتی برخی از منتقدین فمینیست نظریات انگلس، تا آنجا پیش رفتند که با توجه به نقش ویژه زنان - قبل و بعد از پیدایش مالکیت خصوصی - آنان را يك طبقه اجتماعی و تحت استثمار مردان عنوان کردند و خواهان يك جنگ طبقاتی کامل علیه مردان شدند!

از نادرست بودن چنین نتیجه‌ای که بگذریم، اما فقدان يك نظریه شامل در باره پیدایش خانواده پدرسالار در تئوری‌های کلاسیک مارکسیستی بچشم می‌خورد. طبیعی است که مارکسیسم در این زمینه نمی‌توانست

فراتر از کشفیات علمی زمان خود گام نهد. با این حال، اشاره به دو نکته درباره نقش تئوری‌های مارکسیستی در توضیح چگونگی پیدایش خانواده و نقش آن در بازتولید اهمیت فراوان دارد:

۱ - **اهمیت تاریخی** - تا پیش از انتشار تحقیقات مورگان (۱۸۷۷)، مطالعات مربوط به خانواده از هیچ نظم معین علمی برخوردار نبود. معدود مردم شناسان دیگری که قبل از مورگان به تحقیق پرداخته بودند، علی‌رغم برخی از موفقیت‌ها (که انگلس در کتاب خود به آنها اشاره می‌کند) هنوز قادر نشده بودند که به این علم تازه، قوام لازم را ارائه دهند. انتشار کتاب مورگان، در تداوم نوشته "حق مادری" پاکوفن (۱۸۶۱)، "مطالعاتی در تاریخ باستان" مک لنان (۱۸۶۶)، آغازگر تتبعات وسیعی است که همچنان ادامه دارد. در این میان، نوشته انگلس، با توجه به آن تحقیقات و نیز مطالعات گسترده خود وی اولین اثر معتبری بود که به ارتباط مسئله **مالکیت خصوصی** و **خانواده** می‌پرداخت و نقش این دو را در تکامل تاریخی نشان می‌داد.

بحث انگلس، دقیقاً در دوره‌ای عنوان می‌گردید که بدنبال انقلاب‌های متعدد بورژوازی در اروپا، خانواده **پدرسالار** خود را بمثابه تنها نمود ممکن از شکل خانواده نشان می‌داد و مالکیت خصوصی با تکیه بر این شکل از خانواده بر آن بود که سلطه خود را چاودانی سازد. اهمیت اثر انگلس در این است که با اشاره به تحقیقات موجود در آن دوره، به توضیح چگونگی پیدایش خانواده و دولت پرداخت و **زوال تاریخی** هر دو را اعلام داشت. انگلس با دور ریختن هاله‌های مقدس و مذهبی، نشان می‌دهد که چگونه و چرا در مقطعی از تکامل تاریخی، خانواده رو به زوال خواهد نهاد. او در اثر دیگر خود، "وضعیت طبقه کارگر در انگلستان"، با اشاره به کشنده شدن توده‌های عظیمی از زنان و کودکان به بازار کار، سست شدن بنیان‌های خانوادگی در نظام سرمایه داری را نشان داد.

۲ - **اهمیت متدیک** - اهمیت مارکسیسم پیش از آن که در اعلام این

یا آن نتیجه معین باشد، در اهمیت متدیک آنست. در حقیقت، طراوت و تازگی تحلیل‌های کلاسیک مارکسیستی حتی در شرایط کنونی و علی‌رغم گذشت سالیان دراز، در متد تحلیل آن‌هاست. یک نگاه کوتاه و سطحی به آثار کلاسیک‌ها و منجمله حتی همین نوشته انگلس درباره پیدایش خانواده، نشان می‌دهد که نقطه حرکت کلاسیک‌ها در توضیح جهان - و نیز جهان پیش از تاریخ - صرفاً حرکت از مناسبات اقتصادی نبوده است. این نظام تولیدی و بازتولید است که در کلیت مورد توجه قرار می‌گیرد. اشاره خود انگلس در پیشگفتار چاپ اول "منشاء خانواده" (۱۸۸۴) در این مورد گویاست:

"بر اساس برداشت ماتریالیستی، عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهائی، تولید و تجدید تولید حیات پلافاصله است. ولی، این بنوبه خود، خصلت دوگانه‌ای دارد: از یک سو تولید وسائل معاش، خوراک، پوشاک، پناهگاه و ابزارى که برای آن‌ها ضروری می‌شوند، از سوی دیگر تولید خود موجودات انسانی، تکثیر انواع نهادهای اجتماعی، که انسان‌های یک دوران تاریخی معین و یک کشور معین تحت آن‌ها زندگی می‌کنند، بوسیله هر دو نوع تولید مشروط می‌شوند: از یکسو بوسیله مرحله تکامل کار و از سوی دیگر بوسیله تکامل خانواده"

بعبارت دیگر، تکیه بر مناسبات تولیدی، مانع از آن نیست که تولید و بازتولید بمثابه مقوله‌ای مجرد و خارج از جهان شکل دهنده آن - جهان انسان‌ها و مناسبات پیچیده و همه جانبه آنان - مورد تحلیل قرار گیرد. در حقیقت، در اینجا نیز دیالکتیک مارکسیستی، دقیق‌ترین اسلوب را برای تدوین تئوری ماتریالیستی پیدایش خانواده در اختیار می‌گذارد.

صرفنظر از بحث مهم پیدایش خانواده در دوران پیش از تاریخ - که هنوز از مباحث زنده مردم شناسی است - تبیین نقش خانواده در مقطع کنونی ("خانواده هسته‌ای") - و نقش زنان در آن - یکی از مهم‌ترین پروپلماتیک‌های مارکسیستی تلقی می‌گردد. این مباحث دست آوردهائی را نیز بدنبال داشته که هر يك اجزاء مهمی برای توضیح نظام کنونی و چگونگی تحقق سوسیالیسم به‌مثابه يك فرآیند اجتماعی - و نه صرفاً يك تغییر در نظام سیاسی یا اقتصادی - را فراهم می‌آورند. در حقیقت، تئوری مارکسیستی رهائی زن نمی‌تواند بی اعتنا نسبت باین دست آوردها شکل گیرد: یکی از مهم‌ترین این دست آوردها، نظریات ویلهم رایش است. نوشته‌های ویلهم رایش که در سال‌های ۲۶ - ۱۹۲۷ (در دوره مارکسیستی وی) به نقش خانواده پدرسالار و سرکوب جنسی می‌پردازد، خود بهترین دلیل است در اثبات امکان کاربرد متد مارکسیستی در توضیح تولید و تجدید تولید نظام‌های اجتماعی. رایش، با قرار دادن کشفیات فروید - تئوری لیبیدو و نقش آن در تکوین ضمیر ناخودآگاه - در يك چارچوب مارکسیستی، به تئوری تشکیل شخصیت رسید. او طی بررسی‌های خود، نشان می‌دهد که چگونه شخصیت اتورپته پذیر در بطن خانواده پدرسالار شکل می‌گیرد و سرکوب جنسی - بویژه در مورد زنان - باعث عدم شکوفائی شخصیتی و وابستگی بی چون و چرای آنان نسبت به مرد خانواده می‌گردد. خانواده پدرسالار نیز بنوبه خود به‌مثابه يك نهاد، در کنار نهادهای سیاسی و مذهبی، به استمرار و استحکام نظام اقتصادی موجود در جامعه مدد می‌رساند. رایش، نشان می‌دهد که چگونه آگاهی درباره حقوق جنسی، یکی از اجزای آگاهی طبقاتی است.

دست آورد مهم دیگر مارکسیسم در توضیح پیدایش خانواده بصورت کنونی ("خانواده هسته‌ای")، چگونگی عملکرد خانواده به‌مثابه يك نهاد اقتصادی است. نقش زن در تولید خانگی، نقش زن در تولید مثل، و نقش ایندو در بازتولید نظام اجتماعی، از جمله مباحث مهمی است که

پرداخت به جنبه‌های متفاوت آن در تکوین تئوری رهائی زن نقش مهمی را ایفاء می‌کند.

مباحثی که تا کنون در محافل مارکسیستی و فمینیستی انجام گرفته، به جنبه‌های متعددی از این مسئله اشاره دارند. درست است که در طرح این مباحث، برخی از فمینیست‌های متأثر از مکتب استروکتورالیستی تا آنجا پیش رفتند که از مناسبات تولید خانگی سخن گفته‌اند و این مناسبات را در کنار مناسبات تولید سرمایه‌داری قرار داده‌اند، با این وجود باید اذعان کرد که تا دهه ۶۰ میلادی بحث مهمی درباره تولید خانگی در ادبیات مارکسیستی انجام نگرفته بود و در این دوره بود که این بحث وارد ادبیات مارکسیستی گردید و به تدقیق تئوری‌های مارکسیستی پیرامون رهائی زن مدد رساند. امروز در هیچ تحلیل جدی درباره خانواده نمی‌توان ساختار اقتصادی درونی آن و فعالیت زن در خانه را کنار نهاد و اجزای این واحد اقتصادی و نقش آن در کل نظام اقتصادی را دخالت نداد و مهم‌تر این که رابطه آن با استثمار زن در خانواده را روشن نکرد.

آیا وجود این دست آوردها یا پیشرفت بحث در زمینه‌های دیگر، دلالت بر این دارد که مارکسیسم به تمامی مسائل جنبش زنان پاسخ داده است؟ پاسخ به چنین سئوالی منفی است. گرچه مارکسیسم، ابزارهای لازم - متد بررسی تاریخی و دیالکتیکی - برای طرح مسئله زن در چارچوب سوسیالیستی را در اختیار قرار داده است، ولی هنوز بسیاری از مسائل مطروحه در جنبش زنان وجود دارد که لاینحل مانده‌اند و پاسخ مشخص مارکسیستی خویش را نیافته‌اند. یکی از مهم‌ترین این‌ها، چگونگی ارتباط مسائل مشخص زنان با مبارزه روزمره و عمومی در جامعه و از آنجا، چگونگی تفکیک خطوط طبقاتی در این مبارزه است. در حقیقت، جنبش مارکسیستی - در اینجا جنبش زنان مارکسیست - باید بتواند چارچوب‌های تئوریک لازم برای پیوند بین خودمختاری نسبی جنبش زنان و مسائل مشخص سوسیالیستی را روشن

کند. چنین بحثی باید بتواند به مسئله ساختار تشکیلاتی جنبش زنان و ارتباط این ساختار با نهادهای مشخص جنبش طبقاتی بپردازد. البته چنین کوششی نمی‌تواند قرائت مجددی از تاریخ حاکم بر جنبش‌های سوسیالیستی و تلاش در راه یافتن مقوله‌های مارکسیستی جدید و یا تعمیم بسیاری از دریافتهای کنونی را بدنبال نداشته باشد. و این تلاش، تلاشی است جهانی و بار آن عمدتاً بر دوش زنانی که می‌کوشند خود را از قید و بندهای جامعه پدرسالار و فرهنگ پدرسالار نجات دهند. این تلاش، اما، صرفاً در حد یک کوشش تئوریک و یا حتی در حد مبارزه سیاسی/اجتماعی خلاصه نمی‌گردد. علاوه بر آن، مبارزه برای انسانی کردن سوسیالیسم - یا زدودن چهره پدرسالارانه از آن - مبارزه‌ای است که باید در ابعاد گوناگون در جزئی‌ترین امور دامن زده شود. آن فردای انسانی و آزادانه را - این آرزوی دیرین بشر که در اشکال گونه‌گون و بصور مختلف بیان شده - باید امروز، در حد امکان و توان، در جامعه، در سازمان، در خانه... زیست.

* * *

امروزه، زنان مارکسیست، بویژه زنان ایرانی با مشکلات عظیمی روبرو هستند. فراموش نباید کرد که در جامعه‌ای زندگی میکنیم که بافت تاری و پود آن مذهبی و سنتی است. در جامعه‌ای که منطق حکومت در مقابله با زنان، منطق یا روسری یا توسری است. در جامعه‌ای که قوانین قضایی آن، چیزی جز انعکاس قدرت پیش از اندازه مردان بر جزئی‌ترین امور زنان نیست. در جامعه‌ای که "رجم" (سنگسار)، جزای الهی روابط جنسی است و صیغه - فحشای رسمی -، پاداش مومنان. در چنین جامعه‌ای، جنبش سیاسی آن نیز غسل تعمید یافته. فرهنگ مذهبی و پدرسالارانه است. در چنین جامعه‌ای است که "انقلاب ایدئولوژیک"

مجاهدین، هواداران مریض آنان را شفا می‌بخشد و برخی از منتقدین آن - مانند راه کارگر -، در نقدش فدای این را سر داد که "اخلاق عمومی عمیقاً جریحه دار" شده است. در این جنبش است که راهنمای ازدواج برخی از چپ‌های آن، ترجمه فارسی دفترچه "همسر گزینی حزب کمونیست فیلیپین" - از انتشارات سازمان پیکار - می‌گردد و ...

اما، در همین جنبش چپ، علیرغم همه این مشکلات باید پایه‌های لازم برای حرکت‌های وسیع فراهم گردد. "اندیشه رهائی" در حد توان خود در این راه خواهد کوشید و صفحاتی از نشریه را در اختیار زنانی قرار خواهد داد که برای پرپائی چنین جنبشی تلاش می‌کنند.

در این شماره "اندیشه رهائی"، ترجمه فارسی مقدمه و فصل اول کتاب "آگاهی زنان و دنیای مرد"، نوشته نویسنده انگلیسی شلا روبرتایم را ارائه می‌دهیم. فصول بعدی کتاب یا به ترتیب در شماره‌های بعدی نشریه و یا یکجا و بطور مستقل به چاپ خواهد رسید. زیر نویس‌های توضیحی در پایان هر بخش، بطور جداگانه آورده شده است.

ترجمه، مقدمه و فصل اول آن که به پیشنهاد و تلاش رفیق ساغر، یکی از همکاران نشریه انجام گرفت به یکی از کمبودهای "اندیشه رهائی"، از بدو انتشار آن تاکنون، پاسخ می‌دهد: عدم پرداخت مشخص به مسئله زن و جنبش زنان، کمبودی که همواره بر آن واقف بوده‌ایم ولی فقدان امکانات رفع آن را همواره به تاخیر می‌انداخت.

نویسنده، از فعالین سرشناس یکی از گرایش‌های جنبش زنان در انگلستان است، گرایشی که بنام گرایش سوسیال - فمینیسم معروف

شده است. انتخاب این اثر از میان نوشته‌ها و ترجمه‌های رسیده به "اندیشه رهائی" بی دلیل نبوده است: این اثر بعیون سرآغاز کار، نوشته‌ای است نسبتاً جامع که می‌کوشد مسئله زنان را در چارچوبی سوسیالیستی عنوان کند.

مقالات و ترجمه‌های دیگر، که عمدتاً در نشریات داخلی هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا انتشار یافته‌اند، در فرصت‌های دیگر، یا در "اندیشه رهائی" یا بطور جداگانه، منتشر خواهند شد.

اندیشه رهائی

و این هم چند جمله‌ای از نشریه "بیداری ما"، ارگان تشکیلات دمکراتیک زنان ایران (وابسته به حزب توده ایران)، دوره دوم، شماره ۵ پاییز ۱۳۶۵:

رروید

بر اتخاذ تدابیر جدی

بردن شرایط کار زنان و بهبود شرا

انوادگی و معیشت آنان تشکیل گردیده

است.

در کنگره ۲۷ حزب کمونیست، تاکید گردید
که: "بهبود باز هم بیشتر وضع مادران موضوع
کار دائمی حزب است. بدین منظور شرایط
مطلوبی ایجاد خواهد شد تا مادر شدن با
شرکت فعال زنان در فعالیت‌های حرفه‌ای،
سالیان درازی است که دولت شوروی برای
مادران پر اولاد مدال‌هایی مانند مدال "مادر
قهرمان"، "نشان مادری" و "شرف مادر"
معین نموده است. داشتن این مدال‌ها برای مر
زنی افتخار است.

هم اینک در اتحاد شوروی

در ه

شلا روباتایم (Sheilla Rowbotam)، انگلیسی است، در سال ۱۹۴۳ متولد شده. دبیر دبیرستان‌های متعددی بوده است و در **موسسه آموزش کارگران** (L'association pour education des travailleurs) به تدریس اشتغال داشته‌است. او مدت ده‌سال در جنبش سوسیالیستی مبارزه کرد و از **اعضاء هیات تحریریه روزنامه Black Dwar** بود. در **زمان انتشار ترجمه فرانسوی کتاب "آگاهی زنان، دنیای مرد"** (در ۱۹۷۶) در **Workshop** لندن کار می‌کرد. او **مؤلف مقالات متعدد در زمینه جنبش زنان و درباره الکساندرا کولونتای است.** **دومین کتاب او (بعد از Hidden from history)** در سال ۱۹۷۲، تحت عنوان **فمینیسم و انقلاب**، به **فرانسه ترجمه شد.** در سال ۱۹۷۳، کتاب **"آگاهی زنان، دنیای مرد"** را می‌نویسد.

اطلاعات بالا، در معرفی نویسنده، از ترجمه فرانسوی کتاب تحت عنوان:

Conscience des femmes, monde de l'homme, Editions des femmes, 1976

اخذ شده است. مشخصات متن اصلی کتاب چنین است:

Women's consciences, Man's word, Penguin Books, London 1974.

آگاهی زنان دنیای مرد

پیشگفتار:

تولد جنبش رهائی بخش زنان را هاله‌ای از ابهام و راز احاطه کرده است- این جنبش نه از مارکسیسم و نه از فمینیسم، حداقل به معانی متداول این دو واژه، ((بلکه)) بنظر می‌رسد که از يك خلاء ایدئولوژیک نشأت گرفته باشد- یتیمی که ظاهراً از هیچ جا آمده و کوچکترین شرمی از منشاء ناشناخته‌اش نداشت- فمینیست‌ها، همانند مارکسیست‌ها، متقاعد شده بودند که این جنبش با پا به من گذاشتن می‌توانست عاقل‌تر شود و از تمامی پوچی‌ها و ولنگاری‌های خود، رهائی یابد- آنها ((مارکسیست‌ها و فمینیست‌ها))، هر يك در جایگاه خود، ادعا می‌کردند که خواست‌های زنانی که جنبش جدید را بنا نهاده‌اند، هر چه باشد، سنت‌های مربوط به خودشان دیرزمانیست که به شیوه‌ای بسیار سیاسی‌تر و به غایت تدوین یافته‌تر، مهم‌ترین وجوه آن خواست‌ها را ارائه داده‌اند- زنان مسن‌تر که فمینیسم را پیاد می‌آوردند، از ادعاهای زنان جنبش در تاکید بر این که ((حرکت‌شان)) چیزی جدیدی است، عصبانی می‌شدند- مارکسیست‌ها بدشواری این ایده را تحمل می‌کردند که

زنان طبقه متوسط ((نیز)) تحت ستم قرار دارند و معتقد شده بودند که فمینیسم در رابطه با مبارزه طبقاتی يك انحراف بشمار می‌رود. کل بحث بر اثر تصویر تغییر شکل یافته‌ای که در مورد گذشته فمینیستی ارائه می‌گردید و به نقش زنان در انقلاب‌ها نسبت داده می‌شد، مخدوش می‌گردید. تا جایی که توجه به شکاف‌ها و ترک‌های زیسته اجتماعی (Vecu Social) ، که جنبش‌های زنان از درون آن تولد یافته بود، مورد پی‌اعتنائی قرار می‌گرفت.

در واقع، اگر چه حقیقت دارد که جنبش‌های بخش زنان، عناصر بسیاری از مبارزه فمینیستی قدیم برای برابری حقوق را در بر دارد، و اگر چه حقیقت دارد که این جنبش همچنان به سوسیالیسم وابسته است، اما چیزی دیگر، و چیزی بیش از آن ((مبارزه فمینیست قدیم)) است (۱). این جنبش، امکان کسب و بیان آگاهی جدیدی در نزد زنان را فراهم کرد و محصول يك واقعیت اجتماعی بشمار می‌رود که خاص نمونه زندگی ممکن در سرمایه‌داری پیشرفته است. محتوای سیاسی بلافاصله این جنبش، "رادیکالیسمی" (۲) است که از چپ دانشجویی اواخر سال‌های ۶۰ و از تضادهای ویژه زنانی که به تعلیمات عالی دسترسی یافته‌اند، نشأت گرفته است (۳). با این وصف، آگاهی جدید فمینیستی دارای ریشه‌های عمیق‌تر و نه چندان واضح است.

موضوع این اثر، ترسیم شکلی است که این آگاهی بخود گرفته و تغییرات اجتماعی که رشد آن را متعین کرده‌اند. ولی با کوشش در ترسیم آنچه ویژه آگاهی زنانه است - که بروز آن را در جنبش‌های بخش زنان مشاهده می‌کنیم -، مدعی نمی‌شوم که زیست‌شناسی سرنوشت‌مان را مهر و موم می‌کند. مطلقاً گمان نمی‌کنم که زنان یا مردان از طریق آناتومی (۴) یا اقتصاد متعین می‌شوند، ولی فکر می‌کنم که این دو عامل سهم‌اند در تعریف آنچه می‌توانیم باشیم و آنچه - برای جلو‌تر رفتن - باید علیه‌اش مبارزه کنیم. تولد يك آگاهی زنانه جزئی از اوضاع و احوال اجتماعی و جنسی ویژه‌ای است که این اوضاع و

احوال اجتماعی و جنسی می‌کوشد آن آگاهی را کنترل و دگرگون کند. اما روند شکل‌گیری‌اش به تغییر موقعیت مادی خاص آن یاری می‌دهد. در دو فصل اول، به توصیف پاره‌ای از ساختارهای فکری پرداخته‌ام که مانع تولد یک فمینیسم انقلابی می‌شوند. آن ساختارها، علت بی‌لیاقتی فمینیسم عقلانی دوره سوفراجتها (۵) و مارکسیسم ارتدوکس زمان استالین در وارد کردن کشفیات فروید و برخی از مردم شناسان، در پاره جوامع غیر سرمایه‌داری، در تئوری‌های خاص‌شان، بشمار می‌رود. با بکارگیری یک نقطه نظر پیشتر شخصی، سعی کرده‌ام ایده‌ای از تصویر کاریکاتورگونه فمینیسم - که در دوران جوانی به من منتقل شده بود -، و احساس دلواپسی (Malaise) - که در سنت منجمد (Sclérosée) انقلابی سال‌های ۶۰ در انگلستان وجود داشت و استفاده از مارکسیسم بمثابه نیروی خلاق و زنده را مشکل می‌کرد -، ارائه دهم. کسانی که از نسل من، درست قبل از آغاز شورش دانشجویی، به چپ گرویدند، وارث مارکسیسمی بودند که در کشورهای سرمایه‌داری غرب فقط در شکل یک مجموعه ارتدوکس تدافعی، حمایت شده بوسیله دیوارهای ضخیم، عجین شده از ترس، سیخ شده از وحشت، درهم شکسته از تلخکامی، توهم زدوده، به حیات خود ادامه می‌داد. برای درک سکتاریسم طرق متعددی وجود دارد. تا آن جا که به من مربوط می‌شود، پایین اکتفا کردم که به تجربه خاص خودم و به حیرتم توجه کنم. همان گونه که کودکی که با سائیدن نوك مداد بر کاغذ گرفته روی سکه، نقش آن را نمایان می‌سازد. سپس، چیزهایی که محاصره کردن‌شان دشوارتر بود: پیکربندی‌ها (Configurations)ی متفاوتی وجود داشت که بصورت جامه ضد عقل‌گرایی سیستماتیک و بصورت تصاویر مذکر و مونث، تصاویری لاینقطع انطباق یافته، معکوس شده و فشرده شده در می‌آمدند. این پیکربندی‌ها در بسته بندی‌های رنگارنگ جرقه می‌زدند، در ریتم‌های راک (Rock)، در سینما و در تلویزیون به ارتعاش در می‌آمدند. ولی در تمام حالات، آنچه را که سیاست می‌نامند، بنظر

می‌رسید که به يك دنیای اساساً متفاوت با دنیای زندگی خصوصی تعلق داشت.

در فصلی که عنوان "از آنسوی آئینه" را دارد، کوشیده‌ام این امر را تحلیل کنم که جامعه چگونه با فرد ارتباط برقرار می‌کند. برداشتی که زنان از جهان دارند، با منحصر بفرد بودن (Unique)، بسیار فاصله دارد. برعکس، بگونه‌ای که اپوزیسیون خود را بروز می‌دهد، مختصات مشترك متعددی را نمودار می‌سازد که به جنبش‌های شورشی مختلف اجازه می‌دهند تا مبارزه خود را متحد سازند. بدین ترتیب، خواست‌های طبقه کارگر و جنبش سیاهان - مربوط به حق کنترل و به تعریف موجودیت حال و گذشته‌شان، مربوط به مقاومت‌شان علیه به تملك درآوردن کارشان، زبان‌شان و حرکات‌شان و آمال‌شان توسط طبقه حاکم -، به زنان پیشماری کمک کرده‌اند که از خود بپرسند زمانی که از انسان‌ها (Hommes) با يك H بزرگ (۶) صحبت می‌شود، خودشان چه جایگاهی واقعاً می‌توانستند در این جامعه (Communauté) داشته باشند. مفهوم انسانیت، مفهومی است که ما ((زنان)) را طرد می‌کند. همچنین ضد ارزش‌های تدوین شده توسط مردان، ما ((زنان)) را به کنار می‌زنند، نظیر ایده منصب رزمجویانه‌ای که در واژه "انسانیت" یا در ایده "مردانگی" وجود دارد و نظیر ایده همبستگی که در واژه "برادری" بیان شده است. برای زنان چیزی باقی نمی‌ماند مگر این منصب خنثی که مردان به زنانی اعطاء می‌کنند که آن‌ها را زنان "حسابی" (Des femmes "bien") می‌نامند. بی منصبی زنانه هزاران سال است که در درون، خاشه کرده است. "خواهری" (Sororité) نخواهد توانست وجود داشته باشد مگر با زنان جدید، با يك فرهنگ جدید و با يك شیوه جدید زیستن. ستم آشنای زنان، آنان را مجبور می‌کند که ((زندگی)) خصوصی و سیاست را از نو تعریف کنند.

وقتی که این را فهمیدیم، عکس‌العمل بلافاصله عبارت است از دور ریختن تمامی فرهنگ، برای این که هر چه خلق شده، تمامی ارزش‌ها،

تمامی ایده‌های مربوط به آنچه هستیم، محصول جامعه‌ایست که در آن مردان مسلط‌اند. اما با دور ریختن صاف و ساده تمام چیزهایی که وجود دارد، و با معکوس کردن ارزش‌های مردانه موجود - با این امید که با بقیه، با تمام آنچه که ساخته مردان نیست، یک فرهنگ زنانه بنا خواهد شد -، خود را با جاودانه کردن اشکال تغییر یافته‌ای از ستم (Déformations de l'oppression) راضی می‌کنیم.

تجلیل از خاشواده و از ارزش‌های خانگی، بمنظور مخالفت با دنیایی که "مادی‌گرایی" و "رقابت" در آن حاکم‌اند، تقریباً همیشه یک شکل ارتجاعی بخود می‌گیرد. همچنین بدینگونه است تجلیل از "مادریت" (Maternité) یا از یک فرهنگ زنانه که نمی‌تواند چیزی جز ضد فرهنگ باشد که در آن، ارزش‌های مردانه حاکم‌اند. با ساختن یک ایده‌آل مجرد از خانواده، از مادریت یا از فرهنگ زنانه، کاری جز این نخواهیم کرد که بروی پیوندهایی نقاب کشیم که بین بی‌قوارگی‌ها (Déformations) واقعی در مناسبات بشری در خانواده و در تولید کالائی وجود دارد. منزوی یا منجمد کردن یک وجه از روابط بشری، به یک اتوپسیسم راست یا چپ منجر خواهد شد. اتوپسیسم راست، در رویای یک دنیای راحت و ایمن است که در آن، زنان در خانه می‌مانند و در آن، هر کس می‌داند که ((باید)) در جایگاه خود قرار گیرد. ((تعمیم)) نقش‌های طبقات مختلف و نژادهای مختلف. اما حتی توسعه سرمایه‌داری مانع از این می‌شود که یک هماهنگی هر چند تصنعی، نوعی واقعیت بدست آورده در نظم دیگری از تفکر، جنبش رهائی بخش زنان، گرایش به این دارد که با تجلیل از آگاهی موجود زنان، با منزوی کردن گروه زنان از گروه مردان، و با تصور اینکه مناسبات اجتماعی بین جنس‌ها (Sexes) - همین که تصمیم گرفته شد - می‌توانند تغییر پیدا کنند. زنان می‌توانند در رویای یک هماهنگی میان خود بسر برند زیرا برخوردار بگونه‌ایست که گوئی بطور اسرارآمیزی از مفاسد دنیای واقعی گریخته‌اند. ولی زنان از اثرات

سرمایه‌داری و ستم معاف نشده‌اند و ایده‌آلیزه کردن زنان، در يك جنبش فمینیستی انقلابی، جایی ندارد. در واقع، این ایده‌آلیزه کردن، در آن احساسات‌گرائی شرکت می‌جوید تا کسانی را که فاقد قدرت‌اند تا حد معصوم‌ها ارتقاء دهد. از معصومیت سخن گفتن در مورد کسانی که هیچگاه دارای حس انتخاب فساد نبوده‌اند، هیچگاه قدرت نداشته‌اند، غیر ممکنست. این نه فقط خارج کردن ((زن)) از مضمون اجتماعی و تاریخی اوست، همچنین گناه فرق‌های بین زنان و مردان را به گردن زیست‌شناسی و روانشناسی انداختن است، پگونه‌ای که دیگر هیچ نیازی به دگرگون کردن مناسبات بین موجودات بشری وجود نداشته باشد.

نفس ستم کردن، علاوه بر این که ستمگر را از چهره می‌اندازد، ستم‌دیده را ناقص‌العضو می‌کند. يك فرهنگ جدید تنها توسط کسانی که سر به شورش برداشته‌اند، پدید نمی‌آید. ترغیب‌های اراده‌گرایانه به رهایی می‌توانند به تصاویر قالبی (Stéréotypes) مبدل گردند که سرانجام هر نوع فعالیت خودمختار را فلج می‌کنند.

"ساحره زجر بسیار کشیده است؟

با تلاش در مشاهده آنچه

در پشت آئینه بود،

زنی را فراموش کرد که مانع دیدنش می‌شد" (۷).

ما ((زنان))، نه با طرح يك ایده‌آل مجرد بلکه از ورای آنچه اکنون هستیم و در همین جامعه است که تغییر می‌یابیم. مواعی که با آنها مواجه‌ایم ثمرات ساده تخیل ما نیستند، کاملاً واقعی‌اند. ایجاد يك جامعه جدید روندی است طولانی که نمی‌توانیم با پدید آوردن يك فرهنگ رهایی یافته، زنانه - خارج از زمان و مکان، بی اعتنا به مناسبات موجود در اطراف ما -، از آن روند اجتناب کنیم. راه بین

پینش و عمل، بین فرهنگ و انقلاب اجتماعی، راهی قطعه قطعه، ناهموار و بنحوی دردآور کند است. اما این تنها طریقی است که برای پرتاب خود بسوی آینده، در اختیار داریم.

ستم يك شرط اخلاقی مجرد نیست بلکه يك تجربه اجتماعی و تاریخی است. شکل و بیان آن بهمان نسبت تغییر شیوه تولید و روابط بین مردان و زنان، بین مردان و مردان، بین زنان و زنان، در جامعه ما، تغییر می‌کنند. همچنین هر چند این امر درست باشد که زنان قبل از پیدایش سرمایه‌داری تحت انقیاد مردان بوده‌اند و هر چند درست باشد که این امر در موقعیت ((کنوئی)) شان در جامعه سرمایه‌داری تاثیر گذاشته است، معذا، شکل ستمی که امروز علیه آن مبارزه می‌کنیم ویژه يك نوع از جامعه است: جامعه‌ای که در آن ظرفیت خلاقه موجودات بشری در مالکیت سرمایه خصوصی و محصولات است که تحت شکل کالا مبادله می‌گردند. بهمین دلیل است که دومین بخش کتاب را اختصاص داده‌ام به تحلیل طبیعت ویژه تولید زنانه در سرمایه‌داری پیشرفته، و به نقشی که توسط تقسیم جنسی (Division Sexuelle) کار و توسط خانواده در تداوم بخشیدن نظام تولید کالاها ایفاء می‌شود.

شکته اساسی این نیست که، کلمه به کلمه، مناسبات موجود در درون خانواده را در مقابل مناسبات در تولید کالاها، با آگاهی زنان در نظام سرمایه‌داری را در مقابل آگاهی حاکم (سفید، مردانه، بورژوازی) قرار دهیم، بلکه تحلیل کردن طبیعت ویژه آنتاگونیسم‌های اصلی و گرایش‌های متضاد است که سرمایه، در مسابقه‌اش برای گسترش، بوجود آورده است. سرمایه‌داری طریقی را که موجودات بشری می‌توانند تولید و بازتولید کنند، تغییر شکل می‌دهد. هر گونه آزادی خلاقیت در تمامی ابعاد زندگی را منع می‌کند. ولی، همچنین پایه‌های واقعی قدرت در عرصه‌های را می‌ریزد که پیش از این‌ها فکر می‌شد که از دسترس دخالت بشری خارج‌اند. ما از هم اکنون می‌توانیم تولید مثل موجودات بشری را بالقوه کنترل کنیم، همانگونه که کار می‌تواند بمنفع کارگران سازماندهی

شود. به یمن مناسبات مان با دیگران و با دنیائی که در آن بسر می‌بریم، شروع به فهمیدن کرده‌ایم که چگونه، همزمان بطور فیزیکی و ایدئولوژیکی، بازتولید کنیم. خطرات واضح‌اند، ولی امکانات نیز همینطور.

به فهم واقعی استثمار مزدبگیر (Salarie) نخواهیم رسید تا زمانی که نفهمیم زنان چگونه، نیروهای مولده و زندگی خاص خود را در نظام سرمایه‌داری بازتولید می‌کنند. این کار تحلیلی باید ناشی از یک تحقیق جمعی باشد، و نه نتیجه یک کار فردی. بنابراین، دومین بخش این کتاب از پیشنهاد یک توضیح یا از ارائه یک توصیف کلی در مورد این که در نظام سرمایه‌داری چه بر زن می‌گذرد، بسیار فاصله دارد. این دومین بخش کتاب، چیزی بیش از یک طرح اولیه نیست که برخی از قسمت‌های آن بیشتر از قسمت‌های دیگر شکافته شده‌اند. آنچه راجع به زندگی روزمره ترسیم می‌کنم ممکن است تیره و بدبینانه بنظر برسد، ولی دلیلش اینست که سعی کرده‌ام یک آناتومی از ستم را طرح کنم و نه این که تصویر کاملی از زندگی را آنگونه که زیسته شده، ارائه بدهم. در زندگی واقعی، خوشبخت هستیم، دوست داریم، بازی می‌کنیم، ولی همیشه، علی‌رغم آن شرایط اجتماعی که بما تحمیل شده‌اند، تمام مسئله تغییر دادن این شرایط است، و نه بخود بخاطر پیروزی‌های کوچک فردی مان بر بدبختی و بد بیماری، تهنیت گفتن.

در واقع، این کتاب بر اساس یک دید عمیقاً خوشبینانه از اوضاع پایه‌گذاری شده است. فکر می‌کنم که ما در آغاز عصری بسر می‌بریم که در آن، برای زنان، همینطور برای مردان، امکانات جدید اجتماعی و فردی گشوده می‌شوند. همانگونه که پیدایش طبقه کارگر، در آغاز سرمایه‌داری، وعده - وعده هنوز متحقق نشده -، کنترل شرایط تولید بشری و نتیجتاً ختم طبقات اجتماعی را به همراه داشت، در سرمایه‌داری پیشرفته ((نیز))، طغیان زنان، منجر به تولد امید تازه‌ای شده است. این شورش یا امکان بیان دادن به سرخوردگی‌های زنائی تا

آن زمان خاموش - زنانی که تمام عمر را به انجام کاری در خانواده می‌گذرانند که کسی آن را برسمیت نمی‌شناسد، زنانی که در دوران بارداری و وضع حمل به یک مرد وابسته‌اند، زنانی که اسارت را از شیرین‌ترین ایام کودکی در اعماق روان خود، حمل می‌کنند -، در جامعه هیجاناتی را برانگیخت که تا کنون ناشناخته بودند - کاتالیزه شده در یک جنبش، بیان و کند و کاو طبیعت و منشاء این هیجانات که مولود وضعیت اجتماعی زنان‌اند، یک بینش جدید از مبارزه علیه سرمایه‌داری را امکان‌پذیر ساخت.

فمینیست‌های اولیه که برای برابری حقوق مبارزه می‌کردند گرایش باین پاور داشته‌اند که تغییرات در موقعیت زنان می‌تواند در داخل ((نظام)) سرمایه‌داری حاصل شود بی آن که دنیای خارج تولیدی یا دنیای درون خانواده و مسئله جنسی (Sexualité) تغییر پیدا کنند - هر چند که این مسائل توسط زنان در بطن جنبش انقلابی سال‌های ۲۰ مطرح شده بود، ((ولی)) سنت مارکسیستی - با افول فمینیسم در اواخر سال‌های ۳۰ - بیش از پیش بروی بهبود اقتصادی وضعیت زنان در دنیای کار و بروی رفرم‌های قانونی اعطائی به زنان، تاکید می‌گذارد - این تغییرات ((بهبود اقتصادی وضعیت زنان در دنیای کار و رفرم‌های قانونی)) البته مهم بودند ولی بروی نقش ایدئولوژیک خانواده در تداوم بخشیدن به سرمایه‌داری نقاب می‌زدند و مارکسیست‌ها را از ((فهم)) مسئله طبیعت تولید زنانه در خانواده منحرف می‌کردند - فمینیسم جدید جنبش رهائی بخش زنان، مطالعه این مسائل را تحمیل کرد - در آغاز، همچون جنبش سیاهان، زنان تنها به آنچه که نمایان‌تر بود آگاهی یافتند، یعنی به فرهنگ و ایدئولوژی سرمایه‌داری - پاره‌ای انحراف از سنت مارکسیستی، سعی می‌کرد که در دنیای مادی چیز دیگری جز شرایط تولید کالاها و مناسبات اجتماعی مستقیماً مشتق از کار مزدگیری را نیبند، ((آن انحراف از سنت مارکسیستی)) مانع از این می‌شد که عمل متقابل بین تولید کالاها و دیگر وجوه زندگی در

نظام سرمایه‌داری درك شوده خانواده و مدرسه پرچسته‌ترین نمونه‌ها را در اختیار می‌گذارند. باری، تئوری مارکسیستی متداوما خود را نسبت به اشکال جدید سازماندهی منتج از توسعه محصولات ((اجتماعی)) در داخل سرمایه‌داری - جنبش زنان، همجنس‌بازان و دانشجویان -، عقب‌تر می‌یابد.

سرمایه‌داری فقط به استثمار مزدبگیران در محل کارشان اکتفا نمی‌کند، بلکه همچنین مانع از آن می‌شود که زنان و مردان توان‌های بالقوه خود را در تمام عرصه‌های زندگی گسترش دهند. نه تنها زندگی کسانی که مستقیماً در تولید شرکت دارند بلکه همچنین زندگی کسانی را که بهر دلیل از تولید کالاها برکنارند: کودکان، سالمندان و زنان را مسخ می‌کند. زنان گروهی را تشکیل می‌دهند که بین دنیای برونی تولید کالاها و دنیای درونی تولید و بازتولید در خانواده، گیر کرده‌اند. این دو دنیا، نه بدون مشکلات، در زندگی هر زن همزیستی می‌کنند. بطور سنتی، ((دنیای)) درونی، دنیای خصوصی خانواده، زنانه است، بهمین دلیل ادغام زنان در دنیای عمومی (Public) کار و صنعت، چیزی جز يك ادغام جزئی نیست. تضادی که بشکل بارز در سرمایه‌داری بین خانواده و صنعت، بین خصوصی و عمومی، بین شخصی و غیر شخصی، هویدا می‌شود، شکافی است در ضمیر آگاه زنان که امکان رها شدن طغیان را ارائه می‌دهد. جنبش‌های بخش زنان آنجائی ظاهر می‌شود که تولید انبوه کالاها، سلول خانوادگی و هوس‌های جنسی با هم تصادم کنند. اما مسائل مطروحه توسط جنبش‌های بخش زنان، فقط شامل زنان نمی‌شوند، مجموعه جنبش انقلابی را در بر می‌گیرند. همگی ما مردان و زنان ((باید)) به حل این سئوالات بپردازیم:

چگونه مقاومت بخش‌های مختلف جامعه را بسیج کنیم؟ چگونه در پراتیک‌مان تقسیمات درونی را ملغی سازیم که فلج‌مان می‌کند؟ چگونه در زندگی روزمره خود، ترجمان اراده مجردمان باشیم که ایجاد يك جامعه بدون استثمار و بدون ستم است؟ رابطه بین تغییرات عینی

سرمایه‌داری و برداشت جدید ما از انقلاب اجتماعی کدامست؟ بدون قربانی کردن خودمختاری‌مان، چگونه خود را سازماندهی کنیم؟ ارزیابی من بر اینست که راه حل استثمار و ستم، کمونیسم است. هر چند که این واژه مفهومی را به‌یمنان زیاد از دست داده باشد. بنظر من رهائی فرهنگی و اقتصادی زنان از طریق ایجاد جامعه‌ای می‌گذرد که در آن دزدیدن زندگی مردم ناپود شده است، که در آن شرایط تولید و بازتولید، دیگر به جنس، به نژاد و به طبقه اجتماعی وابستگی ندارد.

توضیحات مقدمه

۱ - نگاه کنید به جولیت میچل (Juliet Mitchell)، "عصر زن" انتشارات زنان ((پاریس))^{*}

۲ - "Radicalism"، اصطلاحی است که در تمام کشورهای انگلیسی زبان، به‌منظور بیان اعتراض و حتی به‌منظور این که آمال سوسیالیستی را در کل مورد سوال قرار دهند، بطور وسیع بکار می‌رود. بدلیل فقدان معادل دقیق در زبان فرانسه، اصطلاح انگلیسی "Radicalisme" را ((در ترجمه حاضر)) حفظ کرده‌ایم (توضیح از ترجمه فرانسوی کتاب)^{*}

۳ - نگاه کنید به همانجا ((زیرنویس شماره ۱))^{*} علاوه بر آنچه در کتاب جولیت میچل ملاحظه خواهد شد، مناسبات بین جنبش رهائی بخش زنان و چپ دانشجویی، خصوصاً در متون امریکائی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. از جمله مراجعه کنید به مقالات منتشره در "Radical America"، جلد چهارم، فوریه ۱۹۷۰ و "Up from sexism" در "Sisterhood is powerful"، انتشارات Robin Morgan^{*} در مورد فرانسه، مراجعه کنید به "رهائی زنان، سال صفر"، ((مجله))

پارتیزان، ژوئیه - اکتبر ۱۹۷۰ در مورد ایتالیا نگاه کنید به:
 "An open letter our sisters abroad" در "Women Now"
 جلد اول، شماره ۲-

در مورد انگلستان همچنین مراجعه کنید به Ellen Malos ،
 "Notes on the history of the women's liberation
 movement"
 در: Enough, Bristol women's liberation group -

۴ - در فارسی در مقابل Anatomie و Anatomique برابریهای
 تشریح، کالبد شکافی و تشریحی، کالبد شکافانه را قرار می‌دهند، نظر
 به این که در ترجمه حاضر، این معادلها غالباً مناسب جلوه نمی‌کردند و
 به تعبیر دیگر، "خوب جا نمی‌افتادند"، اجباراً واژه‌های فرانسوی
 آناتومی و آناتومیک بکار گرفته شدند.

۵ - Suffragettes ، جنبش زنان برای کسب حق رای که در اواخر
 قرن نوزده و اوائل قرن بیستم آغاز گردید و برای نخستین بار
 توانست زنان را در سطح وسیعی حول این خواست بسیج کند. این
 جنبش با فراز و نشیب‌های متعدد خود، اهمیت بسزائی در تاریخ
 مبارزات فمینیستی یافت. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، نگاه کنید
 به سلسله مقالاتی تحت عنوان "جنبش سوفرجت زنان انگلیس" در فصلنامه
 "نیمه دیگر".

۶ - Hommes بمعنای مردان و انسانهاست. منظور از H بزرگ در
 اینجا، نه hommes (مردان) بلکه Hommes (انسانها) است. نویسنده در
 سطور بعدی نیز همین معنای دوگانه واژه Homme ، انشاقات آن نظیر
 Humanite را بکار می‌گیرد، این طرز ظریف - و واقعی -
 "مفهوم انسانیت (Humanité) مفهومی است که ما ((زنان)) را طرد
 می‌کند".

همین معنای دوگانه Homme ، برخی از فمینیستها را بر آن داشته
 است که در مقابل Droits de l'Homme حقوق بشر (مرد؟)،
 Droits des Femmes (حقوق زنان) را بکار گیرند (توضیح از
 ترجمه فارسی).

۷ - مایکلن واندون (Michelen Wandon) ، "باوتاب" ، Shrew ،
 می ۱۹۷۱، ص ۴-

فصل اول

از آنسوی آئینه

"زنان تحلیل‌سستی را فراگرفته‌اند که سرمایه‌داری به آنان تحمیل می‌کند... این امر، آنان را به درک پیوندهای موجود بین مبارزه‌شان و مبارزه سایر گروه‌های جامعه یاری می‌رساند. نه با مطالعه متون کلاسیک‌های سوسیالیسم، نه با مبارزه برای "اهداف" دیگران ((بلکه)) با تحلیل مختصات ویژه ستم مربوط به خویش است که می‌توان بطور واقعی به مصایب نظام سرمایه‌داری آگاهی یافت و بنحو برگشت‌ناپذیری در مبارزه درگیر شد. زنان پیاد گرفته‌اند که برای آزاد شدن در انتظار مردان چپ نژاد سفید نمانند، بلکه مسئله را در غایت‌های خاص‌شان از نو تعریف کنند و خود به رهائی خویش همت گمارند. جنبش آنان فقط به از بین بردن "افسانه انفعال" زنان اکتفاء نمی‌کند، علاوه بر این، ظرفیت انقلابی ویژه‌شان را افزایش می‌دهد و در مبارزه علیه سرمایه‌داری اداء سهم می‌کند"

رشته‌های راهنما(۱): نه تعبیر دادن به مرد یا به زن هرگونه تجزیه و تفکیک، خارج از بحث است. مسئله جز بر سر افتخاب بین تصویرها نیست!

لااقل، چیز (la chose) چنین می‌اندیشید
قبیل از این که چاقوری بیرحمانه
او را در درون آشیته میخکوب کند؛ و ناگهان
از گهواره بیرون جهیدند

غول و پایا یاگا(۲)

در کلیه کوچکش، بشکل جوجه، پنا شده بیروی سه پایده چوبی در آب
و زنجور(۲) لاینقطع انگاس (۴) را بدام می‌اندازد

و اینهمه چنان خمشاکنانه ایچاد ارتعاش می‌کند
که هیچ دستی نمی‌تواند آرام‌شان کند
از ترس این که سرعت حاصله
انگشتان را بشکند
ناچیز ناچیز

خرده شیشه‌های پراکنده
در چهارگوشه کره (۵) خرد و خاکشیر شده؛
نیش (۶)
ولی خوشی وجود ندارد

ساحره زچیر بسیار کشیده است،
یا تلاش در مشاهده آنچه
در پشت آشیته بود،
زنی را فراموش کرد که مانع دیدنش می‌شد.

مایکلن واندون، "پازتاب"، Shrew، می ۱۹۷۱

۱ - fil conducteur (یا fil d'Ariane) ، چیزبست که با
دنبال کردن آن می‌توان هدایت شد، راه خود را یافت یا از گم شدن
نجات یافت.

۲ - BABA YAGA

۳ - Brochet ، نوعی ماهی است که معادل فارسی آن را می‌فایتم. در
عربی آن را زنجور می‌گویند.

۴ - Perche ، نوعی ماهی. به عربی: قَرخ

۵ - Planete

۶ - Sarcasme ، بمعنای ریشخند، دشنام و غیره است. اما،
بطوریکه مصرع بعدی روشن می‌کند، در این جا که فقط معنای اصطلاحی
این واژه بلکه بیشتر ریشه لغوی آن مورد نظر است: Sarcasme از
واژه یونانی SARKAZIEN یا SARKOS گرفته شده و بمعنای گاو
گرفتن گوشت تن است. برای انتقال معنای اصطلاحی و ریشه لغوی
Sarcasme ، معادل نیش را انتخاب کرده‌ایم.

تشویش تعریف ناپذیر

این تشویش چه بود که قدرت بیان نمی‌یافت؟ زنان هنگامی که می‌کوشیدند درباره آن حرف بزنند چه می‌گفتند؟ گاهی، زنی می‌گفت: "احساس می‌کنم بنحو عجیبی خالی‌ام ... ناکامل" - یا: "احساس می‌کنم وجود ندارم"

بتی فریدان، (Betty Friedan)، La Femme Mystifiée.

چرا اینهمه وقت گذاشتیم تا خود را بصورت يك جنبش سازماندهی کنیم؟ در آغاز می‌بایست از "حالت زن بودن" ("Feminitude") خود آگاهی یابیم و بکوشیم که سره از ناسره را در روایت‌های مختلفی از هم تفکیک کنیم که در مورد زنیت (Féminité) مان، بما پیشنهاد شده‌اند. این کار آسانی نبود، آئینه‌های تغییر شکل دهنده در همه جا وجود داشت. زنانی که همچون من، در ۱۹۶۰، ۱۷ ساله بودند، يك خلاء سیاسی در صحنه مبارزه فمینیستی را به ارث می‌بردند. در جریان دهه قبل از آن، همه چیز بنحوی بود که گوئی هیچ دلیلی برای شکوه کردن وجود نداشت و به زنان آموخته بودند که کاملاً از سرنوشت خویش خشنود باشند. يك چماق کاری (Matraquage) عظیم ایدئولوژیک، تلاش در ایجاد چیزی می‌کرد که بتی فریدان آن را "عارف پیشگی زن" (La mystique de la femme) می‌نامید. در این دید، هر نوع ناخشنودی نمی‌توانست چیزی جز يك شکست فردی باشد. زنان در مقابل

تجربیات فردی خود کاملاً تنها بودند. در تمام این دوره، قبل از حرف زدن از رهائی، می‌بایست تضمین‌هایی برای "عادی بودن" ("Normalité") ارائه داد. در نتیجه، هر نوع کار در حیطه تفکر، بنحو اجتناب‌ناپذیری محدود می‌شد. البته این مسئله، بدون ارتباط با جو عمومی جنگ سرد ((سال‌های ۵۰)) نبود، چوئی که هر نوع اعاده بنیادین وضع موجود را مشکل می‌کرد. اما، همچنین دلیل بر اینست که ظاهراً، زنان در جوامع سرمایه‌داری غربی، گویا از وضع موجود قضایا کاملاً خشنودند. جو عمومی عبارت بود از: "همه چیز بخیر و خوشی می‌گذرد، متشکرم!" در سال‌های ۵۰، آرایش موی صاف و صوف، لباس‌های راست و ریس، اصول دکتر اسپاک (Spock) مطابق النعل بالنعل دنبال می‌شوند. روزنامه‌ها، نامه‌های خوانندگان زن را چاپ می‌کنند و در این نامه‌ها اعلام می‌شود که اینان هیچ تمایلی ندارند در حرفه‌ای صاحب منصب و مقام شوند، و متخصصان روانشناسی کودکان، موافق این هستند که مادران به کودکان خود شیر دهند. زنانی که شوهران‌شان در جنگ ((جهانی دوم)) شرکت داشته‌اند از بحران‌های احساس گناهکاری مفرط باین ور پام می‌افتند که: کودکان‌شان را رها کنند. در همین ایام، نگارش پیامدهای مخوفی آغاز می‌شود که غیبت مادر می‌تواند در رشد و نمو کودک داشته باشد (۱). مهد کودک‌ها بسته شدند. از همان زمان خاتمه جنگ، زنان پست‌های تخصصی در کارخانه‌ها را ترک می‌کنند. زنان طراح صنایع (Dessinatrices) به کانون خانواده باز می‌گردند*. در رنگ‌های وسمه ((ابرو)) شناور می‌شوند. در انگلستان، ملکه جوان

* اشاره است به این امر که در زمان جنگ، بخاطر حضور مردان در جبهه‌ها، زنان اهرم بسیاری از کارهای اختصاصاً "مردانه" را در دست داشتند که پس از بازگشت مردان از جنگ، دیگر بوجود این زنان، که می‌توانستند "کارهای مردانه" را انجام دهند، نیازی نبود و در نتیجه، به "کانون خانواده" اعاده داده شدند. ولی بدلیل کشتار عظیم جنگ در بین مردان، سرمایه‌داری مجدداً به نیروی کار زنان احتیاج پیدا کرد ولی این بار، اختصاصاً در "کارهای زنانه" (توضیح از ترجمه فارسی)

و خانواده‌اش به تصویر ملامت‌آمیز عشق و ازدواج استحکام بیشتری می‌بخشند. زنان، بزودی در صنعت از نو بکارگرفته شدند ولی ((این بار)) در بخش‌های اختصاصاً زنانه با اینحال، ((القاء)) حس گناهکاری در مورد "زنائی که کار می‌کنند" و کودکان‌شان را در خانه تنها می‌گذارند، همچنان تداوم می‌یابد. از طرف دیگر، تبلیغات در باره سعادت خانوادگی فقط کار دست راستی‌ها نبود، جامعه شناسان "چپ" هم، از طرفداران پر و پا قرص خانواده بودند.

جنبش‌های کمونیستی و تروتسکیستی همچنان در تئوری به دفاع از رهائی زنان ادامه می‌دادند، ولی این رهائی بمثابه ادغام زنان در تولید درک می‌شد و در عباراتی بیان می‌گردید که بطور واقعی نمی‌توانستند نمایشگر احساسات زنان در سرمایه‌داری بعد از جنگ باشند. همچنین، آن نوع فمینیستی که توانسته بود پس از جنبش سوفراجت‌ها به حیات خود ادامه دهد، با مبارزین "سرشار از شجاعت" خود، از نوع "به پیش، آن‌ها ((مردها)) را شکست خواهیم داد"، دیگر مورد پسند قرار نداشت. "دختر موقری" که در فیلم *The Rainmaker* در قالب کاترین هیپورن تجسم یافته بود، داشت توسط "دخترکی سکسی، گمشده در یک دنیای وسیع، با جوانی خوش برخورد و عینکی آشنا می‌گردد که می‌گوید میلیونر است"، بی تاج و تخت می‌شده با شنیدن صحبت‌هایی در باره پرابری حقوق بین جنس‌ها (Sexes) این احساس عجیب به آدم دست می‌داد که صفحه موسیقی در جاهائی خط برداشته است.

کتاب *La femme mystifiée*، اثر بتی فریدان، محصول این دوره است. بدون تردید، کتاب بسیار مشکلی بود برای نگارش، چرا که بعنوان نقطه حرکت، یک احساس ناخشنودی را - که ظاهراً بطور کامل در ضمیرهای آگاه پناه برده بود - بکار می‌گرفت. کتاب همچنین از یک احساس ژرف تنهائی آغشته بود. فضای حاکم بر آن، فضائی است که می‌توان آن را در گروه‌های کوچک زنان، در اواخر سال‌های ۵۰، در حومه شهرهای امریکا، جمع شده بدور یک فنجان قهوه بازیافت. تقریباً می‌توان

تجسم کرد: صدای جرینگ جرینگ فنجان‌هایی که روی نعلبکی‌ها قرار می‌گیرند، و صدای اسرار آمیز سائیده شدن ساق پاهای پوشیده از چوراب‌های نایلون که - با خویشتن داری ناشکیبانه زنائی که در تمام دوران زندگی‌شان دست از پا خطا نکرده‌اند -، بروی هم انداخته و از روی هم برداشته می‌شوند، بگوش می‌رسد.

"سال‌های متمادی، دل واپسی، در روح زنان امریکائی پنهان و اعتراف ناکرده باقی می‌ماند- این يك حس عجیب، يك احساس عدم رضایت، يك تمایل به چیز دیگری بود که زنان در اواسط قرن بیستم در امریکا لمس می‌کردند- تمام زنان متاهل که در حومه‌های بزرگ اقامت داشتند می‌بایست به تنهایی بکوشند که برای این دل واپسی مرهمی بیابند- در حین مرتب کردن تخت خواب‌ها، خرید در بقالی، در حین جستجوی پارچه ناقص ملاقه‌ها در بزازي و در حال کره مالیدن به روی لقمه‌های نان برای فرزندانشان، در حین با ماشین باین طرف و آن طرف بردن جوانان پیشاهنگی (Scouts) و راهنماها، در حین به فکر فرو رفتن در شب، دراز کشیده در کنار شوهران‌شان، می‌ترسیدند که حتی در درون خود این سؤال را فرموله کنند: "غیر از این چیزی نیست؟" (۲).

بتی فریدان آن را "دل واپسی بدون نام می‌خواند" (۳) چرا که در همان مقولات مربوط به سایر مسائل گنجانده نمی‌شد- زنائی که او از آنها صحبت می‌کرد از نظر اقتصادی مورد استعمار نبودند، نیروی کارشان را نمی‌فروختند، در حالت احتیاج پسر نمی‌پردند- قضیه این نبود که در مورد يك چیز، هر چه باشد، دارای کم و کسری بوده‌اند، بر عکس، اغلب اوقاب زیادی چیز داشتند- نمی‌دانستند کی هستند و چه می‌خواهند بشوند- و معلوم نبود که موقعیت‌شان بتواند در زبان سیاسی درك شود- چگونه می‌توان بدون يك احساس تهی بودن خود را سازماندهی کرد؟ در واقع، چیزی که قدرت این کتاب را می‌سازد، آن بی‌پرواشی است که علت‌ها را از هم تفکیک می‌سازد و تا سرچشمه‌های

راز صعود می‌کند، حتی قبل از این که هیچگونه کاربرد سیاسی از این "صعود" رها شده باشد. او نقاب را از چهره قهرمانان رمان‌های مجله‌های زنانه کنار می‌زند، شیوه بکار گرفته شده و به ابتدال کشانده شده مردم شناسی و روانشناسی در آن ایام را افشاء می‌کند، تغییرات پدید آمده در نحوه تعلیم و تربیت جوانان امریکائی را نشان می‌دهد، توجه را به ازدواج‌های زودرس و به ترسی جلب می‌کند که توسط زنان در زمینه عدم انطباقشان با معیارهای کامیابی جنسی احساس می‌شده. برای بسیاری کتابش یک نوع مکاشفه (Revelation) بود زیرا که آگاهانه از مسائل هر روزه سخن می‌گفت. از هر چه بگذریم، "زندگی روزمره" بزرگترین بخش هستی‌مان را تشکیل می‌دهد. او به تمام این چیزهای کوچک، تا این حد آشنا، توجه می‌کرد که در زندگی زنان اینهمه دارای اهمیت‌اند چرا که آنها را در هر گوشه‌ای باز می‌یابند.

با این وجود، ضعف کتاب در راه حل‌های پیشنهادی از چابک نویسنده است. برای بیتی فریدان، همه چیز می‌تواند درست شود بشرطی که زنان از یک تعلیم و تربیت بهتر و طولانی‌تر، بهره‌مند گردند. هر چند که اشاره‌ای مبهم به یک "طرح جدید زندگی" و نشانه اولیه‌ای از یک حرکت در آن وجود دارد، ولی نویسنده این حرکت را در درون سرمایه‌داری درک می‌کند. او زنان طبقه کارگر را از پروپلماتیک خود کنار می‌گذارد و هرگز تا حد استقرار یک رابطه بین نموده‌های ستم زنان و ساختار مادی جامعه پیش نمی‌رود، بنحوی که "راز" بدون توضیح باقی می‌ماند. با وجود این، در ظاهر کردن وجوه مختلف آن اداء سهم می‌کند.

در فصل "فونکسیونالیسم فلج کننده، اعتراض زنانه و مارگارت مید"، نشان می‌دهد که چگونه کشفیات مردم شناسانه بی نهایت مشهور مارگارت مید (Margaret Maed)، کوشش پر این داشته‌اند که در جهت حفظ "نقش‌ها"ی زنانه و مردانه موجود بکار گرفته شوند. زنان امریکائی - که برای رفتن به محل کارشان، مجبور به دست و پنجه نرم

کردن با مترو در ساعات شلوغی بودند.، باندازه کافی دلایلی داشته‌اند که جذب تصویر زنان با سینه‌های پرهنه‌ای کردند که در جزایر دریاهای جنوب - در "دنیایی که زن در آن کامیاب است و مورد طلب مرد فقط بخاطر این که زن است" - می‌زیستند - تصویر غزل واره سرخوشت زنی که "به کسب مشاغل مهمی دسترسی می‌یابد"، کم کم شروع می‌کند که به هدف خود نائل نگردد - زیرا که افسانه قلقلک دهنده دختر شهرستانی که در شهر بزرگ راهی برای خود باز می‌کند در واقع کاری جز این نمی‌کرد که بروی استثمار زنان یقه سفید، نقاب کشد - کشف مهیج نقش ویژه زن و شیردادن (Allaitement) مادری، بی هیچ تردید ترجمان یک احساس ناخشنودی بود در مقابل شیوه زندگی در جامعه مدرن سرمایه‌داری - ولی همانطوری که بتی فریدان به آن اشاره می‌کند این احساس خود را بشکلی بی نهایت ارتجاعی بیان می‌کرد - "او (مارگارت مید) مضافاً، یک بازگشت به بهشت زمینی را در نظر می‌گیرد، بهشتی که در آن، زنان، بشرطی که نفرین الهی در زمینه آموزش را فراموش کنند، در عالمی بسر می‌پرند که در آن پیروزی‌های جنس نر - در مقابل شادی‌های بچه زائیدن - نمی‌تواند جز پاداشی محقر بشمار رود" (۴) -

استدلال بشرح زیر بود: از آنجائی که وظیفه زن در جامعه ما تولید مثل می‌باشد، نظام آموزش عالی ما، با این وظیفه در تضاد است - و نتیجتاً، موقعیت غیر متعادلی بوجود می‌آورد که باعث بدبختی زنان می‌شود، و فمینیسم از همین امر نشأت گرفته است - اگر آموزش زنان در جهتی سوق داده می‌شد که آنان را برای وظیفه تولید مثل آماده می‌کرد، مشکلی بوجود نمی‌آمد - این نحوه استدلال، کاملاً در انطباق با یک بازار کار است که در آن، دیگر نیازی به زنان نیست، مگر برای مشاغلی که ناچیزترین حقوقها پرداخت شود - این نحوه استدلال برای انواع و اقسام آقاییانی خالی از فایده نبود که مقامات عالی داشتند و حقوق‌های گزاف به آنها پرداخت می‌شد تا جزوات راهنمایی به نگارش

در آوردن برای مصرف زنان جوانی که می‌بایست از طریق آنها یاد بگیرند که چگونه با بودجه‌های کوچک، خانواده‌ای را اداره کنند و چگونه شام‌های لذیذ فراهم سازند. در بی‌اطلاعی از این امر تظاهر می‌شد: انتظار این که زنان - در جامعه‌ای بسیار تکامل یافته و خصوصا در دوره‌ای که داروهای ضد بارداری زمانی را کاهش می‌دهند که زنان می‌باید وقف وظایف مادری کنند -، يك وظیفه "طبیعی" مجرد را به انجام رسانند، به حد کافی انتظاری ساده لوحانه بود. ظاهرا هیچگونه امید برای زنانی نیز که به سطحی از تعلیمات دست یافته بودند - و خواسته‌هایشان کاملا مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفت -، وجود نداشت. در واقع، مفهوم "نقش" بطور ویژه زنانه، جامه مبدل جدیدی بود از يك ایده محافظه‌کارانه قدیم. همانگونه که در قرن هیجده، اسقف‌ها، علیه ایده تعلیم طبقه کارگر حکم تکفیر صادر می‌کردند - چرا که این امر مفهوم رده اجتماعی و منافع طبقاتی خاص خودشان را مورد سؤال قرار می‌داد -، علوم اجتماعی نیز اداء سهم کرده‌اند در ایجاد مفهوم زنیت که بر اساس آن، زن - كودك وار (Femme - enfant)، جایگاه تازه‌ای بود برای يك موجود درست و حسابی وحشی - از آنجایی که دل سوزاندن بر کارگران، سیاهان یا استعمار شدگان و بازیافتن زندگی بدوی (Primitive) در نزد آنان، بیش از پیش مشکل می‌شد، ایدئولوژی بورژوازی، ناراحت از غیاب يك حیوانیت (Animalité) - حیوانیتی که سرکوب و انضباط کار، ((یعنی ضوابط)) اساسی در سرمایه‌داری، را مورد سؤال قرار دهد -، تغییر جهت داد و خود را بروی زنان فرو انداخت (۵).

جالب این که زندگی خصوصی و کار مارگارت مید در تضاد کامل با همه این‌هاست. او، همانند دوست و همکارش روت پنه دیکت (Ruth Benedict)، یکی از پیشقراولان مردم شناسی بود، آنها در دوره‌ای که مشاهده زنانی که در این زمینه کار می‌کنند فوق العاده نادر بود - هر دوی ایشان، بر ضرورت این امر اصرار می‌ورزیدند که دو جنس ((مرد

و زن)) باید توان‌های بالقوه‌شان را به حداکثر گسترش دهند. برعکس، عدم توافقی‌شان را با تئوری یکی از گرایش‌های فمینیستی ابراز می‌داشتند که قبول و تحلیل آن چیزی را رد می‌کرد که بعنوان ویژگی در بین مردان و در بین زنان وجود دارد. زیرا هر دو براین باور بودند که زنان از این که به زور در يك قالب مردانه ریخته شوند، رهایی خود را بدست نمی‌آورند، بلکه این رهایی با انباشت همواره هر چه بیشتر اطلاعات در مورد خودشان - بنحوی که بوضوح آن چیزهایی به نمایش گذاشته شوند که وجوه اساسی زنیت بشمار می‌روند -، بدست خواهد آمد. در اوایل سال‌های ۲۰، روت بنه دیکت در دفتر خاطرات خصوصی‌اش می‌نوشت: "باید آن سهم از هیجان را که در زندگی زن وجود دارد - این عنصری که از او يك زن می‌سازد -، از سایه بدر آورد، باید به زن امکان داد که نشان دهد که به چه چیزهایی قادر است" (۶) - او (بنه دیکت) آرزو داشت که "اختلافات اساسی بین مردان و زنان" با دقت مورد مطالعه قرار گیرند، اختلافاتی که "هم در برخی نقاط عمیق تر و هم در برخی دیگر سطحی‌ترند، ((چیزهایی)) که امروز مورد قبول نیستند" - او به ضرورت تغییرات پیرونی اعتقاد داشت، ولی در عین حال ((معتقد بود)) که "هدف، در دراز مدت، بصورت يك امر درونی، بصورت يك مسئله رفتاری باقی می‌ماند" (۷) - بعدها، او ناتوانی‌اش را، در دنیای پرونی کار، در تحقق احساس خود از تجربه شخصی ترسیم کرد، "که ((آن تجربه شخصی)) هستی را تحت شکل جاودانگی درک می‌کند" - بخاطر این که يك آتش در گوشت تن ما آشوب بپا کند، ما را همچون يك چاقوی تیز بسوزاند و بخاطر این که شادی همچون تیغی پرشده، برهنه‌مان کند" (۸) - حتی زمانی که از کارش خشنود بود، می‌گفت در آن چیزی نمی‌بیند جز "يك سرگرمی سطحی - يك اشتغال درجه دو -، در حالی که چشم‌ها بدور دست خیره شده‌اند، از خودم دلخورم که اینچنین زندگی‌ام را هدر می‌دهم" - او معتقد نشده بود که کار و فعالیت، هدف زندگی است - دوست می‌داشت در

دوره‌ای متولد شده باشد که تفکرات تنهائی، غایتی در خویش بود. اما این احساس از هم گسیختگی بین يك دنیای درونی و يك دنیای برونی، همچنین تعهدش در قبال يك طبیعت اختصاصا زنانه، در حال از بین رفتن بود. در سال‌های ۶۰، مارگارت مید کم کم از پناه بردن زن در پشت سنگر "دنیای محدود شده به تولید مثل کردن او" نگران شد (۹). روشن بود که ارائه اطلاعات راجع به زندگی زنان کافی نبود تا نشان داده شود که زن چیست. ضرورت سیاسی در نگهداشتن زنان در "نقشی" که نظام سرمایه‌داری برای آنها تعیین کرده بود، پاندازه کافی مهم بود تا تمام کشفیات - کشفیاتی که می‌توانستند بروی شرایط زنان در فرهنگ‌های مطلقا متفاوت با ((فرهنگ)) ما پنا شوند - به توجیه ساختار موجود بین جنس‌ها تبدیل گردند.

مفهوم يك سرنوشت زنانه، وام گرفته شده از مردم شناسی، و ایده "سرنوشت آئاتومیک"، شرح و بسط داده شده در فرویدیسیم عامیانه، در این امر سهیم شدند که تمایز بین آنچه را که يك واقعه فرهنگی بود و آنچه را که ناشی از آئاتومی، بیش از پیش، مشکل سازند. تئوری‌های تا حدی عجیب فروید در مورد مسئله جنسی زنانه، در نظر شاگردانش، حالت يك مقدار دگم بخود گرفتند. با اینحال، این تئوری‌ها، ظاهرا بی ارتباط با رفتارهای خاص خود فروید نبودند. بدین ترتیب، بتی فریدان، یکی از نامدهای فروید را نقل می‌کند که در سال ۱۸۸۲ به جان استوارت میل نوشته شده است و او را با بیانی، که می‌توان حتی برای آن دوره ارتجاعی دانست، مورد ریشخند قرار می‌دهد: "اگر، بعنوان مثال، نامزد خوب و مهربانم را بعنوان يك رقیب ((در کارهای علمی)) بیابم، سرانجام حتما به آنجا خواهم رسید که پاو بگویم - همان کاری که ۱۷ ماه پیش کردم -، پاو خیلی علاقمندم و التماس می‌کنم این عرصه نپرد را ترك گوید، بجانب فعالیت‌های کانون خانوادگی عقب نشینی کند که آرام‌ترست و بر کنار از هر نوع رقابت" (۱۰).

بدون تردید، فروید قبول داشت که نظام‌های گوناگون تعلیم و تربیت می‌توانند زنان را برای مقابله با دنیای مخلوق مردان، آماده کنند. ولی این امر بدون نابودی "شیرین‌ترین چیزی که دنیا بتواند بماند هدیه کند: ایده آل زنانه". صورت نخواهد گرفت. بفرکر او فرسید که پایه‌های اقتصادی این نظام سرمایه‌داری را که در آن رقابت حاکم بود، مورد انتقاد قرار دهد. با اینحال، علی‌رغم احتیاط و محافظه‌کاری‌اش، تحقیقاتی که در اواخر سال‌های ۹۰ در مورد هیستری - که تعداد زیادی از زنان طبقه بالای جامعه وین مبتلا به آن بودند -، بعمل آورد، بعد از تردیدهای زیاد، او را به آنجا رساندند که اهمیت تعیین کننده مسئله جنسی در زندگی مردان و زنان را استنتاج کند. او بکرات به ملازماتی اشاره کرد که سرکوب‌های جنسی در موجودات بشری بدنیا می‌آورد و نشان داد که، علی‌الخصوص، چگونه زنان، تنها بدلیل فقدان تدابیر موثر ضد حاملگی، اغلب محکوم به بدبختی بودند. بعدها، با فرموله کردن ملاحظاتی (Réerves) متعدد، از نقطه نظر علمی، در استفاده از اصطلاحات "مذکر" و "موث"، با تکیه بر براهینی ناکافی، به تئوریزه کردن نهایی دست زد که بعد از او، ((آن تئوری‌ها، توسط دیگران)) به همان شکل بکار گرفته شدند. او عمده‌ترین ایده‌های خود در مورد روانشناسی زنان را در دوره‌ای از زندگی‌اش گسترش داد که از سرطان رنج می‌برد و شتیجتا، برایش غیر ممکن بود که ایده‌هایش را با اطلاعات ارائه شده از طریق تتبعات مربوط باین موضوع، مواجهه دهد. وانگهی، خود او کاملاً باین امر واقف بود: "فروید، در اواخر زندگی‌اش، بدفعات بسیار بر می‌گشت به مفهومی که می‌بایست به کمبودها و ناروشنی‌های موجود در تئوری‌هایش ارائه دهد: از میان دیگر مسائل، از جمله این مسئله فکرش را بخود مشغول می‌داشت که یک زن بودن از ورای ماهیت زنیت چه معنا می‌دهد. "قادر نمی‌شوم آن چیزی را محاط کنم که زنانه بودن است (Etre féminine)!" (۱۱) -

دانستن این امر بی فایده نیست که فروید نسبت باین مسئله

آگاهی داشت، ولی مایه تاسف است که بعدها برای استخراج استنتاجاتی از آنچه که در حیطه زیست شناسی، روانشناسی و تاریخ است، کوشش‌های محدودی بعمل آمده‌اند (۱۲). بهمین دلیل کتاب کارن هورنی (Karen Horney) یک اثر اساسی بشمار می‌رود. کارن هورنی، روانکاوی را قبل از جنگ جهانی اول در برلن فراگرفت. فضای سیاسی بعد از جنگ این شهر و بینش کمتر جبری گرای علم، او را به جایی رساندند که بر ضرورت این امر تاکید کند: توجه داشتن به اثرات جامعه بروی بیمار بهمان اندازه مهم است که توجه داشتن به حالت روانی او. بعدها، هنگامی که او برای فرار از اوجگیری فاشیسم در آلمان، به امریکا مهاجرت کرد، کتاب‌های مردم شناسی و ایده‌های مربوط به وجود نسبیت فرهنگی را کشف کرد. از همان ۱۹۲۲، در مقاله‌ای تحت عنوان: "درپاره تکوین عقده اخته شدگی (Castration) زن"، تئوری فروید را مبنی بر این که فقط تمایل به سکس مرد، تنها مسئول هوس‌های زنانه اخته شدگی است، مورد انتقاد قرار می‌دهد. بعدها، او در پرتو تئوری‌های خاص خود در مورد جامعه و کشفیات پزشکی‌اش، تئوری‌های دیگر فروید را مورد سؤال قرار داد. بدین ترتیب، در مقاله "نفی مهبل (Vagin)"، که در سال ۱۹۲۲ منتشر شد، نشان می‌دهد که بیماران مذکرش به مختصات جنسی زنانه حسرت می‌برند. در "شخصیت بیماران عصبی زمان ما"، که بعد از عزیمتش از آلمان انتشار یافت، بر روی "الگوهای فرهنگی" (Patterns of culture) اثر روت بئه دیکت، تکیه می‌کند تا گرایش فروید در اقدام به عمومیت بخشیدن بر طبیعت بشری - در حالی که مخاطبش یک جنس خاص، یک فرهنگ خاص بوده -، را مورد انتقاد قرار دهد. ولی باید تا سال ۱۹۴۹ و انتشار اثر قابل ملاحظه میمون دوپووار "جنس دوم" صبر کرد تا به اولین کوشش در ترکیب (Synthèse) نقش‌های مختلف ابقاء شده توسط زیست شناسی، روانشناسی، فرهنگ و تاریخ در تدوین مفهوم زن و وضعیت

زنانه دسترسی یافت. سیمون دوبووار تنها به افشاء "راز" زن اکتفا نکرد، وی همچنین داده‌های جدیدی را مورد استفاده قرار داد که توسط روانشناسی و مردم‌شناسی به وی ارائه شده بودند. حمله‌اش پیشتر به گرایش فلسفی بطور ضمنی مستتر در مکتب تعقلی (Rationalisme) بود که بر اساس آن، "زنان در بین موجودات بشری فقط کسانی می‌توانند باشند که مستبدانه توسط کلمه "زن" مشخص می‌شوند" (۱۳). گرایشی که شدیداً فمینیست‌های لیبرال و مارکسیست‌ها را در زمینه رهائی زنان تحت تاثیر قرار داده بود. دوبووار نشان می‌داد که معنای مجرد موجود بشری، علاوه بر فرق‌های آناتومیکی بین مردان و زنان بر این امر ((نیز)) ثقاب می‌کشد که مفهوم بشری - اشکال سازماندهی اجتماعی موجود، همچنین در احزاب انقلابی، هر چه باشد -، یک مفهوم مردانه است. با نفی کردن تفاوت‌های واقعی بین جنس‌ها، فمینیست‌ها صحنه را برای تئوری مکانیستی و تقلیل‌گرا - که بر اساس آن، زن بودن، فقط عبارت از بدن زن داشتن است -، خالی می‌گذاشتند. از آنجائی که فمینیست‌ها در تغافل از مختصات آناتومیکی‌شان اصرار می‌ورزیدند، ضد فمینیست‌ها فرصت مناسبی برای پیروزی بدست آوردند که "نشان دهند زنان ((مثل)) مردان نیستند" - بنوعی که از این پس برای فمینیست‌ها غیر ممکن بود اثبات کنند که مردان همچون زنان محصول آناتومی و تاریخ خویشند. تقدیر آناتومیکی به اشتباه، از تاریخ حذف می‌شد یا بر عکس - سیمون دوبووار با تعمق بر روی آن چیزی که می‌تواند اجازه دهد که زن را، عملکرد مادگی یا زنیت‌اش را تعریف کرد، یک راه جدید نشان داد: گذار از انفعال به آزادی.

با این وصف، محدودیت‌های "جنس دوم"، محصول دوره آنست. حضور سیمون دوبووار در کتاب، دوردست و غیر شخصی باقی می‌ماند، و تعدادی از ایده‌هایش بصورت مجرد مطرح شده‌اند. بدون حمایت یک جنبش فمینیستی انقلابی سازمان یافته، هر نوع کوشش بمنظور استقرار

پیوندها بین فمینیسم و انقلاب، لزوماً بسیار دشوار و مجرد خواهد بود. به همین ترتیب، انجماد مارکسیسم در دوره استالینی بر کاوش عرصه‌های جدید آگاهی بشری، لگام زده بنا براین، در "جنس دوم" بین آن چیزی که سیمون دوپووار در "نیروی چیزها" (La force des choses) بعنوان "مبارزه خود آگاهی‌ها" ترسیم می‌کند و تحلیل ستم زنان که در ترم‌های مناسبت‌اش با مالکیت مطرح شده‌اند، با يك فضای خالی مواجه می‌شویم. برای او، در آن دوره، امکان‌پذیر نبود که رجعت يك آگاهی فعال و اجتماعی زنان را درك کند (۱۴).

زیر نویس‌های فصل اول

- ۱ - برای جزئیات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به: Lee Comer, The Myth of Motherhood, Spokesman Pamphlet numero 21, Nottingham.
- ۲ - بتی فریدان، Betty Friedan, La femme mystifiée, Denoel/Gonthier, 1973, p.7.
- ۳ - همانجا، صفحه ۱۲.
- ۴ - بتی فریدان، در کتاب قبلاً اشاره شده، صفحه ۱۵۸.
- ۵ - این ایده‌ها وضع‌شان خوب است، متشکرم. برای قانع شدن کافی است که از نو فیلم Easy Rider را ببینید یا کتاب زیر را بخوانید: D'Edmund Leach, Culture and nature or "La Femme Sauvage", The Stevenson Lecture, Bedford College, 1969.
- ۶ - مارگارت مید: Margaret Mead, Writings of Ruth Benedict - An Anthropologist at Work,
- ۷ - همانجا، صفحه ۱۴۶.
- ۸ - مارگارت مید، همانجا، صفحه ۵ - ۱۵۴.

۹ - نقل شده در Betty Friedan, La femme mystifiée, صفحه ۱۶۵.

۱۰ - بتی فریدان، همانجا، صفحات ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱

Juliet Mitchell, "Why Freud?", Shrew, Decembre 1970, p.23,

و:

L'age de femme, Des femmes, 1974.

۱۲ - در مورد این موضوع مراجعه کنید به:

* Norman O.Brown, Life Against Death, Sphere, 1968.

* H.Marcuse, Eros et Civilisation, ed.de Minuit,

* Reimut Reiche, Sexualite et lutte de classe.

* Betty Friedan, La femme mystifiée, ed.Pierre Horay.

* Naomi Xeinstein, Kuche, Kirche: Psychology Constructs the Female, New England Free Press Pamphlet, and Agitprop, London.

* Anne Koedt, Le mythe de l'orgasme vaginal - in Partisans n.54 ed.Maspero pamphlet, and Women's Liberation Workshop, London.

* Eva Figes, Patriarchal Attitudes, Faber&Faber, 1970.

* Shulamith Firestone, La Dialectique du sexe, ed.Stock.

* Germaine Greer, La femme eunuque, ed.J'ai Lu.

* Juliet Michell, L'Age de femme, Des Femmes.

۱۳ - سیمون دوپووار، "جنس دوم"، انتشارات گالیمار، ۱۹۴۹.

Simone De Beauvoir, Le deuxieme sexe, Gallimard, 1949.

۱۴ - نگاه کنید به سیمون دوپووار:

* "Today I've changed - I've really become a feminist", Seven Days, 8 mars 1972,

و:

* Juliet Michell, L'Age de femme, Des Femmes.

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی



استالینسم بمثابه ایدئولوژی سرمایه‌داری دولتی

۲ - در باره ایدئولوژی اقتصادی "شیوه تولید سوسیالیستی"

م - صبا
مترجمان: ا - هرمزی

از : شارل بتلهایم
پرئار شاونس

www.vahdatcommunisti.com

کلید رمز پینش‌های اقتصادی (و اجتماعی) * عصر استالینی، مقوله مالکیت سوسیالیستی است - در واقع، مجموعه سیستم تئوریک موسوم به "اقتصاد سیاسی سوسیالیستی" که طبقه مسلط از سال ۱۹۲۶ تدوین آنرا بعنوان وظیفه خود تلقی می‌کند (طرحی که وانگهی تا قبل از چاپ اول "راهنمای اقتصاد سیاسی" تهیه شده توسط فرهنگستان علوم، در سال ۱۹۵۴، به نتیجه نمی‌رسد)، به این مالکیت سوسیالیستی وابسته است و از آن نشات می‌گیرد (۲۴) -

* در این نوشته پراشتزها و تاکیدها همه جا از متن اصلی، دوبراشتزها از ماست - توضیحات مترجمان که با علامت * مشخص شده در پائین صفحات و توضیحات نویسندگان در پایان مقاله آمده است -

تمیز بین مالکیت دولتی و "مالکیت سوسیالیستی" بمثابة "مالکیت اجتماعی" (یعنی مالکیت جامعه، در نظر گرفته شده بعنوان يك كل)، در سال ۱۹۲۶ - زمانی که الغاء طبقات متنازع اعلام می‌گردد -، بطور واقعی پایان می‌پذیرد و بصورت تدوین شده در می‌آید - در این هنگام، استالین اعلام می‌کند که "مالکیت سوسیالیستی ابزار تولید بمثابة پایه تزلزل ناپذیر جامعه شورائی ما مسجل گردیده است" (۲۵) - در جایی که دولت، مالك است، "طبقه کارگر ما نه تنها از ابزار تولید محروم نیست بلکه برعکس، آنها را - در اشتراك با تمامی خلق - در اختیار دارد" (۲۶) -

با این وجود، از همان سالهای ۱۹۲۰، پیش فرض‌های تئوری مالکیت سوسیالیستی حضور داشته‌اند، که اینهمانی (Identification) بخش دولتی و "بخش سوسیالیستی" (در تقابل با بخش "اقتصاد خصوصی")، تزی بود بطور بسیار عام و گسترده پذیرفته شده (۲۷) -

مفهوم مالکیت سوسیالیستی فقط متکی بر کاملاً معکوس کردن مناسبات حقوقی و مناسبان اقتصادی نیست، بلکه همچنین (و بویژه) ((متکی است)) بر اینهمانی دولت و جامعه - بدینگونه است که راهمئای اقتصاد سیاسی، "مالکیت سوسیالیستی" را "مالکیت اجتماعی وسایل تولید" و این ((عبارت)) آخری را "پایه مناسبات تولیدی در رژیم سوسیالیستی" تعریف می‌کند (۲۸) - درست است که در اینجا مسئله ((فقط)) بر سر يك فریبکاری ساده نیست بلکه ((همچنین بر سر)) تئوریزه کردن ظواهر ساختگی سرمایه‌داری دولتی است، در آنجائی که بنظر می‌رسد هر گونه طبقه استثمارگر بطور واقعی ناپدید شده - در واقع، در اینحالت، مامورین (یا کارمندان) سرمایه، بطور انفرادی، غیر مالکند در صورتی که دولت، تنها مالك (تجربیدی) سرمایه است، طبقه سرمایه‌دار، فقط بطور دسته جمعی، از طریق واسطه دولت، مالك بشمار می‌رود - اما، این واسطگی دقیقاً چیزیست که مناسبات تولید

کاپیتالیستی را مخفی می‌کند؛ پیهوده است تصریح کنیم که ایدئولوژی‌های استالینی، بجای آنکه این توهم را مورد انتقاد قرار دهند، بر عکس، برپائی آنها بصورت يك سیستم، وظیفه خود تلقی کرده‌اند.

بنابراین، "پیروزی نهائی" سوسیالیسم، پایه خود را در تعمیم "مالکیت و سیستم سوسیالیستی" - محصول انقلاب از بالا -، پیدا می‌کند. این بیان (("پیروزی نهائی سوسیالیسم"))، همراه است با دگرگونی حدیث (Discours) رسمی - در آنجائیکه از ورای موضوع (Thème) "دفاع" از مالکیت و سیستم سوسیالیستی، محافظه‌کاری اجتماعی، پیش از پیش، گرایش به مسلط شدن دارد. این موضوع ((موضوع "دفاع از مالکیت و سیستم سوسیالیستی")) - که استالین را به جایی می‌برد تا در سال ۱۹۵۰ تاکید کند که سوسیالیسم، نه بهیچوجه از طریق انقلابها ((بلکه)) فقط از ورای تحولات تدریجی (Evolutions Graduelles) می‌تواند توسعه یابد (۲۹) -، نشانه گذار از دوره ضد انقلاب به دوره تثبیت (نسبی) حاکمیت بورژوازی دولتی را تشکیل می‌دهد. این ((موضوع)) پیوسته است به دیدی عمیقاً حقوقی نسبت به مسائل اجتماعی که از سرمایه‌داری دولتی تراوش می‌کند و به ایدئولوژی استالینی، خصلتی چنین حیرت‌انگیز از "سوسیالیسم حقوق‌دانان" (پنا به اصطلاح انگلس) ارائه می‌دهد؛ این ((موضوع)) همچنین متصل است به گسترش يك سیستم سرکوبگرانه، ((سیستم سرکوبگرانه‌ای)) که برای "حفظ کردن" و "دفاع کردن" از سیستم سوسیالیستی - یعنی میوه انقلاب از بالا -، وضع شده است (۳۰) - بزودی، بیشتر تزه‌های اقتصاد سیاسی سوسیالیستی با دگم مالکیت سوسیالیستی مورد محک قرار می‌گیرد. پیویره - و علی‌رغم روشن بودن قضایا -، تاکید به الغاء سیستم مزدوری (Systeme du Salarariat)، به الغاء سرمایه و استثمار ((نیز)) با همان دگم مالکیت سوسیالیستی مورد محک قرار می‌گرفت)) - بدینگونه تاکید می‌شد:

"در جامعه سوسیالیستی، این زحمتکشان و در راس آنها طبقه کارگرند که حاکمیت را در دست دارند. مالکیت ابزار تولید در اختیار آنهاست. در موسسات سوسیالیستی، نیروی کار، یک کالا نیست، چرا که زحمتکشان، صاحبان ابزار تولید، نمی‌توانند نیروی کارشان را به خودشان بفروشند. بنابراین، در موسسات سوسیالیستی، هرگونه استثمار انسان از انسان، محو شده است" (۲۱).

در اینجا روشنی می‌بینیم که اینهمانی دولت و جامعه "زحمتکشان" و سرپوش گذاری بر مناسبات/ سرمایه (Kapital/Werhaltenis) - چیزی که بطور غیر مستقیم، از طریق صورت مجرد چنین دولتی، دست به عمل می‌زند - کاملاً پایه‌های دگم‌های ستایشگرانه "سوسیالیسم" استالینی را تشکیل می‌دهد، و این آخری می‌تواند ایدئولوژی سرمایه‌داری دولتی توصیف شود.

شایسته است اشاره کنیم که مالکیت سوسیالیستی، بمثابة پایه باصطلاح "شیوه تولید سوسیالیستی"، چیزیست که در تحلیل نهائی، تز وحدت اقتصادی و سیاسی جامعه شوروی، پیمانش‌های همانند سازی (Homogénéisation) اجتماعی، تعریف این جامعه از طریق "خصلت یکپارچه" اش (۲۲) و غیره را پایه‌گذاری می‌کند. در راهتها (ای اقتصاد سیاسی) می‌خوانیم:

"مالکیت خصوصی بر ابزار تولید نمی‌تواند جز این عمل کند که انسانها را از هم جدا سازد، مناسبات غالب و مغلوب و استثمار عده‌ای توسط عده‌ای دیگر را بوجود آورد، تقابل منافع، مبارزه طبقاتی و چشم همچشمی را ایجاد کند؛ در حالی که مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، انسانها را با هم متحد می‌سازد، اشتراك منافع واقعی و همکاری دوستانه را تامین می‌کند" (۲۳).

در جامعه استالینی - و بطور کلی در جوامعی که سرمایه‌داری دولتی در آنها حاکم است -، صورت ظاهری وحدت یا تفوق وحدت بر تفاوت

(مالکیت اجتماعی، دولت، حزب، پیکره اجتماعی Corps Social و غیره) با تمامی قدرت ابراز وجود می‌کند، معهذاً، در همین حال، واقعیت يك لحظه از نشان دادن این امر باز نمی‌ماند که آن ((جامعه)) چندان وحدت یافته نیست، بلکه متنوع، متناقض، سرشار از تقابلات و تعارضات غالباً خشن است؛ ((واقعیت يك لحظه از نشان دادن این امر باز نمی‌ماند)) که تصور (وستایش) وحدت منحصر بفرد، ((واقعیت را)) بنفع يك بخش معین از جامعه، مخفی می‌کند و پروی آن سرپوش می‌گذارد.

دومین مقوله اساسی در ایدئولوژی شوروی، مقوله "اقتصاد با برنامه" است، این ((مقوله)) به‌مراه مالکیت سوسیالیستی، يك سیستم را بنا می‌نهند - بنوعی که مبالغه آمیز نخواهد بود اگر تاکید شود که تعریف سوسیالیسم، به این شرط دو گانه موجود، تقلیل می‌یابد: مالکیت دولتی ("سوسیالیستی") از یکطرف، برنامه ریزی از طرف دیگر - اقتصاد با برنامه در ایدئولوژی استالینی، در تقابل با "رقابت" و "هرج و مرج" تولید کاپیتالیستی قرار می‌گیرد - و این آخری‌ها (("رقابت" و "هرج و مرج")) اساساً تحت اشکال شگفت‌انگیز "گردش" (Circulation) درك می‌شوند (۴۴) -

بطور شماتیک می‌توان دو مرحله در پینش برنامه ریزی در عصر استالینی را از هم تمیز داد - در جریان سالهای ۱۹۲۰ (دوره‌ای که با پیروزی "تلئولوژیست‌ها" * برنامه ریز بر کسانی که بعنوان "ژنه تیست‌ها" مشخص می‌شدند آغاز گردیده)، مطلق کردن برنامه ریزی - مطلق کردنی که پیوسته است به ذهنی گرائی و اراده گرائی بی نهایت - غلبه می‌یابد - در این دوره، بسیار رایج است که

* گیومه از متن اصلی است - محمد علی فروغی در "سیر حکمت در اروپا"، در مقابل Téléologie، برهان علت غائی را قرار داده است - تلئولوژی دکترینی است که جهان را بمثابه سیستم مناسبات بین وسیله و هدف تلقی می‌کند -

برنامه ریزی بمثابه قانون اقتصادی سوسیالیسم، توصیف شود (۲۵).
 این اراده گرائی، از میان نمونه‌های دیگر، در این فرمول بیان می‌شد:
 "هیچ دژ مستحکمی وجود ندارد که بلشویکها نتوانند آنرا فتح کنند".
 این ((اراده گرائی)) منجر می‌شود به تدوین اولین برنامه پنجساله
 باصطلاح "شجاعانه" (و در واقع، غیر منسجم و غیر قابل تحقق)،
 سپس به "تجدید نظرهای در جهت ارتقاء" این برنامه، تجدید
 نظرهای که بر این گرایش داشتند تا هر چه کمتر امکانات واقعی را
 مورد توجه قرار دهند - چیزی که این اجبار را بوجود می‌آورد تا با
 توسل به یک سیستم توزیع اداری ابزار تولید، اقتصاد بطور روزمره
 "اداره" شود - با این وجود، "اراده گرائی" حاکم بر "برنامه ریزی"،
 در نهایت، پوششی بیش نیست تا از ورای آن، قوانین انباشت و
 گرایش به مازاد تولید سرمایه - پیوسته به شیوه تولید سرمایه‌داری -
 دست بکار شوند.

در طی سالهای ۱۹۲۰، فتی‌شیسم دولت، اراده گرائی و گرایش به مازاد
 تولید سرمایه، ابعادی استثنائی بخود می‌گیرند، چرا که در شرایط یک
 مبارزه طبقاتی تشدید یافته بر اثر مصادره دسته جمعی روستائیان،
 گسترش می‌یابند.

در این ایام، قوانین انباشت سرمایه - که وجودشان هر چه بیشتر
 انکار می‌گردد و عملشان با روند ضد انقلابی جاری هر چه بیشتر
 ترکیب می‌شود -، پنحوی کورتر عمل می‌کنند - این امر منجر می‌شود به
 صعود مداوم معیارهای کار، به تشدید کار و به نزول دستمزدهای واقعی -
 حدیث رسمی چاره‌ای جز این ندارد که این واقعیت‌های اقتصادی و
 اجتماعی را - که با تصویرهای ایدئولوژیکی غالب، در تناقض‌اند -،
 انکار کند - این حدیث همچنین تاکید می‌کند که سطح زندگی توده‌ها بالا
 رفته است - تناقض بین حدیث و واقعیت، نتیجه‌ای جز این بدست
 نمی‌دهد که اراده گرائی و توهمات مربوط به "مهار" توسعه اقتصادی،
 تقویت گردد.

فتیشیسم دولت و اراده‌گرایی، اجزای اساسی ایدئولوژی استالینی را تشکیل می‌دهند. معذا، وقتی که شرایط مبارزات طبقاتی تغییر می‌یابند، این اجزاء از ایفاء همان نقش آغاز سالهای ۱۹۳۰، دست می‌کشند. وقتی که مصادره وسیع روستائیان خاتمه می‌یابد، گرایش به فوق انباشت، با خموشی کمتری انجام می‌گیرد. در این هنگام، "برنامه ریزی"، "واقع بینانه" تر می‌شود و صور (Figures) جدید ایدئولوژیک، خصوصا صور "قوانین اقتصادی سوسیالیسم"، جلوی صحنه را اشغال می‌کنند. با اینهمه، اراده‌گرایی ناپدید نمی‌شود، اشکال جدیدی بخود می‌گیرد.

از حوالی سال ۱۹۴۲، با انتقاد از نفی پیشین عینیت قوانین اقتصادی در سوسیالیسم، یک چرخش مهم در تئوری ((برنامه ریزی اقتصادی)) شوروی نمایانگر می‌شود. در آغاز سالهای ۱۹۵۰، برنامه ریزی بیشتر بعنوان یک فعالیت آگاهانه دولت تعریف می‌گردد که عملکردش مبتنی است بر اجراء یک قانون عینی: "قانون توسعه هماهنگ (متناسب با) اقتصاد ملی". این تفکیک - از طریق "خطاها" و "نارسائی‌ها"ی برنامه ریزی -، توجیه کردن "عدم انطباق‌ها"ی تأیید شده در زندگی مشخص بین "امکان" یک توسعه هماهنگ و واقعیت را نشانه می‌گیرد (۲۶). ولی تبدیل برنامه ریزی به واسطه ساده کم و بیش ممکن الحصول "مقررات" یا "توقعات" یک قانون (خیالی) لازم، چیزی نیست جز انتقال صفات خفیه اختصاص داده شده به دولت در دوره اراده‌گرایی، به "شیوه تولید سوسیالیستی". خصلت اساسا ذهنی "قانون اقتصادی" مفروض، چه مستقیما مربوط به برنامه ریزی باشد چه ((مربوط به)) قانون توسعه هماهنگ، در هر دو حالت مشابه است. در اینجا متذکر شویم: چنین بنظر می‌رسد که فعالیت برنامه ریزانه دولت بطور عام (یا تراستها، انحصارات) در سرمایه‌داری، فی نفسه، امکان (بلکه واقعیت) "کنترل" توسعه اقتصادی و "مهار اجتماعی" شرایط تولید را ایجاد می‌کند. در اینجا، پایه پینش‌های "سرمایه‌داری سازمان یافته" را

در اختیار داریم: اما، اقتصاد سیاسی سوسیالیستی، به شیوه خاص خود، این توهم را تئوریزه می‌کند - درست است مضافاً زمانی که مالکیت دولتی بر سرمایه غلبه یابد ((این توهم: "اقتصاد سیاسی سوسیالیستی" یا بینش‌های سرمایه‌داری سازمان یافته)) به نهایت خود سوق داده می‌شود - بطور صوری، کنترل استفاده از ابزار تولید و ارزش اضافی توسط ماموران سرمایه دولتی، از ورای "برنامه ریزی اقتصادی" اعمال می‌شود، که این خود وابسته است به "تصمیمات حزب" - تصمیماتی که خود "بنام طبقه کارگر" اتخاذ می‌گردند - در عالم واقع، کنترل بورژوازی دولتی بر استفاده از ابزار تولید و ارزش اضافی، از راه‌های کاملاً متفاوتی می‌گذرد و بهیچوجه به "مهار" توسعه نیروهای مولده منتهی نمی‌شود - این امر مانع از آن نیست که جایگاه اشغال شده توسط برنامه ریزی در فعالیت حزب و دولت، ناگهان، صورت خیالی "مهار" توسعه اقتصادی، با واسطگی برنامه دولتی، را ظاهر سازد -

این صورت (Figure)، خیالی است، زیرا که شرایط واقعی تولید (که بر پایه مناسبات مزدگیری و مناسبات کالائی توسعه می‌یابند، چیزی که آن ((صورت)) را به متابعت از تناقضات سرمایه‌داری و توقعات ارزش یابی سرمایه در می‌آورد)، بهیچوجه چنان مهاری را اجازه نمی‌دهند - بعلاوه، حرکت (Mouvement) اقتصادی واقعی، با "اطاعت کردن" از "برنامه‌ها" بسیار فاصله دارد، تولید و توزیع بهیچوجه "تحت تسلط" آن ((برنامه)) ها نیستند - در عالم واقع، فعالیت‌های مراکز مختلف تولیدی، هر یک بشیوه‌ای اساساً مستقل از دیگری توسعه می‌یابند - دقیقاً، این استقلال تولیدهای مختلف، در ترکیب با جدائی تولید کنندگان مستقیم از ابزار تولید آنهاست که باز تولید مناسبات کالائی و کاپیتالیستی را تامین می‌کند - ایدئولوژی استالینی، پذیرش این توهم را -: که وجود برنامه‌های اقتصادی و مالکیت دولتی برای از بین بردن مناسبات کالائی و برای جایگزینی آنها توسط "مناسبات اقتصادی برنامه ریزی شده" کافی است - اشکار می‌کند - معهذاً، این توهم

برای سلطه بورژوازی دولتی لازمست، چرا که تصویر(یا تصور
 (Répresentation) يك اقتصاد گوش به فرمان برنامه ریزی، جزئی
 از ایدئولوژی "شیوه تولید سوسیالیستی" بشمار می‌رود. این ((تصویر
 یا تصور)) به طبقه رهبری کننده اجازه می‌دهد که بنام "دفاع از
 سوسیالیسم" از امتیازات خود دفاع کند.
 مقاله/ برنامه (L'article/Programme) در زمینه آموزش اقتصاد
 سیاسی، چاپ شده در ۱۹۴۳ - و عموماً منسوب به اقتصاددان لئونتیف
 Leontiev (۲۷) -، متنی است دارای اهمیتی عمده، که گذار از دوره
 اساساً اراده‌گرایانه به دوره‌ای با تسلط چپری‌گری (Déterministe)
 را مشخص می‌کند (۲۸). دهه بعدی به تدوین سیستم "قوانین اقتصادی"
 سوسیالیسم اختصاص می‌یابد که در راهنما (ی اقتصاد سیاسی) (۱۹۵۴)
 بعنوان قلب (Coeur) تئوری "شیوه تولید سوسیالیستی" معرفی خواهد
 شد، لحظه قوی این پروسه، دخالت استالین (با "مسائل اقتصادی
 سوسیالیسم در اتحاد شوروی" خود) در ۱۹۵۲ است که به مواضع متناقض
 ظاهر شده در مباحثات اقتصاددانان خاتمه خواهد داد.
 در این ایام، در بطن صورت بندی ایدئولوژیک استالینی، با نوعی
 اتساع* و تعمیر الگوی مکانیستی و چپری‌گری "ماتریالیسم تاریخی"

* اتساع را در مقابل Extension قرار داده‌ایم که در اینجا، بمعنای
 گسترش پذیری مفهومی يك امر مشخص است. دکتر جعفر سجادی در
 فرهنگ معارف اسلامی خود (جلد اول، ص ۵۰) به نقل از "ابدع
 البدایع" تعریفی از اتساع بدست می‌دهد که بنوعی با مفهوم
 Extension، در این جا، نزدیک است:

"اتساع (اصطلاح بدیعی است) و آن باشد که گوینده سخنی
 گوید منظوم یا منثور که باب تاویل آن را وسعتی باشد و
 معانی جدیدی در آن راه یابد که هر يك مناسب ((مقصود وی))
 باشد"

- تدوین یافته در جریان سالهای ۱۹۲۰ و توصیه شده در متن ۱۹۲۸ استالین (۲۹) - به ((الگوی)) "شیوه تولید سوسیالیستی" مواجه ایم. در واقع، اولین دوره ایدئولوژی استالینی از طریق اختلافات شدید بین تئوری مشخصا تکامل گرایانه (Evolutioniste) تاریخی - در آنجائی که بیانگر میراث تئوری نیروهای مولده انترناسیونال دوم از يك سو و پینشی از سیستم "سوسیالیستی" فوق العاده اراده گرایانه از سوی دیگر است، در آنجائی که لحظه فعالیت آگاهانه (حتی خشونت "از بالا") تسلط می یابد - و نقش تعیین کننده روبنای حقوقی، سیاسی و ایدئولوژیکی در مقابل اقتصاد - در ((اقتصادی)) که دولت پرشامه ریز می کوشد بصورت مضمون خلاق و آزاد تکامل اجتماعی در آید -، قابل تشخیص است (۴۰) - این اختلاف را - که منتج از آن شرایط تاریخی و اجتماعی است که پورژوازی دولتی از بطن آنها "انقلاب از بالا"ی خود را به سرانجام می رساند - ایدئولوژیهای استالینی از زمانی می کوشند مستحیل کنند که معلوم می شود این سلطه طبقاتی بنحو برگشت ناپذیری کسب شده است: بعد از جنگ ((جهانی دوم)) (۴۱) - همانطوریکه تاریخ، در مارکسیسم استالینی، به عمل قوانین ابدی (قانون توسعه نیروهای مولده، قانون ارتباط ضروری مناسبات تولیدی با خصلت (Caractère) نیروهای مولده و غیره) تقلیل می یابد، "شیوه تولید سوسیالیستی" تثبیت شده نیز بزودی مشاهده می کند که تعدادی قوانین "عینی"، قائم به "ذات" خود، به آن نسبت داده می شود - که از آنجا، تکامل تاریخی بزودی می رود تا تجسم تدریجی در واقع (dans le réel) را باصطلاح نمایندگی کند - ولی باید تاکید کرد که با اینهمه، امتزاج اراده گرائی و جبری گری در ایدئولوژی شوروی از بین نرفته است؛ در حقیقت، این ((امتزاج)) - در حالتی، که علی رغم همه چیز، شیوه تولید سوسیالیستی همچنان از طریق روبنا (مالکیت سوسیالیستی و دولت سوسیالیستی) تعریف می شود -، تقلیل ناپذیر است: بنابراین، ادغام آن ((امتزاج یا معجون)) در

انگاره‌ای * اساسا چبری‌گرا و اکونومیستی، سرچشمه تناقض‌های پایان ناپذیر بشمار می‌رود.

از همان سالهای ۱۹۲۰، ظهور صورت ایدئولوژیکی "انباشت اولیه سوسیالیستی" را مشاهده می‌کنیم. ((این امر)) بطور رسمی توسط حزب طرد می‌شود ((ولی)) بشکل جدیدی از نو ظاهر می‌گردد: ((بشکل)) خراج ** که استالین در سال ۱۹۲۸ اعلام می‌کند که باید به روستائیان تحمیل شود (۴۲) - این صورت ((ایدئولوژیکی))، نقش گذرا ایفاء می‌کند. بعنوان توجیهی برای کلکتیویزه کردن اجباری و

* در مقابل Schéma (وام گرفته شده از باقر پرهام در ترجمه کتاب "مبانی جامعه شناسی" اثر هانری مندراس و ژرژ گورویچ - محمد علی فروغی در "سیر حکمت در اروپا" و یحیی مهدوی در ترجمه کتاب "فلسفه عمومی یا مابعد الطبیعه" اثر پل فولکیه، در مقابل این واژه، به ترتیب، معادل‌های "تصویر" و "شاکله" را قرار داده‌اند.

** تاکید از متن اصلی است. خراج را در مقابل Tribut قرار داده‌ایم. این واژه در زبان‌های اروپائی و معادل آن در زبان فارسی، از اصطلاحات دوره ماقبل سرمایه‌داری است که در سوسیالیسم استالینی از نو ظاهر می‌شود. فرهنگ "روپر"، زمان راه یافتن این واژه از لاتن به زبان فرانسه را قرنهای چهارده و پانزده میلادی می‌داند و اضافه می‌کند که در ولایات از قرن دوازدهم بکار می‌رفته است. از جمله معانی آن در زبان فرانسه (و نیز در زبان فارسی) پرداخت سهمیه‌ای است از طرف مغلوب به غالب، دولت شکست خورده به دولت فاتح، دهقان به ارباب فئودال و به پادشاه.

در باره ریشه لغوی واژه Tribut در زبان لاتن، افسانه‌های جالبی وجود دارد که جای پرداختن به آنها در اینجا نیست. فقط اشاره کنیم که می‌نوس Minos، پادشاه کونوسوس Cnossos (قرنهای ۱۶ و ۱۵ قبل از میلاد) که بعنوان "متمدن کننده کرتی‌ها (Critois)"، "پادشاهی عادل"، "قانونگذاری عاقل" معروف بود، برای انتقام از قتل پسرش، به آتنی‌ها خراجی را تحمیل کرد که بر اساس آن هر آتنی می‌بایست هر سال - و به روایتی کمتر افسانه‌ای هر ۹ سال یک بار -، هفت پسر و دختر را تحویل دهد تا توسط می‌نوتور یا می‌نوتورس (Minotauros) یا Minotaur) - دیوی با سر انسان و بدن گاو سر - دریده شوند و مورد تناول قرار گیرند.

برای برداشتهای وسیع و انبوه از تولید کشاورزی، بکار می‌رود. در اواخر سالهای ۱۹۲۰، ناگهان شاهد تزی خواهیم بود بنام ضرورت تقدم توسعه صنایع سنگین و حوزه اول اقتصاد (که ابزار تولید را تولید می‌کند). این تزی عملاً توسط حزب، هنگام پلنوم ۱۹۲۸، پذیرفته می‌شود. متعاقباً این ((تزی)) "تئوریزه" می‌گردد و حتی به لنین نسبت داده خواهد شد (با "فراموش کردن" این امر که بنظر لنین، این نوع توسعه، یکی از قوانین کاپیتالیستی بشمار می‌رود). این تزی، تحت یک شکل دگماتیک، یکی از قوانین انباشت کاپیتالیستی را بیان می‌کند. این ((تزی)) در جریان سالهای ۱۹۲۰، و همزمان با شعار "آهنگها * در باره همه چیز تصمیم می‌گیرند" با خشونت ویژه‌ای مورد تأیید قرار می‌گیرد.

بنابراین، این جنبه از ایدئولوژی استالینی بر اثر نیازهای بازتولید سرمایه، شکل گرفته است. این نیازها، بطور تخیلی به نیازهای "بنای سوسیالیسم" و سپس به ((نیازهای)) توسعه آن تبدیل می‌شوند و بصورت سلاح ایدئولوژیک علیه طبقه کارگر در می‌آیند. بنام این نیازها، بورژوازی دولتی موانعی را مورد حمله قرار می‌دهد که در مقابل فوق استثمار زحمتکشان قرار داشتند. سندیکا به نقش ابزار "تحقق برنامه‌ها" و "مبارزه برای تولید" تقلیل می‌یابد، آهنگها (Rythmes) ی کار، پیش از پیش بالا، به زحمتکشان تحمیل می‌شوند، توسل به "محركهای مادی" دامنه بی سابقه‌ای می‌یابد و سرکوب وسیع علیه کمانی اعمال می‌شود که با چنین توسعه‌هایی به مخالفت برمی‌خیزند.

باصطلاح "قوانین اقتصادی سوسیالیسم"، با سیستماتیزه شدن نسبی، بعنوان "اقتصاد سیاسی سوسیالیسم" معرفی می‌شود، این ((سیستماتیزه شدن نسبی)) کاری جز این نمی‌کند که نیازهای بازتولید گسترده

* آهنگ در مقابل Rythme ، مانند آهنگ کار، آهنگ توسعه، آهنگ رشد و غیره.

سرمایه را، در شرایط سرمایه‌داری دولتی - تحت آشکالی که این نیازها بنحوی بلافاصله خودنمایی می‌کنند -، بنمایش بگذارد - در نتیجه، این ((اشکال)) از حرکت واقعی (که جز از طریق اشتقاد از اشکال نمی‌تواند درک شود) و تناقضاتش غافل می‌مانند و از همینجاست توهمات مداوم در پاره خصلت "هماهنگ" تکامل نیروهای مولده - همچنین احترام به این قوانین، بهیچوجه امکان آنرا در اختیار پورژوازی دولتی قرار نمی‌دهد که از توسعه بحراشها و از تناقضات شیوه تولید کاپیتالیستی - که وانگهی در شرایط تولید سرمایه‌داری دولتی، اشکال ویژه‌ای بخود می‌گیرند و ((حتی)) می‌توانند شکل معکوس خود را به نمایش بگذارند -، جلوگیری بعمل آورد - بدینگونه، مازاد تولید سرمایه‌داری بجای اینکه به بحران مازاد تولید عمومی منجر شود، می‌تواند به یک قحطی تعبیم یافته منتهی گردد -

سرانجام، سیستم کلاسیک اقتصاد سیاسی سوسیالیسم ((یعنی سیستم)) راهنما ((ی اقتصادی سیاسی))، حاوی یک مقدار "قوانین اقتصادی" است که در عالم واقع، خصلت و عملکردشان با هم متفاوتند - هر چند که این قوانین بعنوان "قوانین اقتصادی عینی" تلقی گردند - بدینگونه می‌توان قوانین ایده‌ال شیوه تولید سوسیالیستی - نظیر "قوانین اساسی سوسیالیسم" (۴۳) یا "قانون توسعه هماهنگ (نسبی) اقتصاد ملی" - را مشخص کرد؛ اینها، در واقع، اگر به تعریف تئوریک شان توجه کنیم، قوانینی صرفا پندار بافانه‌اند - این قوانین بمشابه اصول مسلم ((در "شیوه تولید سوسیالیستی")) راه یافته‌اند، در حالی که بر توهمات خاص سرمایه‌داری دولتی تکیه دارند (یعنی بر این ایده که مالکیت عمومی دولت و برنامه ریزی، بخودی خود قادرند نیازهای "جامعه" - ((جامعه‌ای)) که بعنوان یک کل تلقی می‌شود - و ((نیازهای)) توسعه هماهنگ را برآورده کنند) - برنامه دولتی در اینجا خود را بعنوان واسطه برای تحقق موثر این "قوانین" معرفی می‌کند -

از طرف دیگر، ما با قوانین واقعی "شیوه تولید سوسیالیستی" مواجه‌ایم: در واقع، مسئله در اینجا (به گونه‌ای که اقتصاد سیاسی شوروی درک می‌کند)، بر سر قوانین تولید کاپیتالیستی است که بصورت قوانین اقتصادی سوسیالیسم تغییر شکل می‌یابند. ((این)) جابجائی می‌تواند مستقیم باشد (قانون انباشت سوسیالیستی، قانون اولویت توسعه حوزه ۱ نسبت به حوزه ۲، قانون رشد لزوماً برتر و غیره) یا غیر مستقیم: در این حالت ((اخیر)) است که توهم مناسبت (Rapport) کاپیتالیستی - که بعنوان قانون شیوه تولید سوسیالیستی اعلام شده -، شکل حیرت آوری بخود می‌گیرد، بطوریکه "قانون توزیع بر اساس کار" جز تئوریزه کردن یک تصویر (Répresentation) ساختگی - ایجاد شده توسط سرمایه‌داری - از دست‌مزد بعنوان "قیمت کار" (Prix du Travail - Price Of Labour) ، چیز دیگری نیست.

سرانجام باید به قوانین کالائی، اساساً به قانون ارزش اشاره کرد. این ((قانون)) آخری، بعنوان یک قانون موثر ولی محدود (حتی تبدیل یافته) بر اثر شرایط "سوسیالیستی" ارزیابی شده است. در حقیقت، این ((قانون ارزش)) متحمل یک دگرگونی بنیادی می‌گردد چونکه - ابتدا بیانشگر این مسئله (همانطوریکه مارکس نشان داده) نیست که مناسبات اجتماعی از مهار تولید کنندگان می‌گریزند - در اقتصاد سیاسی سوسیالیسم، بصورت ابزار "بکار گرفته شده" توسط دولت برای برنامه ریزی و "کنترل" تولید اجتماعی در می‌آید.

وقتی که ایدئولوژی‌های استالینی به وجود عینی این قوانین اقتصادی گوناگون و در همین حال به ضرورت انطباق خود با آنها و به "کاربرد" عاقلانه‌شان تاکید می‌گذارند، در واقع، آش شلم شورپائی تهیه می‌کنند که پی بردن به هدف شان کار دشواری نیست. سیستم قوانین اقتصادی سوسیالیسم، پی تردید قلمروئی است که در آن، بهتر از هر جای دیگر، عملکردهای گوناگون ایدئولوژی استالینی ظاهر می‌گردد:

سرپوش گذاشتن بر - و در همین حال، برسمیت شناختن - واقعیت‌های مشخص اجتماعی، تئوریزه کردن ظواهر واقعی که با باطن مناسبات اجتماعی در تناقض قرار می‌گیرند، پراکندن مدح و ستایش از وضعیت موجود و در همین حال، ((پراکندن)) حدیثی (Un Discours) که "پراتیک" را نشانه می‌گیرد و غیره -

آنچه به تولید کالائی و به طبیعت مقولات اقتصادی مربوط می‌شود، همچنان بطور شماتیک، دو مرحله قابل تشخیص اند - در جریان سالهای ۱۹۳۰، بدفعات بسیار تائید گردیده است که مقولات کالائی و سرمایه‌داری، نابود شده‌اند یا، بدلائل تکنیکی، فقط شکل ساده‌ای از آن باقی مانده است؛ وجود باز تولید کالائی و ((وجود)) قانون ارزش، در آن ایام، عموماً نفی می‌شد -

در آغاز اولین برنامه پنجساله - در زمانی که انباشت اولیه به نهایت گستردگی خود می‌رسد -، نفی وجود واقعی مناسبات پولی به این امر منتهی می‌گردد که هرگونه مفهوم تورم - که گسترش می‌یافت -، طرد شود - وقتی که این دوره سپری می‌شود، قضایا تغییر می‌یابند - از سال ۱۹۳۳ - ۱۹۳۲، وجود پول - هر چند بصورت "شکل ساده"، که می‌باید نتایج عملی مهمی را به‌مراه بیاورد -، پذیرفته می‌شود - از این پس، استالین و مسئولان اقتصاد، بروی "توقعات" حساب پولی (Calcul Monétaire) و نیز بروی ((توقعات)) سود آوری (Rentabilité) تاکید می‌گذارند - این معکوس شدن حدیث، محصول تناقضات عینی است که تعمیق‌شان اجازه نمی‌دهد تا الزامات ارزش یابی سرمایه، الی غیر النهایه، انکار گردد - معذا، در سالهای ۱۹۳۰، تائید این توقعات عملی، ترجمان خود را در عرصه پراتیک پیدا نمی‌کند -

در سال ۱۹۴۳ است که يك تغییر تئوریک مهم پدیدار می‌شود (مقاله/برنامه قبل از اشاره شده، پابرجائی قانون ارزش در سوسیالیسم را تائید می‌کند)؛ معذا، تزهای رسمی مربوط به مقولات اقتصادی بطور واقعی تغییر نخواهند کرد بلکه بیشتر تدقیق خواهند شد و بصورت

ظریف‌تری تدوین خواهند یافت - مولفان آن مقاله، بین تولید کالائی و تولید کاپیتالیستی تفکیکی بنیادین (Radical) قائل می‌شود؛ و علی‌رغم تأیید بر این امر که، کار واحدهای تولید (Entreprises) سوسیالیستی دارای خصیصه‌ای مستقیماً اجتماعی است، در صد این بر می‌آیند که پایه ((تئوریک)) داشتنِ ضرورت کالا و ((ضرورت)) قانون ارزش - بر اساس وجود "تفاوت‌ها در کار" و بر اساس نیازهای عملی حسابداری (Comptabilité) - را نشان می‌دهند - این تئز، پس از مسائل اقتصادی ((سوسیالیسم در ا - ج - ش - س، اثر)) استالین، رها خواهد شد تا در اواخر سالهای ۱۹۵۰، در نزد پاره‌ای از اقتصاددانان ((شوروی)) از نو ظاهر گردد -

از نظر استالین، پابرجائی تولید کالائی و قانون ارزش در "سوسیالیسم" بر یک پایه حقوقی استوار است: وجود دو شکل از مالکیت سوسیالیستی - مقولات کالائی (کالا، ارزش، پول) در مناسبات بین دولت و کلخوزها یا در سطح محصولات صنعتی، مفروض به واقعی (Effectives) بودن آنهایند (در اینجا نیز، تحلیل مارکس را دگرگون شده می‌یابیم، چرا که کار نه - بمفهوم اقتصادی ((آن)) - خصوصی ((بلکه)) بلافاصله اجتماعی فرض شده است)؛ بر عکس، این مقولات ((کالائی))، در داخل بخش دولتی، مشاهده می‌کنند که به آنها خصلتی داده می‌شود که از اجزاء متشکله یک "شکل قدیم"، ضروری بدلائل تکنیکی (حسابداری و غیره) است، ((شکلی)) که با یک "محتوای نوین" - سوسیالیستی -، متعین (Déterminé) توسط وجود مالکیت سوسیالیستی، در انطباق است - بدینگونه است که استالین اعلام می‌کند:

"در قلمرو تجارت خارجی، ابزار تولید ساخته شده توسط واحدهای تولیدی ما، مختصات کالائی خود - چه از نظر شکل، چه از نظر محتوی - را حفظ می‌کنند، در حالیکه در مبادلات اقتصادی در داخل کشور، ابزار تولید، مختصات کالائی خود را

از دست می‌دهند، از کالا بودن دست می‌کشند، از حیثه عملکرد قانون ارزش خارج می‌گردند و چیزی جز ظواهر خارجی کالا (حسابداری و غیره) را حفظ نمی‌کنند (۴۴).

اقتصاد سیاسی سوسیالیسم، در اینجا خود را بشکل اقتصاد مبتذل (Vulgaire) جلوه‌گر می‌سازد - بدیع بودن این (("اقتصاد سیاسی سوسیالیسم")) دو گانه است: از يك سو، ظواهری که بر پایه آنها بنا می‌شود، ظواهر سرمایه‌داری دولتی‌اند و از سوی دیگر، خود را به تئوری فتیسیسم مارکسی منسوب می‌دارد - در حالی که عملکرد افتقادی آن ((تئوری)) را وقیحانه به عملکردی ستایش‌گراانه تبدیل می‌کند - این تبدیل، بعنوان پیش فرض، دگم "مالکیت سوسیالیستی" را در اختیار دارد - این آخری (("مالکیت سوسیالیستی")) همچنین بعنوان توجیه نفی هستی مقولات اقتصادی یعنی مناسبات تولیدی سرمایه‌داری نظیر ارزش اضافی، سرمایه و غیره بکار می‌رود - يك استثناء بر این نفی: دستمزد، بعنوان شکلی ارزیابی می‌شود که هر کس "بر اساس کارش" در یافت می‌کند (و نه ابتدا بر اساس قیمت نیروی کارش)، ولی این "دستمزد سوسیالیستی"، اگر حرف ایدئوک‌های استالینی را باور کنیم، از این بابت بدیع است که بر پایه امحاء سیستم مزدوری (Salarariat) بنا شده است...

بطور کلی، مقولات اقتصادی در تئوری استالینی گرایش بر این دارند که يك انتقال محل بنیادی را متحمل شوند: از اشکال اجتماعی تولید - بیان مناسبات تولیدی معین - بصورت اشکال تکنیکی، "بکار گرفته شده" یا "کنترل شده" توسط دولت/جامعه - موضوع برنامه ریز (Sujet Planificateur) - در اداره تولید اجتماعی‌اش در آیند - مولفان راهنما ((ی اقتصاد سیاسی)) می‌نویسند:

"اشکال پرونی مقولات ارزش، يك محتوای اجتماعی متفاوت - حتی در اصل (Principe) خود - را پنهان

می‌دارند؛ مقصد این مقولات بطور بنیادی تغییر کرده است؛ پول، تجارت، اعتبار در اینجا از ابزار بنای سوسیالیسم بشمار می‌روند" (۴۵) -

بصورت شیئی در آمدنِ مناسبات تولیدی - بطور عام، متصل به تولید کالائی و سرمایه‌داری -، اما در سرمایه‌داری دولتی به نهایت خود سوق داده می‌شود، همچون کُنه بلاواسطه ایدئولوژی اقتصادی استالینی بکار می‌رود: بنا به این بینش، سوسیالیسم بمثابة سوسیالیسم دولتی درک می‌شود، بصورت سرمایه‌داری سازمان یافته در می‌آید -

يك چنین صورت بندی ایدئولوژیک (که خطوط اساسی آن در ایدئولوژی رسمی بعدی به حیات خود ادامه خواهند داد)، بنوعی شکل خاتمه یافته (Forme Achevée) آن تکنولوژی اجتماعی را تشکیل می‌دهد که بسیاری از تئوریسین‌های سالهای ۱۹۲۰ - در ردیف اول پوخارین و پرئوبراژنسکی (Preobrajensky) - در صد بودند آنرا بصورت علم آینده "اقتصاد سازمان یافته" - "جامعه/کارخانه" خیالی در آورند (۴۶) - ولی در اقتصاد سیاسی سوسیالیسم استالینی، این "تکنولوژی اجتماعی" چیزی نیست جز اقتصاد مبتذل سرمایه‌داری دولتی با ((استفاده از)) واژه‌های مارکسیستی -

* * *

در زبانی متأثر از شرایط تاریخی انقلاب روسیه و ضد انقلاب استالینی است (چیزی که شکل "مارکسیستی" و "لنینیستی" اش را توضیح می‌دهد) که ایدئولوژی خاص استالینیسم انعکاس می‌یابد؛ در همین حال، بروی مناسبات اجتماعی - بهنگام تحمیل شدن مالکیت عمومی دولت بر

سرمایه -، بدانگونه که مستقر می‌شوند و تجدید تولید می‌کنند، سرپوش می‌گذارد - از يك سو، می‌بینیم که توهمات مربوط به شیوه تولید سرمایه‌داری - فتی‌شیم کالا، پول، سرمایه - تا حد يك قدرت جدید ارتقاء داده می‌شوند و در همین حال، ((آن توهمات)) در فتی‌شیم دولت ادغام می‌گردند و به اطاعت ((فتی‌شیم اخیر)) در آورده می‌شوند. از همین جاست استتار تضادگونه توهم سیاسی (که بنا بر آن، این دولت است که جامعه را متحد می‌کند) و ((توهم)) حقوقی (که ترعیب می‌کند تا قوانین اجتماعی، اقتصادی و غیره بر اساس آن الگوی حقوقی مورد توجه قرار گیرند که توسط موضوع (Sujet) ((یعنی)) دولت/جامعه صاحب اختیار (Souverain) ارائه شده‌اند) و فتی‌شیم سرمایه (در آنجائی که این ((سرمایه)) بعنوان عامل آگاه و فعال، ((بعنوان عامل)) مجسم (Personnifié) تکامل اجتماعی، بمشابه حامل تمامی نیروهای مولده موجود و بالقوه در رابطه با کار، ظاهر می‌شود) - ولی، از سوی دیگر*، سرمایه‌داری دولتی يك دگرگونی بنیادی در پاره‌ای از اشکال تصویر (Représentation) تولید می‌کند، بنحوی که در نهایت، بنظر می‌رسد این خود سرمایه‌داری است که ((گویا)) لغو شده است - در واقع، خودمختاری متقابل (L'autonomisation Réciproque - Reciprocal Autonomisation) مناسبات تولیدی مختلف، اشکال متفاوت عملکردی

* برای دنبال کردن و درک این بخش کم و بیش دشوار مقاله باید به چند عبارت قبل برگشت (به عبارتی که با "از يك سو" شروع می‌شود و مفهوم آن در طی چند عبارت تکمیل می‌گردد) و در اینجا (عبارتی که با "از سوی دیگر" آغاز می‌شود)، بحث مغایر آن عنوان می‌گردد: در آیدئولوژی استالینی، از يك سو، توهمات مربوط به شیوه تولید سرمایه‌داری - فتی‌شیم کالا، پول، سرمایه -، تا حد يك قدرت جدید ارتقاء داده می‌شوند و در فتی‌شیم دولت ادغام می‌گردند - و از سوی دیگر، چنین جلوه‌گر می‌شود که گویا نظام سرمایه‌داری در کلیت‌اش و در تمامی ابعاد و اشکال آن لغو شده است -

سرمایه یا اشکال متفاوت ارزش اضافی، (سود، اجاره مالکانه، بهره) ناپدید می‌شوند. در این هنگام، به شیوه‌ای بسیار مستقیم، چهره وحدت سرمایه اجتماعی، سرمایه عمومی، خود را به شکل مالکیت دولتی تحمیل می‌کند، ولی این "وحدت" نه آنچنان که هست بلکه بصورت معکوس آن معرفی می‌شود: بمثابه وحدت بازیافته جامعه با خویشترن خویش.

ایدئولوژی استالینی، تراویده از پورژوازی دولتی، از ورای انقلاب از بالا، کلکتیویزاسیون اجباری، استثمار وحشیانه میلیونها زحمتکش و سرکوب دسته جمعی، به تحمیل حاکمیت خود می‌پردازد که کاپوس آن بر قرن بیستم سنگینی می‌کند. باری، این ایدئولوژی، به شیوه خود، بیانگر **ظواهر واقعی** (Apparences Réelles) سرمایه داری دولتی است. از همین جاست که، پی تردید، یک بخش از نیروی خود، تاثیر خود و بقای نسبی خود - تحت اشکال کم و بیش تحول یافته در اتحاد شوروی همچون در جهان معاصر - را استخراج می‌کند.

توضیحات:

۲۴ - اصل پنجم قانون اساسی ۱۹۳۶ دقیقاً مشخص می‌کند که "مالکیت سوسیالیستی" دو شکل را در بر می‌گیرد: "شکل مالکیت دولتی (دارائی تمام خلق)" و "شکل مالکیت تعاونی - کلخوزی" (مراجعه کنید به ژردزولر، "چهار قانون اساسی" قبلا (در زیرنویس شماره ۱۲، ص ۲۸۹، "اندیشه رهائی" شماره ۵)) اشاره شده، ص ۵۱.

۲۵ - در زمینه طرح قانون اساسی م. ل ((بطوریکه در زیرنویس شماره ۳، ص ۲۸۷، "اندیشه رهائی" شماره ۵، توضیح داده شده، منظور از م. ل نوشته‌ای از استالین است بنام "مسائل لنینیسیم"))، ص ۷۵۲.

۲۶ - همانجا، ص ۷۵۲.

۲۷ - این تز در ایدئولوژی کمونیسم جنگی حضور داشت (رجوع کنید به ن. بوخارین، اقتصاد دوره گذار، ۱۹۲۰، EDI، ۱۹۷۶)، در دوره

بسیار رایج بود (رجوع کنید مثلا به آن پرتو پراژینسکی E.Preobrajensky که اثر اساسی او بر پایه آن ((تزر)) بنا شده است) - در نیمه دوم سالهای ۱۹۲۰، پاره‌ای مباحثات در زمینه این امر انجام یافت. بدینگونه است که زینوویف در سال ۱۹۲۵، بهنگام بحث از بخش دولتی، از "سرمایه‌داری دولتی" سخن می‌گوید که توسط استالین مورد سرزنش قرار می‌گیرد - در سال ۱۹۲۷، بنظر می‌رسد که اجماعی* در این زمینه صورت می‌پذیرد، بدینگونه است که لاپیدوس (Lapidus) و اوستروویتیانف (Ostrovitianov) در فشرده اقتصاد سیاسی‌شان، با تکیه‌ای جزم‌گرایانه به یک نکته در نوشته‌های لنین - در نوشته‌ای تحت عنوان "در باره تعاون" (۱۹۲۴)، که در آنجا از بخش دولتی بعنوان "بنگاه‌های اقتصادی (Enterprises) از نوع معقول سوسیالیستی" سخن گفته بود - این تزر را ارائه می‌دهند - متذکر شویم که در سالهای ۱۹۲۰، رایج بود که فقط طبقه کارگر، بمثابه "مالک" بخش دولتی تلقی شود (و در سالهای ۱۹۳۰، "تمامی خلق"، درست است که در این فاصله، حذف تمامی استثمارگران "بمثابه طبقه" انجام یافته بود...).

۲۸ - آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (URSS)، "راهنمای اقتصاد سیاسی"، چاپ دوم (۱۹۵۵)، ادیسیون سوسیال ((پاریس))، ۱۹۵۶، ص ۴۵۲ - تاکید از ما ((نویسندگان مقاله)) است.

۲۹ - دقیقتر اینکه، استالین تاکید می‌کرد که "انقلاب از بالا" نه از طریق انفجارها بلکه با عبور تدریجی از رژیم پورژوایی سابق در روستا به یک رژیم جدید صورت گرفته است - او "رفقا"ئی را "که به انفجارها علاقه وافر نشان می‌دهند"، سرزنش می‌کند و این عقیده را ابراز می‌دارد: "قانونی که بر گذار از کیفیت قدیم به یک کیفیت جدید، از طریق انفجارها، حاکم است"، یک پروسه اجباری برای جامعه‌ایست که به طبقات متخاصم تقسیم شده است، "و نه ابتدا برای جامعه‌ای که دارای طبقات متخاصم نیست" (مارکسیسم و مسائل زبان شناسی، پکن، ELE، ۱۹۷۴، ص ۲۶).

* در مقابل Consensus، مانند برخی از مترجمان فارسی، واژه اجماع را قرار داده‌ایم - و اجماع بطوریکه می‌دانیم، توافق (و حداقل رضایت) عده‌ای است بر سر یک مسئله مشخص.

۳۰ - در این زمینه لازمست به اهمیت قانون ۷ اوت ۱۹۲۲، در باره حفاظت از اموال دولت (همراه با محکومیت‌های شدید)، تکیه کرد که استالین در آن ایام، بمثابة "پایه مشروعیت انقلابی" توصیف می‌کرد (بیلان برنامه اول، م- ل، ص ۵۹۲)، ((قانونی)) که بزودی چون پایه مجموعه قوانین کیفری بکار گرفته خواهد شد - يك حقوقدان، در سال ۱۹۲۵، نوشت:

"برای تحقق وظیفه‌ای که متکی بر رسوخ دادن وجدان مشروعیت سوسیالیستی در میان گسترده‌ترین توده‌های زحمتکش است، نه فقط چاپ و اجرای این قوانین - که حاوی مجازات شدید برای حیف و میل کنندگان مالکیت سوسیالیستی است -، بلکه همچنین تفسیر آن - بگونه‌ای که رفیق استالین انجام داده -، بسیار پرمعناست و آثار، از نقطه نظر سیاسی، تا حد يك اصل باشکوه ارتقاء می‌دهد" (۱- استرین A.Estrine، حقوق کیفری شوروی، مسکو، ۱۹۲۵، به نقل از د- روسه D.Rousset، در "جامعه متلاشی"، ((پاریس، انتشارات)) گراسه، ۱۹۲۷، ص ۲۸۶ -

۳۱ - "راهنمای قبلا اشاره شده ((در زیر نویس شماره ۲۸))، ص ۴۲۹ -

۳۲ - همانجا، ص ۴۰۳

۳۳ - همانجا، صفحات ۴۲۴ - ۴۲۳

۳۴ - در اواخر سالهای ۱۹۲۰، در انترناسیونال ((سوم))، انتقاد از تئوریهای "سرمایه‌داری سازمان یافته" - که در سوسیال دموکراسی آلمان (بویژه توسط هیلفردینگ Hilferding تدوین یافته بود -، گسترش می‌یابد - در دوران بعد از جنگ، وارگا (Varga) مورد انتقاد قرار می‌گیرد، زیرا که این فکر را به پیش کشیده بود که دولت‌های سرمایه‌داری می‌توانند يك "برنامه ریزی" کم و بیش مهمی را بنا نهند - بینش‌های "سرمایه‌داری سازمان یافته"، تاثیر تعیین کننده‌ای بر روی تئوریهای بوخارین و پرشویرژانسکی داشته‌اند - طرد رسمی تز اینها در عصر استالینی نباید بر روی این امر نقاب بکشد که اقتصاد سیاسی سوسیالیسم چیز دیگری نیست جز جابجائی مدل "سرمایه‌داری

سازمان یافته" با مدل "سوسیالیستی" ((استالین)) -

۳۵ - این مفهوم همچنین در طی سالهای ۱۹۴۰ بویژه در نزد ورنسانسکی (Voznessensky) بچشم می‌خورد که بینش‌های او (پس از حذف سیاسی، سپس فیزیکی‌اش در سال ۱۹۴۹) افشاء خواهد شد.

۳۶ - تعریف ((این)) قانون، توسط استالین، بصورت يك اصل مسلم اخلاقی و در شکل حقوقی ارائه شده است:

این ((قانون)) بمورد اجراء در آمده است، چرا که اقتصاد سوسیالیستی يك کشور جز بر اساس قانون توسعه هماهنگ اقتصاد ملی نمی‌تواند متحقق گردد."

او می‌افزاید که این قانون، امکان برنامه ریزی تولید اجتماعی را بطور صحیح فراهم می‌کند ولی "نباید امکان را با واقعیت عوضی گرفت" - برای این امر، لازمست که این قانون را مورد مطالعه قرار داد، آنرا مهار کرد، آنرا - با پرپادشتن برنامه‌هایی که "مقرراتش" را کاملا منعکس کند - بمورد اجراء در آورد (مسائل اقتصادی سوسیالیسم در ا - ج - ش - س - ، ادیسیون سوسیال، ((پاریس))، ۱۹۵۵، ص ۹) -

۳۷ - چند مسئله مربوط به آموزش اقتصاد سیاسی، Pod Znamen Marksisma شماره ۷-۸، ۱۹۴۳ - این متن در The American Economic Review ، سپتامبر ۱۹۴۴، جلد ۳۴، شماره ۳ به انگلیسی ترجمه شد - ترجمه دیگری از آن به فرانسه در Revue Internationale ، شماره ۶، ژوئن/ژوئیه ۱۹۴۶ انتشار یافت -

۳۸ - ولی در هر دوره، اراده‌گرایی و جبری گری همزیستی می‌کنند و بنحوی پیچیده با هم ترکیب می‌شوند - سالهای ۱۹۴۰ را در واقع می‌توان بعنوان دوره گذار ارزیابی کرد -

۳۹ - ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی چاپ شده بعنوان فصلی از "تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) ا - ج - ش - س -" و تجدید چاپ یافته در "مسائل لنینیسم" ((نوشته استالین)) -

۴۰ - اقتصاددان ل - سگال (L. Segal) ، در سال ۱۹۳۴،

"تروتسکیست‌ها و راست‌گرایان" را از این بابت مورد انتقاد قرار می‌دهد که گفته‌اند:

"قوانین "عینی" حرکت (Mouvement) می‌توانند خارج از دیکتاتوری پرولتاریا عمل کنند".

او اضافه می‌کند:

"در اقتصاد شوروی، قانونی وجود ندارد و وجود نخواهد داشت که بتواند در خارج از دیکتاتوری پرولتاریا عمل کند. هر قانونی که خارج از دیکتاتوری پرولتاریا عمل کند نه یک قانون حرکت پسوی سوسیالیسم، بلکه قانون حرکت به عقب، پسوی سرمایه‌داری است" (اصول اقتصاد سیاسی، ESI، ۱۹۳۶، ص ۵۷).

۴۱ - طبقه در حاکمیت، بدون هیچ‌گونه ابهام ممکن، جنگ را بمثابة تست تعیین کننده‌ای برای تثبیت حاکمیت سیاسی خود ارزیابی می‌کند. استالین در سال ۱۹۴۶ می‌گوید:

"پیروزی ما ((در جنگ))، قبل از هر چیز، بدین معناست که رژیم اجتماعی شورائی ما فاتح شده است. ((بدین معناست)) که رژیم اجتماعی شورائی ما با موفقیت آزمایش آتش جنگ را از سر گذرانده است و سرحالی (Vitalité) کامل خود را به اثبات رسانده است" (نطق ایراد شده در جمله رای دهندگان حوزه انتخابی استالین در مسکو، ۹ فوریه ۱۹۴۶، کلیات آثار، جلد ۱۶، N.B.E. ((کتابفروشی نورمن پتون، پاریس))، ۱۹۷۵، ص ۱۹۰) - (نویسندگان مقاله مشخص نمی‌کنند که تاکید در نقل قول از استالین یا از آنهاست. دو پراشتزها در همان نقل قول، مانند همه جا در این ترجمه، از ماست.)

۴۲ - نگاه کنید به شارل بتلهایم، مبارزات طبقاتی در ا - ج - ش - س، جلد دوم، صفحه ۳۴۱، زیر نویس شماره ۲ و صفحه ۳۷۴.

۴۳ - که با این عبارت، توسط استالین، تعریف می‌شوند:

از طریق افزایش و تکمیل پیوسته تولید سوسیالیستی بر پایه یک تکنیک برتر، نیازهای مادی و فرهنگی لاینقطع در حال افزایش تمامی جامعه را حداکثر تامین کردن" (مسائل اقتصادی ... قبلا اشاره شده، ص ۴۳).

۴۴ - همانجا، ص ۵۶.

۴۵ - "راهنمای قبلا اشاره شده، ص ۴۳۷.

۴۶ - تصویر (L'Image) جامعه سوسیالیستی بمثابة "تصویری از بنگاه تولیدی بزرگ یگانه (Grande Entreprise Unique)، در سوسیال دموکراسی آلمان گسترش یافته است. آنرا در نزد کائوتسکی می‌توان یافت؛ و نیز ((در)) فرضیه (Hypothèse) هیلفردینگ در باره "کارتل عمومی" (Cartel General) - همچنانکه گرایش سرمایه مالی در آن ایام ظاهر می‌سازد -، چون سیمای آینده بلافاصله (Préfiguration Immediate) سوسیالیسم این تصویر را (هر چند که عملکرد تئوریک آن، بنا به افراد، اهمیت نامتناهی داشته): از لنین تا تروتسکی، از بوخارین تا پرئو پراژنسکی و غیره بکار گرفته‌اند.

در باره دین

"دین، افیون خلق است"، مارکس

نگاهی کوتاه به یک خلط مبحث، به یک برداشت اشتباه

"دین، افیون خلق است" - این عبارت مارکس، عمیق‌ترین، رساترین، انسانی‌ترین (بمعنای فهم مسائل انسانی، بویژه تفاهم نسبت به آنها) و زیباترین تعریفی است که تا کنون درباره دین شده است. متأسفانه بدلیل خلط مبحث‌هایی که درباره غالب مفاهیم انسانی کمونیسم بعمل آمده (نه فقط در ایران و نه فقط در این هفت هشت سال)، این عبارت نیز بنحو حیرت‌آوری مسخ شده، تعبیری غیر از مفهوم واقعی آن در اذهان بوجود آمده است. چندی پیش آخوندی در تلویزیون اسلامی می‌گفت:

"انگلس (ÉNGUÈLÉS) می‌گوید دین، افیون است - آیا این همه جوان‌هایی که در جبهه نور علیه ظلمت شهید می‌شوند، افیونی‌اند؟"

عبارت مارکس، در همین هفت هشت سال، صدها بار در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون رژیم آخوندی مورد حمله قرار گرفته است و هر بار به مارکس و انگلس یا به لنین نسبت داده شده است (بعنوان نمونه، چند سال پیش، مغز متعفن رژیم اسلامی، حجت‌الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی، در یکی از خطبه‌های نماز جمعه، ضمن حمله باین عبارت، آنرا به لنین نسبت داد: لنین می‌گوید...).

از مسخ شدگی عامدانه و با انگیزه‌ای ناسالم که بگذریم، تعابیر نادرست از آن، متأسفانه در بین عناصری از چپ نیز رواج دارد. باری، تعبیر غلط (غلط مصطلح و رایج در حیطه‌ای بسیار وسیع‌تر از آخوندها و مستمعین آنها) اینست که گویا بنظر مارکس، دین، افیون است و تخدیر کننده، از رمق اندازنده، مروج صوفیگری، قلندری و درویشی و هیپیسیم و سؤال می‌شود: پس این همه قیام‌ها، شورش‌ها که تحت لوای دین صورت گرفته، چیست؟ گویا مارکس نمی‌دانسته که در طول تاریخ چند هزار ساله جوامع طبقاتی، چندین هزار قیام و شورش و جنبش بزرگ و کوچک در جهان تحت پوشش دین (البته غالباً با محتوای مادی و غیر الهی) بوجود آمده‌اند و گویا، لاقلاً، اطلاع نداشته که در کشور خود، آلمان، چند صد شورش و قیام کوچک و بزرگ تحت لوای دین انجام شده‌اند. گویا، ما، لاقلاً نمی‌دانیم که در همین ایران، در طی قرون و اعصار، چه قبل و چه بعد از اسلام، چه تعداد بیشماری از قیام و شورش و جنبش بزرگ و کوچک با ظاهر مذهبی رخ داده است که فقط ذکر فهرست وار آنها، چند صفحه از نشریه را بخود اختصاص خواهد داد. گویا ما، از همین جنگ هفت هشت ساله "حق" علیه "باطل" خیر نداریم که تا کنون میلیون‌ها کشته، زخمی، معلول و آواره بجا گذاشته است و حتی هنوز امروز، اجاق "شهادت طلبی" کم و بیش داغ است. گویا ندیده و نشنیده‌ایم چگونه در سطح جامعه بویژه در مدارس مغز شوئی می‌شود، روحانیت در جبهه‌ها بویژه در لحظات قبل از آغاز حمله (۱) چه نقشی ایفاء می‌کند، گویا قیافه انسان‌های مسخ شده - قبل

از مرگ، "شربت شهادت" نوشیده (۲) - را در تلویزیون ندیده‌ایم. گویا خیر دستگیری تعدادی از امام زمان‌ها (۳) با اسب سفید و شمشیر را نشنیده‌ایم. گویا کلیدهای بهشت را ندیده‌ایم (۴) که قبل از حمله و عبور از روی زمین‌ها به گردن سپاهیان و بسیجیان مستضعف آویخته می‌شود تا از رنج و محنت این جهان آزاد شوند و با باز کردن درهای بهشت - بهشتی که در قرآن از آن تعریف‌ها می‌شود -، لااقل در آن جهان بتوانند به نوایی برسند. این‌ها هیچکدام افیون نیست. افیون فقط اینست که دود و دمی پراه بیفتد، در گوشه‌ای بیحال بنشینیم، شعر بگوئیم یا چرت بزئیم. یا مانند صوفیان به رقص و سماع برخیزیم و یا به‌عراه بودلر خطاب به افیون بگوئیم:

"تو کلیدهای بهشت را در اختیار داری، ای عادل، ای هوشمند، ای افیونِ قادرِ متعال".

واژه عربی افیون یا تریاق (به فارسی تریاک) عمدتاً بمعنای پادزهر، ضد زهر، است (مراجعه کنید به فرهنگ عمید).
افیون در زبان‌های اروپائی نیز (در قرن نوزدهم، در زمان مارکس، بمراتب پیش از امروز) فقط بعنوان داروی مخدر نیست. مثلاً فرهنگ روبر وقتی افیون (Opium) بمعنای مجازی آن را تعریف می‌کند چنین می‌نویسد:

"افیون بمعنای مجازی چیز است که آرامش مطبوع روحی بوجود می‌آورد و انسان را از مشکلات و مسائل واقعی دور می‌کند".

و بلافاصله بعنوان مثال در این زمینه، این عبارت مارکس را نقل می‌کند: "دین، افیون خلق است" - برداشتی که فرهنگ "روبر" از افیون در عبارت مارکس بدست می‌دهد (۵)، یعنی تسکین دهنده آلام

بشریت محروم و ستم کشیده، برداشتی درست است و فرسنگ‌ها دور از برداشت غلط مصطلح و متداول در جامعه ما و حتی در بین عناصر چپ ما از این عبارت^۶.

برای درک واقعی این عبارت مارکس باید به نوشته‌های فلسفی او، بویژه نوشته‌های مربوط به دین نظیر تزهائی در باره فوئرباخ و نیز به بسیاری از نوشته‌های مشترک او با انگلس (از جمله مانیفست حزب کمونیست، ایدئولوژی آلمانی، خانواده مقدس) و علی‌الخصوص باید به "پیشگفتار نقد فلسفه حقوق هگل" او (که عبارت مورد بحث در آن جا آمده) مراجعه کرد. برای گریز از برداشتهای غلط رایج این عبارت در جامعه ما - تحت تاثیر القائات ریاکارانه نیروهای ماقبل سرمایه‌داری و "ایدئولوگ‌هایشان" (۶) - و برای دستیابی به مفهوم واقعی و همه جانبه آن، مطالعه دقیق این پیشگفتار، اجتناب ناپذیر است. متأسفانه ترجمه متن کامل آن در این جا امکان پذیر نیست (۷) - می‌کوشیم که برگردان فارسی دو صفحه اول این پیشگفتار را که شعری عمیق و زیباییست، ارائه دهیم - که قدر مسلم این برگردان به زیبایی ترجمه فرانسه (و بی تردید، به زیبایی متن آلمانی) آن نخواهد بود. مترجم این صفحات تلاش خود را کرده است ولی بی هیچ فروتنی کاذب، به خوانندگانی که به زبان‌های آلمانی یا فرانسه آشنائی دارند، مطالعه آن را به آن زبان‌ها توصیه می‌کند*.

در این ترجمه، دو پراشتزها از ما، پراشتز و تاکیدها همه جا از مارکس است^۷.

• - •

* در شماره‌های آینده نشریه خواهیم کوشید که به روال شیوه معمول خود در ترجمه آثار کلاسیک‌ها، ترجمه متن کامل پیشگفتار "نقد فلسفه حقوق هگل" را بر اساس متن آلمانی با توجه به ترجمه آن به فرانسه یا انگلیسی، ارائه دهیم.

زیر نویس‌ها:

- ۱ - صحنه‌های تکان دهنده و حیرت آور و باور نکردنی لحظات پیش از حمله، بارها در تلویزیون رژیم بنمایش در آمده‌اند.
- ۲ - مواد اولیه و مخدری این شربت از آلمان وارد می‌شود. یکی از رادیوهای فارسی خارج از کشور، دو سه سال پیش، نام و مشخصات این داروی مخدر و کارخانه سازنده آلمانی آن را اعلام کرده بود.
- ۳ - این امام زمانها برای یاری لشکریان اسلام شبها در جبهه‌ها در میان سپاهیان ظاهر می‌شدند تا به اینها نشان داده شود که امام زمان پاورشان است. متأسفانه برای رژیم، تعدادی از این امام زمانها توسط عراقی‌ها دستگیر شده‌اند.
- ۴ - چند صد هزار از این کلیدهای بهشت از تایوان و کره جنوبی وارد شده که پشت این کلیدهای بهشت به زبان اجنبی عبارت Made in... دیده می‌شود.
- ۵ - به موسسه انتشاراتی "روبر" و تهیه کنندگان فرهنگ‌های آن، علی‌رغم اعتبار و صلاحیتی که در زمینه کار خود دارند، پیداست که نمی‌توان برچسب طرفداری از مارکس یا تطهیر کننده مفاهیم و برداشتهای مارکسیستی زد.
- ۶ - "دین تخدیری"، "مذهب مسخ شده" تخدیر کننده" نه متعلق به مارکس و مارکسیست‌ها بلکه قریب پانزده سال پیش توسط يك فرد شدیداً مذهبی و عمیقاً ضد مارکسیست (که خود را "يك روشنفکر درست" می‌پنداشت که "رسالت پیامبرانه" دارد)، یعنی علی شریعتی عنوان شده‌اند.
- ۷ - سالها پیش، ترجمه فارسی الکنی از این نوشته مارکس توسط انتشارت مزدک در خارج از کشور انتشار یافت. اگر ترجمه فرانسوی این پیشگفتار بتواند ملاک قضاوت (هرچند نسبی) قرار گیرد، می‌توان گفت که در سرتاسر ترجمه فارسی مورد بحث، کمتر عبارتی را می‌توان یافت که مفهوم درست انتقال داده شده باشد یا وارونه نباشد. البته، برای قضاوت کامل در مورد اصالت این ترجمه باید به متن آلمانی و ترجمه انگلیسی آن (که ترجمه فارسی مذکور بر اساس آن‌ها تهیه شده) مراجعه کرد. اما، آن چه فعلاً با قاطعیت می‌توان گفت اینست که نشر این ترجمه نه بزبان فارسی بلکه بزبان پاجوج و ماجوج شباهت دارد.



پاسداران اسلام شریعت شهادت می‌نوشند

نقد فلسفه حقوق هگل (۱)

کارل مارکس

پیشگفتار:

تا آنجا که به آلمان مربوط می‌شود، نقد دین، عمدتاً خاتمه یافته است، و نقد دین، شرط مقدماتی هر نقدی بشمار می‌رود.
هستی دنیوی (۲) خطا، از همان لحظه‌ای به مخاطره افتاده که خطابه‌ای در دفاع از محراب‌ها و کانون‌های (۳) آسمانی‌اش، مردود اعلام شده است. انسان که در واقعیتِ وهم‌آلود (۴) آسمان، یک آبر انسان را جستجو می‌کرد، اگر چیزی جز پارتابی از خویشتن خویش نیابد، دیگر برای یافتن نمودی (Apparence) از خویشتن خویش، به غیر انسان (Non - Homme) ، تمایلی نشان نخواهد داد، در اینجا، لزوماً به جستجوی واقعیتِ حقیقیِ خویش می‌پردازد و باید بپردازد.
پایه نقد دینی بر این استوار است: این انسان است که دین را می‌سازد، و دین نیست که انسان را می‌سازد. قدر مسلم، این دین، شعور از خود، احساس از خود برای انسانی است که هنوز خویشتن خویش را نیافته یا از نو گم کرده است. اما انسان، موجودی مجرد (Abstrait) نیست که در نقطه‌ای از جهان، چمباتمه زده باشد. انسان،

جهان انسان، دولت، جامعه است. این دولت، این جامعه‌اند که دین ((یعنی)) شعور وارونه جهان را تولید می‌کنند چرا که خود آنها، جهانی وارونه‌اند. دین، فرضیه عمومی این جهان، حاصل جمع دایره‌البعرفی آن، منطق آن در هیات توده‌ای، ملاک شرف (ه) روح‌گرائی آن، شور و شوق آن، جزای اخلاقی آن، تکمله پر طمطراق آن، تسلی آن و تبرای آنست. دین، متحقق شدگی پر شکوه موجود بشریست چرا که موجود بشری، واقعیت حقیقی را در اختیار ندارد. پس، مبارزه علیه دین، غیر مستقیم، مبارزه علیه آن جهانیست که دین، چاشنی روحی آنست.

پریشانی دینی، یک بخش، مبین پریشانی واقعی است و بخش دیگر، اعتراض علیه پریشانی واقعی. دین، آه مخلوق ستم‌دیده، روح جهان بی قلب است، همانگونه که روان شرایط اجتماعی در جانیست که روان در آن طرد شده است. ((آه!)) دین، افیون خلق است.

امحاء دین بمثابه خوشبختی موهوم خلق، توقعی است که به خوشبختی واقعی‌اش شکل می‌دهد. این توقع که انسان از موهومات چشم‌پوشی کند، مثل اینست که متوقع باشیم از وضعیتی چشم‌پوشی کند که به موهومات نیازمند است. بنابراین، نقد دین، در قطعه خود، نقد این دره اشکی را در بر دارد که دین، هاله آنست.

نقد ((دین))، زنجیرهای را عریان ساخته است که گل‌های خیالی، آنها را از نو پوشانده‌اند، نه بخاطر این که انسان، زنجیرهای عاری از تجمل، مایوس کننده، را حمل کند بلکه از اینرو که زنجیرها را بدور بریزد و گل‌های زنده را بچیند. نقد دین، توهمات انسان را بدین خاطر ناپود می‌کند که او بیاندیشد، دست بعمل زند، به واقعیت خود - همچون انسان عاری از توهم بسن عقل رسیده - شکل دهد، بدین خاطر که به گرد خویشتن خویش یعنی به گرد خورشید واقعی‌اش بگردد. دین که خورشید موهومی پیش نیست، تا زمانی به گرد انسان می‌گردد که انسان به گرد خویشتن خویش نگردیده باشد.

بنابراین، وظیفه تاریخ پس از شاپدید شدن ماورای حقیقت، استقرار حقیقت همین جهان است. در وهله اول، وظیفه فلسفه است که (در خدمت تاریخ قرار دارد)، همین که شکل مقدس خود از خود بیگانه سازی (Auto - Alienation) انسان را افشا کرد، نقاب از چهره خود از خود بیگانه سازی، در اشکال نامقدس آن را کنار بزند. از این طریق، نقد آسمان به نقد زمین، نقد دین به نقد حقوق، نقد الهیات به نقد سیاست، تبدیل می‌شود.

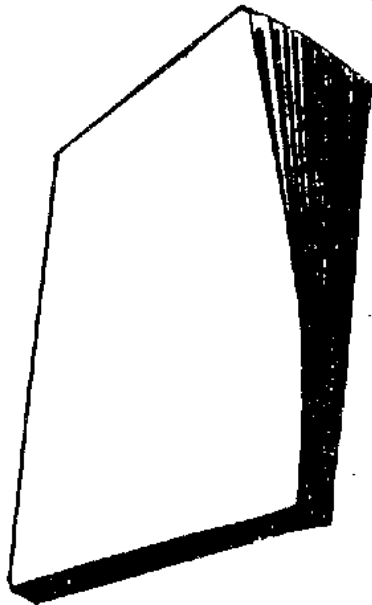
زیرنویس‌ها:

- ۱ - در اواخر ۱۸۴۲ - ژانویه ۱۸۴۴ نوشته شده در "سالنامه فرانسه - آلمان" (جزوات ۱ و ۲)، پاریس، ۱۸۴۴، بچاپ رسیده ترجمه ((فرانسوی)) از روی کارل مارکس - فردریش انگلس، مجموعه آثار، جلد اول، برلین، ۱۹۵۸، صفحات ۲۹۱ - ۲۷۸، انجام یافته است (توضیح از ترجمه فرانسوی).
- ۲ - Profane ، دنیوی بمعنای ضد دینی، کفر آمیز در مقابل Celeste ، آسمانی، الهی.
- ۳ - Oratio Pro Aris et Focis ، خطابه‌ای در دفاع از محراب‌ها و کانون‌ها یعنی ادعائهای در دفاع از خویشتن (توضیح از ترجمه فرانسوی).
- ۴ - وهم‌آلود را در مقابل Fantasmagorique قرار داده‌ایم، گرچه تا حدی بیان مقصود می‌کند ولی دقیق نیست. Fanstasmagorie چیز است که سعید نفیسی در فرهنگ فرانسه - فارسی خود آورده: "ظهور اشباح در تاریخ خانه بوسیله مشتبه کردن قوه بصره". Fantasmagorie یا ظهور اشباح در قرن نوزدهم، در زمان مارکس، بسیار رایج بود. انگلس در یکی از نوشته‌های خود، مکاتیب‌های این شیادی را بر ملا می‌کند.
- ۵ - Point d'honneur ، به فرانسه در متن اصلی (توضیح از ترجمه فرانسوی).

مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

اسلام

در بطن چه شرایط اجتماعی
بوجود آمد؟



www.vahdat.com/munisti.com

فصل دوم

معرفی يك سرزمین

مقدمه:

در شماره‌های گذشته "اندیشه رهائی"، پس از معرفی بیوگرافی محمد، نوشته ماکسیم رودنسون، قضاوت کلی در باره این کتاب، نویسنده آن و نگاهی گذرا به شیوه تحلیل او در رابطه با اسلام و مسائل اسلامی، پس از اشاره به هدف انتخاب این کتاب برای معرفی و علت و چگونگی تلخیص و در نتیجه، نحوه ترجمه مطالب آن، بخش‌هایی از پیشگفتار نویسنده را ارائه دادیم (شماره ۲، صفحات ۱۶۶ - ۱۵۴).

سپس طی مباحثی به این امر پرداختیم: اسلام در پست‌تر چه شرایط تاریخی معین، بوجود آمد یا امکان ظهور و استقرار یافت - بدوا در عربستان، بعداً در

بخش مهمی از جهان آن روز - و تحت چه شرایط جهانی مشخص، توانست سلطه خود را بر بسیاری از کشورها و بویژه به دو امپراطوری بزرگ آن ایام (ایران و روم شرقی) تحمیل کند - و بعنوان نمونه، بطور مختصر، پیروزی اعراب در ایران را مورد بررسی قرار دادیم (شماره ۴-۳، صفحات ۲۹۲ - ۲۵۶)

آنگاه، در فصل "معرفی يك سرزمین" به شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، جغرافیائی و مذهبی جامعه‌ای پرداخته شد که اسلام در آن بوجود آمد و رشد کرد - در آنجا نوشتیم:

"بر خلاف شماره‌های گذشته، در اینجا قلم را عمدتاً بدست ماکسیم رودنسون خواهیم سپرد، چرا که او با اطلاعات گسترده و شناخت عمیق خود از جامعه عربستان، ویژگی‌های سرزمینی را بخوبی تصویر می‌کند که موطن اسلام نام گرفت، چرا که به این تصویر جامع او چیز زیادی نمی‌توان افزود... برای اینکه در آن تصویر بهم پیوسته و منسجم گسستی ایجاد نشود، مطالب توضیحی یا تکمیلی خود را به زیر نویس‌ها و ضمایم انتقال داده‌ایم - از سوی دیگر، بدلیلی که گفته شد، حیفمان آمد که بخش‌های مهمی از این فصل از کتاب "محمد" را ارائه ندهیم و در نتیجه، کوشیده‌ایم مطالب آن را هر چه کمتر تلخیص کنیم - بنابراین مجبور شده‌ایم که مطالب آن را برای دوشماره - يك بخش در این شماره و بخش دیگر در شماره آینده نشریه - تنظیم کنیم."

بخش اول این فصل در شماره ۵ اندیشه رهائی (صفحات ۳۳۸ - ۲۹۲) انتشار یافت - در شماره ۶، بطوریکه مسئولان نشریه در همانجا توضیح داده‌اند،

بدلیل تراکم مطالب، برخی از مباحث پیش بینی شده برای نشر در آن شماره (از جمله مباحث مربوط به کتاب "محمد")، چاپ نشده اینک دنباله آن بخش.

۵- سیمائی

رودتسون می‌نویسد:

اعراب از روی میل و رغبت، خود را متعلق به عربستان می‌دانند، به آن سرزمین بمثابه گهواره دین و امپراطوری‌شان، همچون جهانی کم و بیش منزوی، همچون جوانه‌ای سرسخت و پاك در میان يك خاك گندیده، می‌نگرند که درخت عظیم جهان مسلمان (Le monde musulman) می‌بایست ناگهان از آن سر برآورد. هیچ چیز نادرست‌تر از چنین نگرشی نیست. عربستان گرچه برای پیگانه پدشواری قابل نفوذ بود، ولی کاروانها آن سرزمین را زیر پا می‌گذاشتند و بازرگانان - و گاهی دیگران نیز - به آنجا می‌رفتند. علی‌رغم دشواریها و تحمل رنجها، ارتش کشورها، در داخل عربستان، تا دوردستها پیش رفته‌است.

آنگاه نویسنده نمونه‌های متعددی از قرن ششم قبل از میلاد به بعد، در این زمینه ارائه می‌دهد و اضافه می‌کند:

از سوی دیگر، اعراب بسیار مهاجرت می‌کردند. بسیاری از آنها در آتن بودند. از زمانهای دور به کشورهای هلال حاصلخیز (۱) و به مصر هجوم برده، گروه گروه در آنجا مستقر شده بودند و زبان

و آداب و رسوم این کشورها را پذیرفته بودند. از سال ۶۰۱ قبل از میلاد، گزنفون، عربستان را شمال بین‌النهرین می‌نامید - چرا که از مدتها قبل، آن بخش از سرزمین مصر که بین نیل و بحر احمر قرار داشت، بین‌النهرین نامیده میشد.

نویسنده کتاب "محمد"، برخی از ایالات عربستان را نام می‌برد که زبان آنها یکی از لهجه‌های آرامی و یونانی بوده است و تعدادی از امپراتوران روم (مشهورترین آنها: فیلیپ عرب)، کشیشان و پزشکان نامدار روم را برمی‌شمرد که اصل و منشاء عربی داشته‌اند. سپس می‌نویسد:

تمام این اعراب منطقه حواشی بیابان، بنحو کم و بیش عمیقی آرامی و یونانی شده بودند. بعدها مسیحی شدند، تعدادی اسقف و کشیش از میان‌شان برخاست. از دیرباز، عربستان موضوع مورد مطالعه بود. فردی بنام اورانیوس (Ouranios)، شاید در اوایل قرن قبل از میلاد، "عربیکاها"ی (Des Arabica) نوشت که حداقل شامل پنج جلد بود. یک "عرب شناس" دیگر بنام گلوکوس (Glaukos)، در یک تاریخ نامشخص، "باستانشناسی عرب" را در چهار جلد به نگارش درآورد. در قرن دوم میلادی، جغرافیادان بزرگ، بطلمیوس (Ptolémée)، در اسکندریه، آنچنان اطلاعاتی از منابع گوناگون در اختیار داشت که توانسته بود نقشه‌ای از عربستان با مختصات نسبتاً دقیق تهیه کند.

قابل درک است که نفوذ بیگانگان، و قبل از همه یونانیان، در عربستان راه یافته باشد. در اینکه دولتهای متمدن عربستان جنوبی - که سکه‌های آتن را بکار می‌گرفتند - تحت چنان نفوذی قرار داشته‌اند، هیچ شکی وجود ندارد. و اخیراً مجسمه کوچکی در عمان کشف شده که ساخت خالص هندی است. عربستان مرکزی نیز به‌شدت تحت نفوذ این تاثیرات قرار داشت. ارتباط‌ها با جهان

خارج مداوم بود، ولو از طریق اعرابی که در کشورهای همجوار اقامت داشتند و تاثیر فرهنگ آن کشورها را پذیرفته بودند و از طریق اعراب متمدن جنوب، و از ورای اینها، افکار، آداب و رسوم و اشیاء جهان خارج به آنها می‌رسید، دستچین می‌شد، مورد انطباق قرار می‌گرفت، دستخوش تغییر و تبدیل می‌گردید. گویاترین گواه این امر، پی تردید زبان عربی است که، حتی قبل از اسلام، کلمات خارجی - که معمولاً آرامی تلقی می‌شد - در آن راه یافتند و آنچنان عمیقاً با زبان عربی انطباق داده شدند که دیگر با زمینه اصلی (Vieux fond) زبان عرب قابل تمیز نبودند.

نویسنده، قرن ششم میلادی را - قرضی که محمد در آن تولد یافت - مورد توجه قرار می‌دهد و می‌نویسد:

قرن ششم میلادی، برای خاورمیانه، دوره‌ای پر جنب و جوش بود. قبلاً دیده‌ایم که دو امپراطوری بزرگ بیزانسی و ساسانی با هم در نبرد بودند. نزاع‌شان برای کسب برتری بر اقتصاد جهانی بود، چیزی که می‌بایست کنترل راه‌هایی را تضمین کند که محصولات چین و خاور دور بویژه ابریشم را به غرب می‌برد. وانگهی، بیزانسی‌ها با فتح مجدد بین‌النهرین (۲) - که در زمان تارژان (Tarjan) متعلق به روم بود - و ارمنستان، امید خود برای استحکام برتری‌شان را از دست نداده بودند. بر عکس، ایرانی‌ها در روزگار اعتماد به نفس بسر می‌بردند و می‌خواستند از طریق بازپس گرفتن سوریه و مصر از رومی‌ها، امپراطوری داریوش را بازسازی کنند. در زمان قباد (اول)، شاهنشاه اصلاح طلب، جنگی بین ایران و روم شرقی در سالهای ۵۰۲ تا ۵۰۵ میلادی در گرفت. قفقاز به تصرف ایران درآمد. این جنگ در زمان

پسرش، خسرو، ادامه یافت. خسرو به ژوستینین قرارداد صلحی جاودانه را پیشنهاد کرد. ولی در سال ۵۴۰ این قرار داد نقض گردید و خسرو انطاکیه را به تصرف خود در آورد. پس از ضد حمله بلیزر (Belisaire)، امپراتور روم شرقی، قرارداد ترك مخاصه بین دو امپراطوری به امضاء رسید. این قرارداد مرتباً تمدید شد تا اینکه در سال ۵۶۲، قرارداد صلح پنجاه ساله‌ای را طرفین امضاء کردند. ولی جنگ در سال ۵۷۲ از سر گرفته شد و خواهیم دید برای چه.

دو امپراطوری قسماً توسط کویر سوریه از هم جدا می‌شدند که اعراب در آنجا بحالت چادر نشینی زندگی می‌کردند و هر يك از آن دو می‌کوشیدند که از یاری اینها برخوردار شوند. از زمانهای بسیار دور، قبایل گرسنه عربستان به زمین‌های حاصلخیز سوریه و بین‌النهرین با حسرت می‌نگریستند. بطور مسالمت‌آمیز به آن سرزمین‌ها نفوذ می‌کردند و یکجانشین (۳) می‌شدند. ولی دولت‌هایی که این سرزمین‌های حاصلخیز را کنترل می‌کردند بمحضی که يك ذره ضعیف می‌شدند آن اعراب (مسالمت جو) (۴) حالت تهاجمی بخود می‌گرفتند و تا حد قدرت سیاسی پیش می‌رفتند. شاید بتوان بسیاری از آمد و شدهای جمعیت، از زمانهای بسیار دور، را بدینگونه توضیح داد. اعراب مهاجر سابق، در این سرزمین‌های شمال، پس از نسل‌های کم، از نظر فرهنگی در مردم یکجانشین حل می‌شدند. آئین مذهبی‌شان، آداب و رسوم‌شان و زبان متداول‌شان - زبان آرامی - را می‌پذیرفتند. در قرن ششم میلادی، اوضاع متفاوت‌اند. شاید یکی دو قرنی است - بدلیلی که بخوبی تشخیص نمی‌دهیم -، که قبایل عرب صحرا بنظر می‌رسد بنحوی هر چه بیشتر منسجم و گسترده، بصورت گروه‌های سازمان‌یافته، در مناطق مزروعی حوالی قلمروشان - فلسطین و بین‌النهرین در شمال و حضرموت در جنوب -، نفوذ می‌کنند. دو امپراطوری بزرگ با

قرار گرفتن در مقابل چنین پدیده‌ای می‌کوشند که این اعراب را بعنوان سپاهیان کمکی دائمی، مورد استفاده قرار دهند.

رودنسون در توضیح این مطلب، اضافه می‌کند:

ساسانیان اولین کسانی بودند که روسای يك خانواده عرب صحرا بنام بنو لخم (Banou Lakhm) از قبیله طنوخ * (Tanoukh) را به پادشاهی يك دولت دست نشانده رساندند. بر اساس قدیمی‌ترین کتیبه زبان عربی، متعلق به سال ۲۲۸ میلادی، که زیر قبر یکی از افراد این خانواده در نزدیکی سوریه، بدست آمده معلوم می‌شود که اعقاب این خانواده روابط بسیار خوبی با رومی‌ها داشته‌اند. در آن کتیبه، فردی بنام امرؤ القیس (۵)، به "پادشاه تمام اعراب" ملقب شده است. ولی اخلاف همین فرد، که بعدها در شهر حیره، در نزدیکی پایتخت ایرانی‌ها، ساکن شدند، بخدمت ساسانیان در آمدند (۶). شاعران عرب را مورد حمایت قرار می‌دادند و مسیحیان نستوری را به شهر خود می‌پذیرفتند. کاخ‌هایی که پادشاهان این خانواده برپا داشتند در افسانه‌های عرب مشهورند. اینها نقش بسیار مهمی در سیاست ایران ایفاء می‌کردند. یزدگرد، امپراتور ایران، به سلطان منذر (Mondhir) القاب "شادی فزای یزدگرد" و "کبیر" اهداء کرد و مراقبت از پسرش وهرام (۷) را، که با او اختلاف داشت، به منذر وا گذاشت. بهنگام مرگ یزدگرد یا شاید کشته شدن وی بدست بزرگان، در سال ۴۲۱، اینان در انتخاب یکی از سه پسر او اختلاف یافتند و منذر با

* هر جا - در متن یا زیرنویس‌ها - کلمه یا توضیحی با ستاره مشخص می‌شود بمعنای اینست که طرز نگارش آن کلمه یا توضیح مربوطه توسط يك رفیق عرب ارائه شده است.

گردآوردن سپاهی مرکب از اعراب و ایرانیان تحت اختیار خود، با زور، تحت الولايةاش را تحمیل کرده لخمیان (Lakhmides) حیره، در خدمت ساسانیان، جنگ تقریباً مداومی را علیه رومیان دنبال می‌کردند.

بعدها، رومیان هم ب فکر استفاده از ابتکار ایرانیان افتادند. با انتخاب دست نشاندگی برای خود، قبایل عرب را بجان هم انداختند. نویسنده کتاب "محمد" چنین ادامه می‌دهد:

در حوالی سال‌های ۵۰۰ میلادی، امپراتوران بیزانس، برای نبرد با لخمیان، يك قبیله عرب بنام قبیله غسان را انتخاب کردند. این قبیله در کرانه غربی اردن کنونی بحالت چادرنشینی زندگی می‌کرد. در سال ۵۲۹، ژوستینین، به رئیس این قبیله، حارث بن جبلة، القاب فیلارك (۸) و پاتریس (۹) را اهداء کرده غسانیان به مسیحیت گرویدند ولی تحت یکی از اشعایات آن، منوفزیسم که - در مصر و سوریه طرفداران بسیار داشت - در شخص مسیح فقط يك طبیعت را می‌شناخت (۱۰). غسانیان پایتخت ثابتی نداشتند. زمانی مرکزشان جاپیا * (۱۱) در جولان (حوالی جبل دروز کنونی) بود و زمانی در جلق * (۱۲) حوالی دمشق. نبردهای الحارث و پسرش المنذر (۱۳) بالخمیان مشهور است. منوفزیست بودن المنذر، رهبر غسانیان، بدگمانی ژوستین، امپراتور بیزانس را برانگیخت. فیلارك (المنذر)، مطالعاتی در زمینه الهیات داشت و در جلسات مخفیانه منوفزیست‌ها شرکت می‌کرد. این سؤال برای امپراتور پیش آمد که نکند المنذريك حکومت منوفزیست در سوریه تشکیل دهد. ژوستین در صدد قتل او برآمد. فیلارك مدت سه سال از اطاعت بیزانس سرپا زده و گذاشت لخمیان طرفدار ساسانیان، سوریه را تاراج کنند. قسطنطنیه

بالاخره مجبور شد با رهبر یاعی عرب از در آشتی درآید و قرارداد صلح در سر قبر سن سرژ Saint Serge در صافه * (Roçâfa) (۱۴)، در کویر سوریه، به امضاء رسید. اعراب، احترام ویژه‌ای برای این سن سرژ قائل بودند. المنذر، حیره را به تصرف خود در آورد، به تاراج آن پرداخت و جز کلیساها بقیه شهر را به آتش کشید. تی پر، جانشین ژوستن، در سال ۵۸۰ میلادی به المنذر بجای نیم تاج، تاج شاهی و عنوان "فیلارک عالی تمام اعراب" را اعطاء کرد. ولی ایدئولوژی المنذر همچنان ایجاد بدگمانی می‌کرد و این بدگمانی بهنگام جنگ با ایرانیان تشدید شد. بیزانسی‌ها غافلگیرانه او را دستگیر کردند، به قسطنطنیه بردند. موریس، امپراتور جدید او را به مرگ محکوم کرد. ولی حکم اعدام به تبعید در جزیره سیمیل تقلیل یافت. نعمان، پسر المنذر، به اعراب تحت فرمان خود دستور داد که بعنوان اشتقام، تمامی خاک سوریه را تاراج کنند. یازیلیوس، امپراتور جدید، او را به قسطنطنیه فراخواند و به او قول داد که در صورت جنگ با ایرانیان پدرش را آزاد کند ولی نعمان از اتحاد با کاتولیک‌ها سرباز زد. در راه بازگشت به قلمروش دستگیر شد و بنوبه خود به سیمیل تبعید گردید. قلمرو پادشاهی عثمانیان بین ۱۵ شاهزاده تقسیم شد که اکثر اینها از ایرانیان طرفداری می‌کردند.

آنگاه رودسسون اشاره می‌کند که نه فقط دین مسیحیت (و مذاهب مختلف آن) بلکه همچنین سایر ادیان یکتاپرست، قبل از ظهور اسلام و مدتها قبل از تولد محمد، در بین اعراب نفوذ یافته بود نه فقط در شمال، بین اعراب هم مرز ایران و روم شرقی، بلکه تا دورترین نقاط عربستان و عربستان جنوبی (یمن) - نویسنده کتاب "محمد" می‌نویسد:

دیده شد که مسیحیت - نستوری و منوفزیست - چگوشه در بین اعراب نفوذ یافته است. مسیحیت خیلی دور تا جنوب گسترش

یافت. در عربستان جنوبی، کلیساها و قلمرو اسقفها وجود داشت. کلیسای بزرگ فجران، در یمن، يك ابنیه مهم تاریخی بود و مورد تحسین اعراب بادیه در سواحل خلیج فارس، زرتشتیها وجود داشتند، از همینجا بود که نفوذ و شاید تسلا ایرانیها راه یافته بود. یهودیت در واحدهای حجاز پراکنده بود و در اینجا، یهودیان به کار کشاورزی و پرورش درختان خرما اشتغال داشتند. پویژه در عربستان جنوبی، خانوادههای بزرگ (عرب) به یهودیت گرویده بودند.

قبلا گفته‌ایم که ساسانیان، در حمایت از مسیحیان رانده شده یا گریخته از بیزانس، در رابطه با رقیب بزرگ خود، روم شرقی، يك هدف سیاسی را دنبال می‌کردند و هدف ایدئولوژیک یعنی بسط و گسترش دین زرتشتی مورد توجهشان نبود. و این امر یعنی تعقیب هدف سیاسی (و اقتصادی)، علی‌رغم ظواهر قضیه، در نزد بیزانسیها نیز هدف غالب بود. با این تفاوت که برای امپراتوران روم شرقی (که انجام يك ماموریت الهی را عمده‌ترین وظیفه خود معرفی می‌کردند)، گسترش مسیحیت (یا يك بینش از مسیحیت) در سراسر جهان، در واقع، شعار یا سرپوشی بود برای حفظ قدرت سیاسی و برای کسب منافع و امتیازات اقتصادی. رودسون در زمینه‌های فوق، نظر متفاوتی ارائه می‌دهد:

بیزانسیها در جستجوی بسط نفوذ خود پویژه از طریق نشر مسیحیت بودند (۱۵). متحد با ارزشی در منطقه دریای سرخ داشته‌اند. و این متحد حبشه نام داشت و پایتختش اکسوم* (۱۶) بود. دولت حبشه، مدتها پیش توسط عربستان جنوبیها بنا شده بود و اینها با عبور از دریا، جماعت بومی حبشه را تحت استعمار خود در آورده بودند. بندر بزرگ این کشور بنام ادولیس (Adu'lis) نزدیک مصوع* (Massawa) (۱۷) کنونی، در ساحل دریای سرخ قرار داشت. تجار مصری و بیزانسی عموماً نیازی نداشتند که راه دورتری در پیش گیرند و در همینجا با

تجار هند، افریقا و عربستان جنوبی ملاقات می‌کردند. امپراطوران حبشه (که در آنزمان **نجاشی** * (۱۸) نامیده می‌شدند)، در نیمه اول قرن چهارم میلادی به مسیحیت گرویدند. اینها املاکی در عربستان جنوبی داشته‌اند و در همان ایام، مسیحیت به این کشور نیز راه یافت. کنستانس، امپراطور **آریائی** (۱۹)، میسیونری هندی‌الاصل بنام **تئوفیل** را به عربستان جنوبی فرستاد تا آریانیسم را در آنجا نشر دهد. تئوفیل، در گسترش آئین خود، موفقیتی موقت در این کشور کسب کرد، اما در سرزمین همسایه آن، حبشه، توفیقی در این زمینه بدست نیاورد.

ثویسنده در رابطه با پیدایش یکتاپرستی، یکی دو قرن قبل از تولد محمد، قبل از پرداختن به عربستان، به عربستان جنوبی توجه می‌کند و می‌بینیم مدتها قبل از پیدایش اسلام، یکتاپرستی در این کشورها (در اینجا عربستان جنوبی) ظاهر شده بود. دو دین بزرگ آن دوره، مسیحیت و یهودیت برای سلطه در این کشور با هم به رقابت پرداخته زمانی غلبه با مسیحیت بود و زمانی دیگر با یهودیت. پادشاهان آن یا مسیحی بودند یا یهودی. ولی "بنظر می‌رسد که سلاطین عربستان جنوبی در مجموع به یهودیت گرایش داشته‌اند". مسئله فقط به قدرت رسیدن یک پادشاه یهودی یا مسیحی نبود، مسئله برای مردم عربستان جنوبی این بود که با قدرت رسیدن هر یک از اینها، طرفداران دیگری قتل عام می‌شدند. خطر برای دو قدرت بزرگ جهانی آنروز، در واقع، خطر دینی نبود، خطر اقتصادی - سیاسی بود. در قسمت قبلی (در شماره ۵ اندیشه رهائی) در باره اهمیت اقتصادی - سیاسی عربستان جنوبی بتفصیل سخن رفته است. پادشاهان یهودی عربستان جنوبی غالباً طرفدار ایران بودند و پادشاهان مسیحی این کشور معمولاً طرفدار بیزانس و متحد (سیاسی) آن، حبشه. در زمینه نکات فوق، در کتاب رودنسون چنین می‌خوانیم:

در اواسط قرن پنجم میلادی، عربستان جنوبی، یکپارچه و بظاهر نیرومند است. پادشاه آن مرد فاتحی است بنام **یکرُب اسعد** * (۲۰)، هزار کیلومتر دورتر از مآرب، تهاجماتی در شمال و شمال

شرقی بعمل می‌آورد- عنوان او "پادشاه سبا، ذوریدان * (۲۱)،
 حضرموت و یمنات و اعراب‌شان در علیای کشور و دشتهای ساحلی"
 است- این اعراب، پادیه‌نشین‌اند و مزدورانی زیر فرمان او یا
 حکام دست نشانده‌اش- او همچون ایرانی‌ها و بیزانسی‌ها، شاهزادگان
 وابسته بخود را داراست- روایات عرب بر این امر تکیه دارد که
 یکرَب اسعد به یهودیت گروید و ملت خود را بجانب این دین
 کشاند- اخیراً، جی- ریگمنز (J. Rychmans) دلایل جدی در
 زمینه بی پایه نبودن این روایات ارائه داده است- از این زمان
 به بعد است که کتیبه‌های یکتاپرستانه، بی تردید یهودی‌گرا،
 ظاهر می‌شوند- مسیحیت نیز که در اینجا ریشه دوانیده بود
 می‌بایست علیه رقیب خود دست به مبارزه بزند، ولی بنظر می‌رسد
 سلاطین این کشور عموماً به یهودیت گرایش داشته‌اند-

بهرحال، حوالی ۵۱۰ میلادی (کرونولوژی این دوره نه چندان قابل
 اعتماد و بسیار مورد بحث است) (۲۲)، یهودیت در عربستان
 جنوبی امتیاز بزرگی بدست می‌آورد- یک شاهزاده یهودگرا بنام
 یوسف اشعر * (۲۳) در آنجا به قدرت می‌رسد - که در روایات
 عرب از او بنام ذونواس یعنی مردی که حلقه‌های موی آویخته
 دارد، سخن می‌رود- در یک کتیبه اخیراً بدست‌آمده به او لقب
 یثار * (۲۴) داده شده که شاید نوعی تصریح است: انتقام
 گیرنده- او به سرکوب مسیحیان منوفزیست پرداخت و روابط
 خوبی با ایران برپا داشت- این یک تهدید مذهبی، سیاسی و
 اقتصادی برای بیزانس بود-

رودنسون با توجه به نوشته‌های پروکوپ (۲۵) و کوسماس (۲۶) به
 این خطر یعنی نزدیکی عربستان جنوبی به ایران و کنترل جاده تجاری
 خاور دور به غرب، اشاره می‌کند- طبق معمول، انگیزه واقعی بیزانس،
 حفظ منافع سیاسی و اقتصادی نیست، بهانه، "به یاری مسیحیان شتافتن"
 است:

بنابراین، حوالی ۵۱۲ میلادی، سپاهی از اکسوم (پایتخت حبشه)، متحد بیزانس، از دریای سرخ عبور کرد تا به یاری مسیحیان بشتابد. جنگی طولانی و پُر زیر و بم بین دو کشور درگرفت. حبشی‌ها که از پیروزی خود اطمینان یافتند - شاید بدلیل اتفاقات دیگر-، عمده سپاهیان خود را از عربستان جنوبی بیرون بردند، چند پادگان برج‌ها گذاشتند. ذونواس، با توسل به نیرنگ، این پادگانها را منزوی کرد و به قتل عام حبشی‌ها پرداخت. کلیسای بزرگ ظفار، پایتخت عربستان جنوبی، را که ۲۸۰ حبشی به آن پناهنده شده بودند، به آتش کشید. به منطقه ساحلی **الاشعر *** (۲۷) حمله برد و یکی از فرماندهانش، کلیسای بندر **مُخا *** (۲۸) را طعمه حریق کرد. بالاخره، فجران، مرکز مسیحیت منوفزیسم عربستان جنوبی را مورد تهاجم قرار داد. بنا به یکی از منابع ما، ۴۲۷ مقام مذهبی، راهب و راهبه را بدون محاکمه، زنده زنده طعمه آتش کرد، ۴۲۵۲ مسیحی را بقتل رساند و ۱۲۹۷ کودک و نوجوان کمتر از ۱۵ سال را به اسارت گرفت. بهرحال، این وقایع، که بر اثر تبلیغات، شاخ و برگ بسیار یافتند، در عربستان همچنان زیادی ایجاد کرد. ذونواس، پادشاه یهودگرا، پیامی برای المنذر سوم، پادشاه لخمی‌های حیره فرستاد و پیشنهاد کرد که همچون او عمل کند و بخاطر سرکوب یهودیان در بیزانس، از مسیحیان منوفزیست قلمرو خود انتقام بگیرد. پیام مشابهی نیز برای شاهنشاه ایران ارسال داشت. قابل تذکر است که مسیحیان نستوری (مقیم حیره و ایران) بنظر می‌رسد که از اقدام ذونواس (در قتل عام مسیحیان منوفزیست عربستان جنوبی) حمایت می‌کردند.

بیزانس، اکسوم را به انتقام تحریک می‌کرد. کوسماس که در همین ایام از ادولس می‌گذشت، در تدارک حمله نظامی حبشه به عربستان جنوبی حضور داشت. **فجاشی (۲۹)**، شصت کشتی - که

بخش عمده‌ای از آنها بیژانسی بودند - جمع آوری کرد و به ساختن ده کشتی دیگر، از روی مدل هندی، پرداخت - بنظر می‌رسد که (حبشی‌ها) در سال ۵۲۵ میلادی، علی‌رغم وجود یک زنجیر اسرارآمیز، در عربستان جنوبی پیاده شدند - روایات عرب، با شاخ و برگ بسیار در باره این زنجیر صحبت می‌کنند و می‌گویند که سرتاسر تنگه باب المندب را مسدود کرد! ولی نوشته‌های معاصران آن دوره از زنجیری سخن می‌گویند که توسط ذونواس ساخته یا تعمیر شده - این زنجیر نه "سرتاسر تنگه باب المندب" شاید دهانه ورودی یکی از بنادر آنرا می‌بست - مهاجمان بطور قطعی پیروز شدند - اعراب بعدها حکایت کرده‌اند که ذونواس، پادشاه خوش سیمای یهودی، نا امید از شکست سپاهیانش، سوار بر اسب آنقدر در دریا پیش رفت تا در میان امواج شاپدید گردید - سربازان حبشی که سطح تمدن بسیار پائینی داشتند، پس از یک دوره غارت و کشتار عمومی مردم عربستان جنوبی، بدون توجه به دین و گرایش آنها، از این کشور عقب نشینی کردند ولی قبل از آن، یکی از بومیان بنام سوم یافع * (۳۰) را به حکومت رساندند - او احتمالاً قبلاً طرفدار یهودیت بود که به مسیحیت گروید و بخدمت حبشی‌ها درآمد - در حوالی ۵۲۰ میلادی، آن عده از سربازان حبشی که در عربستان جنوبی باقی گذاشته شده بودند گویا با طبقات پائین جامعه این کشور متحد شدند ، علیه سوم یافع سر به شورش برداشتند و بجای وی، برده سابق یک تاجر بیژانسی مقیم اودلیس، بنام ابرهه را به حکومت رساندند - سلطان حبشه، برای سرکوب شورش، دوبار به عربستان جنوبی لشکر فرستاد ولی نتیجه‌ای نگرفت - ابرهه در راس حکومت باقی ماند، سیاست صبر و انتظار و موضعی بیطرفانه در مبارزه قدرتهای بزرگ آفریز در پیش گرفت، در مقابل کوششهای ژوستینین - که میخواست او را علیه ایران برانگیزد -، مقاومت نشان داد - طبق

معمول، بیطرفی او سبب شد که مورد توجه کشورهای دیگر قرار گیرد. سفراتی از حبشه، بیژانس، ایران، حیره، فیلارک، غسانی - الحاریث ابن جبلة - به نزد او فرستاده شد. ابرهه قبيله چادر نشین معد * (۲۱) را شکست داد. در اواخر سلطنت خود به حبشه نزدیک شد و شاید در همین ایام بود که به شمال (عربستان) لشکر کشید و طبق روایات عرب، لا اقل تا دروازه مکه پیش رفت. بعدها نکته چالپی را حکایت کرده‌اند که لشکر او دارای يك یا چند فیل بود. پرندگان، با پرتاب سنگ از آسمان، لشکریان او را مورد حمله قرار دادند و بدین ترتیب مجبور به عقب نشینی شد. قرآن يك سوره کنایه‌آمیز را به سرگذشت "اصحاب الفیل" اختصاص داده است (۳۲).

حزب (۳۲) هوادار ایرانی در عربستان جنوبی که توسط طرفداران سابق ذونواس رهبری میشد به خسرو فشار می‌آورد که علیه جنگ افروزی‌های بیژانس در منطقه، دخالت کند. گرچه عربهای طرفدار ایران بطور غیر منظم قلمرو عربستان جنوبی را مورد حمله قرار می‌دادند. شاهنشاه (ایران) مجبور بود علیه محاصره بیژانس دست به اقدام بزند. کمی قبل از سال ۶۰۰ میلادی - تاریخ دقیق آن معلوم نیست، مدتها گمان میرفت که سال ۵۷۰ باشد -، پادشاه ایران تصمیم گرفت که ناوگان دریائی خود را تحت فرماندهی فردی بنام وهریز به یمن گسیل دارد. بنظر می‌رسد که فتح یمن توسط ایرانی‌ها به سادگی انجام یافت. با این پیروزی، راه دریائی جنوب (عربستان) از کنترل بیژانس خارج شد، گر چه کنترل راه زمینی شمال بصورت يك امر مورد مناقشه باقی ماند.

رودنسون پس از اشاره به این امر که:

۵۷۱ میلادی، بر اساس روایات، سال تولد محمد است. بسیار بعید بنظر می‌رسد که این تاریخ درست باشد (۲۴)، ولی اهمیتش را از نقطه نظر بین‌المللی می‌توان ملاحظه کرد.

به رویدادهائی توجه می‌کند که کم و بیش در همان ایام یعنی در آستانه تولد محمد و در هر حال، سی چهل سال قبل از "نبوت" او و پیدایش اسلام، در عرصه جهانی - هر چند در سرزمین‌های دورتر از منطقه ولی در ارتباط با مسائل مورد بحث در اینجا - بوقوع پیوسته است. او می‌نویسد بیزانس در حالی که در این دوره، در ربع چهارم قرن ششم میلادی، با اینکه هنوز در شرق (گویا) با قدرت عمل می‌کرد، "ولی در غرب، شکست‌های مهمی را متحمل شد". این شکست‌ها عمدتاً در ایتالیا، اسپانیا و سرزمین گُل (Gaul) بود. "بیزانس که بطور کامل در شرق مشغول بود، در غرب از طریق دیپلماسی نه نظامی اقدام می‌کرد". افول امپراطوری قدرتمند بیزانس که از مدتی پیش آغاز شده بود در این ایام بصورت مرئی درآمد. در شماره‌های گذشته اندیشه رهائی (پویژه در شماره ۳-۴) درباره افول یک امپراطوری بزرگ دیگر، امپراطوری ایران، سخن گفته‌ایم و دیده‌ایم چه شرایط تاریخی/جهانی مشخص، امکان بسط و گسترش اسلام را فراهم آورد. در مباحث گذشته نشان داده‌ایم که اگر شرایط مساعد اجتماعی (جامعه عربستان) با شرایط مساعد تاریخی/جهانی گره نمی‌خورد، اسلام اگر در نطفه خفه نمی‌شد در بهترین حالت، در چهاردیواری عربستان محدود می‌ماند. باری، رودنسون، پس از اشاره کوتاه به وضعیت اروپا در آستانه تولد محمد، به منطقه، به عربستان جنوبی برمی‌گردد. در شماره ۵ اندیشه رهائی، درباره تمدن درخشان، اقتصاد شکوفا و اهمیت استراتژیکی عربستان جنوبی، سخن رفته بود. در دوره‌ای که هم اکنون مورد بحث ماست، از آن تمدن درخشان و اقتصاد شکوفا چیزی باقی نمانده است، از اهمیت حیاتی راه‌های دریائی عربستان جنوبی برای اقتصاد جهان آنروز، بدلیلی که رودنسون به آنها توجه می‌کند، کاسته شده است و بالاخره جنگ‌های داخلی و جنگ‌های خارجی بقول نویسنده کتاب "محمد"، "ضربه نهائی را وارد آورده‌اند". بدینگونه، در آستانه پیدایش اسلام، در جنوب عربستان نیز نه با یک کشور قدرتمند بلکه ضعیف و از پا درآمده مواجه‌ایم. رودنسون می‌نویسد:

مبارزه امپراطوریهها در مبارزه احزاب (گروههای داخلی طرفدار قدرتهای بزرگ خارجی) انعکاس می‌یافت که بطور ویژه در عربستان جنوبی قابل رویت بود و نمی‌توانست با ژتاپ‌های مهم بر جهان اعراب چادرشین (شمال) نداشته باشد. فتح عربستان جنوبی توسط حبشی‌ها و بعد توسط ایرانی‌ها، انعکاسی بود از افول قدرت این کشور - که از مدتها قبل آغاز شده بود - خیلی پیش، بطلمیوسیان (۳۵) کوشیده بودند که با توسعه دریانوردی ناوگان سلطنتی در دریای سرخ از طریق اقلیمی کردن یلسان (۳۶) در مصر (و استفاده از صخ در کشتی سازی)، از (راه دریائی) عربستان جنوبی چشم پوشی کنند. در حوالی آغاز قرن مسیحی، يك یونانی بنام **هیپالوس** (Hippalos) قوانین پادهای موسمی دریای هند را کشف کرد - کشفی که به کشتی‌های یونانی امکان می‌داد که یکسره (بدون نیاز به توقف در بنادر عربستان جنوبی) از مصر به هند و بالعکس، سفر کنند. راه زمینی از هند به جهان مدیترانه‌ای از طریق **پالمیر** (۳۷) و بعد از طریق **ادم** (۳۸) و **انطاکیه** - زمانی که صلح، استفاده از اینها را اجازه می‌داد -، شدیداً با راه دریائی جنوب به رقابت برخاسته. جنگهای داخلی شاهزادگان عربستان جنوبی همچون جنگهای خارجی این کشور - که همه بخاطر کنترل این راه برپا می‌شدند -، جز به تضعیف قدرت و ثروت این کشور به چیز دیگری منتهی نمی‌شدند. فتوحات خارجی، ضربه نهائی را وارد آوردند. چادرشینان صحرا (ی عربستان) همانطوریکه قبلاً در مورد نفوذ آنها به حوالی مرزهای ایران و پیزانس دیده‌ایم، پیش از پیش بطور وسیع‌تر و منسجم‌تر به عربستان جنوبی راه یافتند. روایات متأخر عربی، افول عربستان جنوبی را ناشی از يك واقعه تکنیکیِ اتفاقی می‌دانند: آسیب دیدن سد بزرگ **مآرب** - تردیدی نیست که سدهای بزرگ این کشور که آبیاری منطقه وسیعی را تامین می‌کردند، متحمل خسارات مهمی

شده‌اند. ولی اگر این سدها تعمیر نشده - یا با اندازه ناکافی تعمیر شده باشند، چرا که دیده‌ایم ایرهه هنوز به تعمیرات سد مآرب افتخار می‌کرد - به این دلیل بوده است که منابع مالی کشور دیگر امکان آنرا فراهم نمی‌کرد.

همه اینها برای اعراب بادیه‌نشین کسب اهمیت و اعتبار می‌کرد. این امکان را پیدا کردند که برای نقش واسطه یا راهنمای عبور زمینی کالاها، مبلغ بیشتری درخواست کنند. علی‌رغم عملیات چشمگیر - ولی با نتایجی زودگذر - سپاهیان اعزامی از طرف قدرتهای بزرگ علیه چادرنشینان، اینها می‌توانستند بر سر یاری خود با آن قدرتها چانه بزنند و از نبردهایشان علیه یکدیگر، امتیازات قابل توجهی بدست آورند.

در میان چادرنشینان سابق - و جدیدا یکجانشین - تاجرهای پیدا شده بود که اکنون می‌توانستند سازماندهی کاروانها را بدست گیرند و حمل و نقل کالاهای با ارزش و گران قیمت را سروسامان دهند. شرکتهایی بمنظور سهم‌بری از کاروانها تشکیل یافت. سود، با اهمیت بود: بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد. شهرهایی که مرکز عملیات این شرکتها بود - قبل از همه، مکه که در وسط راه عربستان جنوبی و فلسطین بیزانسی قرار داشت -، توسعه می‌یافتند و پیشرفت می‌کردند. سراسر عربستان غربی، بپیمن همین شرایط، از نظر اقتصادی ترقی کردند. طایف، واقع در جنوب مکه، بنا شده بر سر يك کوه، محل پیلاقی اهل مکه، بخاطر میوه‌ها، سبزی‌ها و شراب‌هایش، مشتری‌های بسیار داشت. در سراسر وادی القری * - وادی شهرها (۲۹)، خطی تقریبا بهم پیوسته از واحه‌ها در حجاز جنوبی را چنین می‌نامیدند -، و پائین‌تر از آن، بطرف جنوب تا مدینه، مهاجران یهودی به يك کشاورزی شکوفا، حیات بخشیده بودند.

از بطن جهان چادرنشینی، يك اقتصاد تجاری توسعه می‌یافت. در

کنار مبادله جنس با جنس، معاملات با پول یعنی با دینار طلا و درهم نقره، رایج می‌شد. بادیه نشینان از بازرگانان شهرها وام می‌گرفتند، مقروض می‌شدند، تا حد پردگان یا لااقل در حد تابعان تنزل می‌یافتند. روند اشغال جامعه قبیل‌های آغاز شده بود. بازارهای بزرگ مکاره نظیر بازار بزرگ عکاظ * (۴۰)، رونق می‌یافت. در این بازارها، اعراب تمام قبایل و خارجی‌ها دیده می‌شدند. افق قبیل‌های پشت سر گذاشته شده بود.

کاملاً طبیعی است که يك تغییر و تحول فکری و اخلاقی این تغییر و تحول اقتصادی و اجتماعی را همراهی کند. موفقیت‌های کسب شده توسط افراد حریص، چشمگیر بود. دیگر این خصایل سنتی پسران صحرا نبود که موفقیت را تضمین می‌کرد. حرص و پیرحمی در بدست آوردن سود، چیزهایی بسیار لازم‌تر (از آن خصایل سنتی) جلوه‌گر می‌شد. ثروتمندان مغرور و خودپسند به ترقی خود فخر می‌فروختند و آنها بحساب شخص خود - و نه بحساب قبیله خویش - می‌گذاشتند. پیوندهای خونی اهمیت‌اش را از دست می‌داد و جای آن را پیوندهایی می‌گرفت که بر اساس اشتراك منافع بنا شده بود.

از این پس، ارزش‌های جدیدی بر فراز انسان‌گرایی قبیل‌های ظاهر می‌شدند. بینوایان، جوانان و آدم‌های با آبرو، می‌توانستند رنج بکشند، تازه بدوران رسیدگان از خودراضی، ککشان شگزد. این احساس مبهم وجود داشت که آرمان کهن قبیل‌های - معیاری که توسط آن می‌شد این تازه بدوران رسیدگان را مورد انتقاد قرار داد -، اعتبار خود را از دست داده است. در این وضع، مردم بطرف ادیان عام‌گرا (۴۱)، ادیان فردی، متمایل شدند. قبلاً دیده‌ایم که مردم عربستان (قبل از اسلام) با ادیان مسیحیت و یهودیت، تحت اشکالی کم و بیش اشتباه‌آلود، آشنائی داشته‌اند (۴۲). ولی اینها ایدئولوژی‌های بیگانه در ارتباط با دولتهای قدرتمندی بوده‌اند که

برای کنترل شبه جزیره عربستان مبارزه می‌کردند. این ادیان، در خارج - بخاطر سطح عالی‌ترشان نسبت به دین قبیله‌ای، بخاطر ارتباط شان با تمدن‌های درخشان -، بنحو غیر قابل انکار، دارای حیثیت و اعتبار بوده‌اند. اما پیوستن به این ادیان، متضمن جانشداری سیاسی بود و این برای غرور مرد عرب، اقدامی پس تحقیرآمیز بشمار می‌رفت. بعضی‌ها بطور مبهم در جستجوی راه‌های تازه بودند، تحت تاثیر افکار خارجی‌ان، در توانایی بت‌های بیشمار قبیله‌ای دچار تردید می‌شدند و فقط از الله - که بسی نزدیک به قادر متعال مسیحی و یهودی بود - می‌ترسیدند (۴۳).

پموات این امر، کشور چادرنشینان از مادونی سیاسی خود رنج می‌برد. اعراب بعنوان مزدوران یا یاری دهندگان، حامیان ضروری امپراطوریهای بزرگ بشمار می‌رفتند. خدمات‌شان خریداری می‌شد، طفیان‌شان ایجاد ترس می‌کرد، قبایل‌شان مورد استفاده قرار می‌گرفت که یکی بجان دیگری بیفتند. چرا ارزش خود را به نفع خودشان بکار نگیرند؟ برای اینکار به دولتی نیرومند احتیاج بود که عربستان را متحد کند. بدینگونه میشد که حمایت از ثروتهای بدست آمده و از تجارت را تامین کرد، حرص و طمع بدویان محروم را - بجای اینکه مانعی در راه فعالیت‌های تجاری خود اعراب بوجود آورند - بطرف خارج منحرف کرد. دولتهای عربستان جنوبی، زیادی استعمارگر نسبت به چادرنشینان و - علی‌رغم خویشاوندی دورشان با آنها - زیادی بی‌اعتنا به بدویان، در این ماموریت با ورشکستگی مواجه شده بودند.

يك دولت رهبری شده توسط يك ایدئولوژی عربی، در انطباق با شرایط جدید و در عین حال، هنوز نزدیک با محیط اعراب بدوی، تشکیل يك قدرت مورد احترام، در تساوی با امپراطوریهای بزرگ - چنین بود نیاز بزرگ آن دوره. راهها برای يك مرد نابغه گشوده بود، مردی که بتواند، بهتر از يك مرد دیگر، به

این نیاز پاسخ گوید- این مرد بزودی تولد می‌یافت-

از شماره آینده نشریه با فصل "تولد يك پیغمبر" به‌مراه نویسنده کتاب "محمد"، به زندگی این مرد (یا بقول رودنسون: "این مرد نابغه") خواهیم پرداخت- ولی قبل از رسیدن به این فصل و فصل‌های بعدی کتاب که عمدتاً بزندگی پیغمبر اسلام اختصاص دارد، در همین جا لازمست به چند نکته اشاره کنیم که در طی این سلسله بررسی‌ها (شماره‌های ۲، ۴-۳ و ۵ اندیشه رهائی) کم و بیش به آنها توجه کرده‌ایم-

در شماره ۲ اندیشه رهائی، در مقدمه، این سلسله مطالب (صفحات ۱۶۲-۱۵۴)، به يك مشکل عمده رودنسون اشاره کردیم و از جمله نوشتیم:

"ماکسیم رودنسون در کتاب "محمد" (و اصولاً در کلیه آثار خود)، شیوه برخورد ویژه‌ای دارد... ماکسیم رودنسون خود را دوست اعراب و مسلمانان می‌داند و در نتیجه، همواره می‌کوشد بنوعی بنویسد که احساسات مذهبی اعراب را جریحه‌دار نکند... قیل از اینکه پروی يك حقیقت علمی یا واقعیت تاریخی انگشت گذارد پیشاپیش از مسلمانان عذر می‌خواهد و تاکید می‌کند که قصد اهانت به اعتقادات مذهبی آنها را ندارد" (ص ۱۵۸)-

در همانجا، ضمن بررسی دلایل این "احتیاط پیش از حد" و نیز ضمن اشاره بقول خودش به نوعی تحول فلسفی در او در فاصله چاپ دوم و سوم کتاب "محمد" (۱۹۷۴-۱۹۶۷) علی‌رغم همه اینها نوشتیم: از آنجا که رودنسون يك محقق است، بنابراین،

"وقتی يك محقق پای بند به متد علمی تحقیق، بخواهد ابعاد مختلف يك شخصیت تاریخی/مذهبی مانند محمد را تصویر کند، هر قدر هم "بی غرض"، "دارای حسن نیت" و "محتاط" باشد، نمی‌تواند دروغ‌های بی پایه، افسانه‌های ساخته و پرداخته شده و خرافات را بعنوان حقایق علمی و وقایع تاریخی قبول کند. نمی‌تواند درباره يك دین، يك پیغمبر و پیشوایان يك دین و کتاب آسمانی آن تحقیق کند و در عین حال، با تمامی بی غرضی، انصاف، احتیاط و حسن نیت عالم، مطمئن باشد که به "اعتقادات" یا به باورهای بی پایه پیروان آن دین، "توهین" روا نداشته است" (ص ۱۵۹).

مشکل رودنسون مشکل واقعی يك محقق از نوع اوست، نه مشکل يك تحقیق علمی. "به فکر واداشته" شدن يك فرد "در مورد استمرار ایدئولوژی‌ها و جنبش‌های با پایه ایدئولوژیک" (همانجا، ص ۱۵۷) و تحول فلسفی در يك فرد، در مواردی می‌تواند به تضاد فلسفی منجر شود. رودنسون برای اینکه "دوست اعراب و مسلمین" جلوه کند، در يك عبارت، محمد را "مرد ثابغه" می‌خواند ولی از آنجا که بهرحال يك محقق است نمی‌تواند به شقاوتها، به دروغ‌گوئی و نیرنگ بازی، به مصلحت اندیشی، به بی پرسشی بودن، به زن بارگی و شهوت پرستی بی حد و مرز و بیمارگونه، به قدرت طلبی، به کینه توزی و به ارضاء يك عمر تحقیرشدگی و غیره او انگشت نگذارد (۴۴). نمی‌تواند محمد بسیار متفاوت پس از تسخیر قدرت را تصویر نکند. رودنسون، در يك عبارت، ولخرجی نشان می‌دهد تا بتواند در صفحات متعدد، آن امتیاز را پس بگیرد و این "مرد ثابغه" را تا حد يك نیمه دیوانه تنزل دهد. در مقدمه این سلسله مقالات، در اندیشه رهائی شماره ۲، نوشتیم:

"... با اینحال، همین نویسنده، با تفکر و متدولوژی علمی، با بررسی تطبیقی اسناد و مدارک تاریخی کم و بیش معتبر موجود، درباره زندگی و شخصیت پیغمبر اسلام به قضاوت

می‌نشیند، وقتی که زندگی محمد را با توجه به توالی علل و معلول، قدم به قدم از کودکی ... تا جوانی به همراه فقر و محرومیت‌ها، درپدری‌ها و سرگردانی‌ها را دنبال می‌کند، وقتی که بعد از ازدواج با خدیجه، علی‌رغم پرخورداری از رفاه مادی، عقده‌های جنسی و روانی - از جمله "ابتر" بودن (۴۵) - او را تحلیل می‌کند، نمی‌تواند به این نتیجه برسد که محمد در پشت ظاهری عاقل و ملایم و معتدل، مردی عصبی، تب‌آلود، مضطرب، تحقیر شده، جاه‌طلب و بلندپرواز مخفی بوده است و این حالات روانی غالباً تا حد بحران‌های شدید عصبی - به مفهوم پالینخی عبارت - پیش می‌رفته و در يك کلمه، اگر مبتلا به مرض صرع بودن محمد (به گفته برخی از شرح حال نویسندگان) را هم باور نکنیم، لااقل از نظر روانی نامتعادل و بیمار بوده است" (صفحات ۱۶۱-۱۶۰).

درباره محمد همه چیز می‌توان گفت: در عین آمی بودن بسیار زیرک و پاهوش بود، سیاست باز ماهر بود، فرصت طلب بود، پراگماتیست بود، قبل از ماکیاوول، ماکیاولیست بود، بی‌رحم و قسی‌القلب بود، قدرت پرست ر بلندپرواز بود - بسیاری از صفات بد اعراب پدوی را داشت و بسیاری از صفات خوب آن مردان خشن ولی ساده پادیه را نداشت - محمد همه چیز بود، "ذایغه" نبود - قدرت‌گیری محمد در عربستان، به‌طوریکه در مباحث گذشته به اشاره دیده‌ایم و در شماره‌های آینده به تفصیل خواهیم دید، زائیده شرایطی بود که رودنسون در فصل "معرفی يك سرزمین" (که در شماره ۵ و همین شماره اندیشه رهائی دنبال کرده‌ایم)، ارائه داده است - بر این شرایط مساعد اجتماعی باید شرایط منطقه و بویژه عامل زور را اضافه کرد - گفته‌ایم و تکرار کنیم که محمد عربستان را به همان شیوه‌ای مسلمان کرد که خمینی ایران را (۴۶) - قبلاً دیده‌ایم که بمحض مرگ محمد، هنوز جنازه او پروی زمین افتاده بود که مدعیان جانشینی‌اش بجان هم افتادند - اعراب تازه مسلمان و "با رغبت بجان‌دین نجات بخش اسلام شتافته"، به ارتداد گراشیدند و سرتاسر عربستان پرشد از "اهل رده" و پیامبران متعدد - شورش و

"روح عصیان تقریباً در سراسر عربستان مجال جلوه یافت" - اختلافات مدعیان جانشینی پیغمبر بطور موقت کنار گذاشته شد - خطر بسیار شدید بود - اسلام داشت یکسره از دست میرفت - ابوبکر به خلافت انتخاب شد و اولین و مهمترین وظیفه خود را سرکوب وحشیانه این شورشها و عصیانها دانست - "مورخ" یا دقیقتر اینکه افسانه نویسی بنام عبدالحسین زرینکوب، در کتاب "بامداد اسلام" (۴۷) خود، ناخواسته، حقایقی در این زمینه را ارائه می‌دهد:

"... اما خلافت ابوبکر از اولین روزهای شروع مواجه شد با ارتداد اعراب - ارتداد کسانی که ادای زکات را نوعی باج به مدینه تلقی می‌کردند و از جا آوردن نماز و خاکساری و ستایشگری که در آن نسبت به الله و رسول می‌شد ایبا داشتند و مآلها را این دو را - زکات و نماز - را برای خویش نوعی ذلت و به هر حال هر دو را خلاف مقتضای مروت عربی خویش می‌شمردند - ظهور و قوت مدعیان نبوت هم که مخصوصاً از اواخر حیات پیغمبر عربستان را بر آشفته بود تکیه گاه این مرتدان شد - بعضی از این مرتدان نزد خلیفه پیغام فرستادند که نماز می‌خوانند اما زکات نمی‌دهند - بعضی دیگر گرد مدعیان نبوت قرآن آمدند و از آئین محمد پیرون شدند - بدینگونه در فتنه اهل رده - که مدینه و خلافت را تهدید میکرد - هم دواعی دینی در کار بود هم اغراض سیاسی ... مقارن اوایل خلافت ابوبکر در شش جا این اهل رده در مقابل مدینه صف آرای می‌کردند از آن جمله در چهار جای کسانی که در راس مرتدان بودند خود دعوی نبوت داشتند ... در جاهای دیگر هم اهل رده اگر چه برای اسلام مدعی تازه‌یی نتراشیدند لیکن از پرداخت زکات و از قبول کسانی که از مدینه جهت "جبایت" (۴۸) آن

فرستاده می‌شدند خودداری کردند. سرکشی در برابر قدرت مدینه در واقع از اواخر عهد حیات پیغمبر شروع شده بود لیکن با وفات پیغمبر این روح عصیان تقریباً در سراسر عربستان مجال جلوه یافت. بدین‌گونه ابوبکر در آغاز خلافت از همه سوی با فتنه و عصیان مواجه شد. بسیاری از مسلمانان در آن روزها نگرانی و نومییدی خود را نشان می‌دادند. خوشبختی که ابوبکر در دفع فتنه اهل رده نشان داد اعراب را متوجه کرد که اسلام دیگر راه بازگشت به عهد جاهلی را بر آنها بسته است" (۴۹) -

آنچه در صفحات قبیل در مورد مسلمان شدن مردم عربستان گفته شد، در مورد مردم سایر کشورهای که به "استقبال دین نجات بخش اسلام شتافتند" نیز صادق است. در شماره ۴ - ۳ اندیشه رهائی، بعنوان نمونه، به اختصار دیده‌ایم که ایران تحت چه شرایطی و چگونه اسلامی شده. علاوه بر نکات اشاره شده در این سلسله مباحث یعنی شرایط اجتماعی/جهانی، عامل زور و سرکوب، مردم سرزمین‌های اشغال شده توسط اعراب با يك مشکل اضافی نیز مواجه بوده‌اند: چهر اقتصادی - جزیه (۵۰) -، باری که برای اکثریت قریب به اتفاق مردم این متصرفات اسلامی - مردم فقیر و محروم -، طاقت فرسا و تحمل‌ناپذیر بود و مسلمان شدن و یا به "استقبال دین نجات بخش اسلام شتافتن" تنها راه نجات از آن -

برگردیم به "نبوغ" محمد یا به "نبوغ" خلفا و فرماندهان نظامی اسلام. علاوه بر آنچه در اینجا و نیز در مباحث گذشته گفته‌ایم، در تائید و تاکید مجدد بر آنها، در پایان، نکته‌ای از گریشمن را نقل می‌کنیم. وقتی از پیروزی‌های اعراب بر ایران و بر سایر کشورها صحبت می‌کند، بدرستی چنین می‌نویسد:

"اعراب پیروزی‌های خود را مدیون برتری سیاسی و نبوغ استثنائی فرماندهان نظامی‌شان نمی‌ستند، به جهان امروز - در آسیا یا در اروپا و یا در افریقا - مدیون‌اند، به جهانی که بخاطر جنگها ((ی مستمر)) از رمق افتاده بود، به جهانی که بدلیل نبردهای داخلی اجتماعی و مذهبی از درون منفجر شده بود، به جهانی ناتوان در مقابله با دشمنی یکپارچه، با انگیزه، فئاتیزه و مسمم که ((بدلایل فوق)) پیشاپیش ((اسباب)) پیروزی را در اختیار داشت" (۵۱) -

توضیحات

۱ - هلال حاصلخیز (Croissant fertile) به منطقه‌ای در آسیای باختری اطلاق می‌شد که نوار باریکی از شرق دریای مدیترانه (اسرائیل کنونی و لبنان) را در بر می‌گرفت، بطرف شمال (سوریه) گسترش می‌یافت، سپس بسوی جنوب شرقی (جلگه‌های دجله و فرات در عراق) کشانده می‌شد تا سرانجام به خلیج فارس پیوندد. این نامگذاری خصوصاً تاریخی، اشاره دارد به امپراطوریهای قدرتمند بابلی، آشوری و فنیقی.

۲ - در اینجا منظور از "بین‌النهرین" مفهوم واقعی آن یعنی جلگه‌های واقع بین رود فرات و رود دجله است (و نه آنچه در صفحات قبل از قول گزنفون درباره مصر آمده بود). در اینجا، در حد اشاره لازم به تذکر است که در قدیم، "بین‌النهرین"، گسترده‌ای بسیار وسیع‌تر از مفهوم کنونی آنرا در بر می‌گرفت.

۳ - همانطوریکه در شماره ۵ اندیشه رهائی (ص ۲۹۸) آمده است یکجانشین را در مقابل Sédentaire قرار داده‌ایم.

۴ - پراستزها همه جا از طرف ما اضافه شده است، مگر این که خلاف آن تذکر داده شود.

۵ * - امرؤ القیس (Imrou L - Qays)، شاعر معروف عرب در معلقات ((معلقات جمع معلقه است - محمد معین در فرهنگ خود در باره

معلقه چنین می‌نویسد: "هریک از هفت قصیده مهمی که در عهد جاهلیت بخانه کعبه آویخته بودند" (جلد سوم، ص ۲۲۳۸) قیس در لغت بمعنای ظالم و امروءالقیس یعنی مرد ظالم پدر امروءالقیس بدست افراد قبیله‌اش به قتل رسید و او وارث ریاست قبیله شد. اما وقتی که افراد قبیله سعی در کشتن او کردند پا به فرار گذاشت. علی‌رغم اطلاع از مظالم پدرش، مصمم به بازگشت، گرفتن اشتهام و باز پس گرفتن قدرت شد. هنگام بازگشت بدست راهزنانی که در تعقیبش بودند، به قتل رسید.

۶ - قبلا (در شماره ۴ - ۳ "اندیشه رهائی") دیده‌ایم که از یکطرف بدلیل قدرت گرفتن محمد و از طرف دیگر، بخاطر افول اقتدار ساسانیان، رهبر اعراب حیره (دست نشانده ساسانیان)، فرصت طلبانه اسلام آورد و باز در همانجا دیده‌ایم که حمله به ایران در زمان محمد آغاز شده بود ولی مرگ او در سال ۶۳۲، بدلائل مختلف - از جمله اختلاف بر سر جانشینی پیغمبر، به "ارتداد" کشیده شدن و به "دوران جاهلیت" تمایل پیدا کردن تعداد کثیری از قبایل عربستان، شورشها و عصیانهای مردم تقریبا سراسر عربستان علیه دین جدید و از اینجاء، لزوم سرکوب این شورشها و عصیانها و دوباره "بدامان اسلام" برگرداندن مردم عربستان (در زمان ابوبکر) و بالاخره ارجحیت تسخیر سوریه -، مسئله حمله به ایران را مدتی به تاخیر انداخت. در حملات اعراب به ایران در زمان عمر، قبایل عرب ساکن حیره، دست نشاندگان پادشاهان ساسانی، باز بطوریکه در همانجا دیده‌ایم (از جمله در صفحات ۲۷۵ و ۲۹۰) نقش مهمی در پیروزی اعراب داشته‌اند.

۷ - **وهرام (Vahram)** تلفظ پهلوی بهرام است. منظور بهرام مشهور به بهرام گور پانزدهمین پادشاه ساسانی است که در سال ۴۲۱ میلادی به تخت سلطنت جلوس کرد. محمد معین در فرهنگ خود درباره او چنین می‌نویسد:

"وی در دربار منقر از پادشاهان عرب تربیت شد و بطوریکه مشهور است تاج سلطنت را از میان دو شیر ربود. این پادشاه تمامی ارمنستان را ضمیمه ایران ساخت و در ممالک تابعه آزادی مذهب داد" (جلد پنجم، ص ۳۰۳).

۸ - Phylarque، حاکم انتصابی يك منطقه. يك لقب اشرافی.

۹ - Patrice . يك لقب اشرافی و مادام‌العمر - پاتریس‌ها بعد از امپراطور، در ردیف اول امپراطوری قرار داشتند.

۱۰ - پیژانسی‌ها مسیحی، ارتودوکس بودند و مسیحیان منوفزیست (حبشی‌ها و غسانیان) را مرتد می‌دانستند و مسیحیان نستوری (مسیحیان ایران و حیره - لخمیان - یا کلیسای سوریه شرقی) را کافر می‌شمردند. مسیحیان اخیرالذکر (منوفزیست‌ها و نستوریان) همین اعتقاد را در مورد یکدیگر و درباره مسیحیان ارتودوکس داشتند. دو امپراطوری بزرگ آن ایام، ایران (زرتشتی) و روم شرقی (مسیحی ارتودوکس)، هم بخاطر اینکه سدی در مقابل قلمرو خود از دسترس بلافاصله رقیب ایجاد کنند، هم بدلیل کسب پرتری در اقتصاد جهانی (جهان آنروز)، با اعرابی که دارای دین و مذهب متفاوتی بودند، علیه دشمن اصلی خود، متحد می‌شدند. البته ساسانیان غالباً منافع سیاسی و اقتصادی را بر ملاحظات ایدئولوژیک رجحان می‌دادند ولی امپراطوران بیژانس، همانطوریکه اشاره کرده‌ایم، مسیحیان غیر ارتودوکس را کافر و مرتد می‌شمردند و صدور مسیحیت به سراسر جهان را از اهداف اولیه خود می‌شمردند، با اینهمه با مرتدان - غسانیان منوفزیست - به اجبار متحد می‌شدند و از آنها یاری می‌گرفتند. این کم‌دی یعنی قربانی کردن ایدئولوژی (آنهم يك ایدئولوژی بمثابه علت وجودی) در پای قدرت سیاسی، بنوعی یادآور کم‌دی رژیم خمینی است که برای صدور انقلاب اسلامی به سراسر جهان، از اسرائیل، "رژیم اشغالگر قدس، قبیله مسلمین" و "دشمن اسلام" یاری می‌گیرد.

۱۱ * - جابیا (Jabiya) - یکی از دهکده‌های جولان نزدیک قنیطره. این نام همچنین بروی یکی از دروازه‌های شهر قدیمی دمشق گذاشته شده بود (دروازه جابیه) و این دروازه اکنون در وسط شهر دمشق قرار دارد.

۱۲ - Jilliq

۱۳ - المنذر یا منذر پادشاه غسانیان با منذر پادشاه لخمیان، اشاره شده در صفحات قبل، اشتباه نشود.

۱۴ * - الرصافه، منطقه‌ای واقع در نزدیک شهر رقه، در شمال شرقی سوریه. هارون الرشید در این منطقه قصری بهمین نام بنا نهاد و از آن بعنوان قصر تابستانی خود استفاده می‌کرد. این قصر هنوز پابرجاست و

در معرض تماشای بازدید کنندگان.

۱۵ - این نظر البته نادرست نیست ولی غیر جامع و ناکامل است. آنچه بیژانسی‌ها می‌خواستند ("نشر مسیحیت"، تازه فقط نشر مذهب کاتولیک) یک چیز است، و آنچه سیاست (یا اقتصاد) به ایدئولوژی تحمیل می‌کرد (و می‌کند) یک چیز دیگر. قبلا دیده‌ایم که بیژانسی‌ها فقط بخاطر هدف سیاسی، با غسانیان متحد شدند چرا که باز در همانجا دیده‌ایم کاتولیک‌ها (بیژانسی‌ها) و منوفزیست‌ها (غسانیان) یکدیگر را کافر و ملحد و مرتد می‌شمردند و این تحمیل سیاست (یا اقتصاد) بر ایدئولوژی را همانطوریکه قبلا اشاره کرده‌ایم مثلا در رابطه رژیم اسلامی خمینی با اسرائیل نیز مشاهده می‌کنیم. مثال دیگری که رودسون در سطور بعد ارائه می‌دهد (در مورد حبشه)، با توجه به آنچه گذشت هم ناکامل و هم مغایر با بحث خود اوست. قبلا دیده‌ایم - و رودسون نیز بنوعی به آن اشاره دارد -، حبشی‌ها نیز منوفزیست بودند و این برای بیژانسی‌ها، از نقطه نظر ایدئولوژیک - نه سیاسی -، یک گناه کبیره و شایخ‌شودنی بود. تنها چیزی که می‌تواند این "گناه کبیره" و این نوع "گناهان کبیره" را توجیه کند، پیشبرد اهداف مشخص سیاسی یا اقتصادی است.

۱۶ - Axoum

۱۷ * - مصوع نام یکی از بنادر دریای سرخ در اریتره است. این بندر در شمال شرقی پایتخت کنونی اریتره، سمره، واقع شده است. اهمیت استراتژیک آن بخاطر مشرف بودن به تنگه باب‌المندب است.

۱۸ - Nagashi

۱۹ - آریائی (Arien) با آریائی Aryen - قوم آریا که در ایران و هند زندگی می‌کرد - اشتباه نشود. در عربی Arien را "اریوسی" می‌نویسند (نگاه کنید به المنهل، فرهنگ فرانسه - عربی، چاپ بیروت، ص ۶۷). آریانیسم (Arianisme - در عربی اریوسیه) یکی از مذاهب مسیحیت بود که توسط کشیش آریوس (Arius)، ۲۳۲-۲۸۰ میلادی، بنا نهاده شد و منکر الوهیت مسیح بود. این مذهب توسط کنسلیل نیسه در ۳۲۵ میلادی و سپس در کنسلیل قسطنطنیه در ۳۸۱ محکوم شد و در کنسلیل اول بود که کشیش آریوس بعنوان ارتداد به

مرگ محکوم گردید (مراجعه کنید به اندیشه رهائی، شماره اول، ص ۲۱۱).

با این که برخی از امپراتوران بیزانس مانند کنستانس دوم (۲۴۰-۲۴۷)، والنس (۲۷۸-۲۶۴) و انتینین دوم (۲۹۲-۲۷۱) از آریائیسم حمایت کردند، با اینکه بنظر می‌رسد که در کنسلی‌های سیرمیوم (۵۹-۲۵۷) و ریمیئی (۲۵۹)، آریائیسم پیروز شده است، با اینکه این مذهب در سرزمین گُل (Gaulle) و در متصرفات بربرها حاکمیت داشت با اینکه، اکثریت قریب به اتفاق امپراتوران بیزانس با آن بمبارزه برخاستند و در سرکوب طرفداران آن کوشیدند. بالاخره آریائیسم در قرن ششم میلادی ناپدید شد و مسیحیت ارتودکس (کاتولیسیم) در همه جا حاکم گردید.

در همین جا اضافه کنیم، همانطوریکه در صفحات قبل پیوسته در زیرنویس شماره ۱۵ (در رابطه با "نشر مسیحیت") گفته‌ایم، نکته‌ای را که رودنسون، در اینجا، در متن، به آن می‌پردازد، در تائید نظر ماست. کنستانس نه طرفدار مسیحیت ارتودوکس بلکه حامی آریائیسم بود و در همین رابطه نیز تئوفیل را به عربستان جنوبی فرستاد. کنستانس، مانند یکی دو امپراتور دیگر، استثناهایی هستند در میان خیل امپراتوران روم شرقی که حامی مذهب رسمی، ارتودکس، بودند و دشمن هرگونه "انحراف" از آن.

۲۰ - Abkarib As'ad

۲۱ * - ذوریدان (Dhou Raydan)، نام قدیمی ظفار و عمان

۲۲ - پراشتز از متن اصلی است.

۲۳ - Yousseuf Ass'ar

۲۴ - Yath'ar

۲۵ - Procope (تولد اواخر قرن پنجم میلادی در فلسطین، مرگ حوالی سال ۵۶۲ در قسطنطنیه) - منشی پلپتور، امپراتور روم و مورخ زمان ژوستینین. از او آثار تاریخی چندی باقی مانده است از جمله "کتاب جنگ‌ها" که در آن، حیات مادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر خود را ترسیم می‌کند.

۲۶ - Cosmas معروف به Indicopleustes (کسی که بطرف سرزمین‌های هند سفر کرده است)، تاجر مصری (توضیح از فهرست "محمد"، اثر رودنسون، ص ۳۶۰) در باره کوسماس در شماره‌های گذشته اندیشه‌رهائی، در همین سلسله مطالب، نیز سخن رفته است.

۲۷ - Al Ash'ar

۲۸ * - مُخَا (Mokha) شهر کوچک بندری واقع در یمن شمالی کنونی - این شهر مشرف به باب المندب است - از این شهر قهوه یمنی صادر می‌شود که به‌همین نام مشهور است - شهری به‌همین نام در عربستان نیز وجود دارد و دلیل این نامگذاری یکسان، بنظر می‌رسد این باشد که مردم این شهر به عربستان جنوبی رفته بودند و یا بالعکس، از عربستان جنوبی به عربستان آمده‌اند.

۲۹ - همانطوریکه در صفحات قبل توضیح داده شد، نجاشی، لقب پادشاهان حبشه بود.

۳۰ - Soumyafa'

۳۱ * - معد (Ma'add) نام یکی از قبائل عرب عدنانی است که ساکن عراق کنونی بوده‌اند - عدای از افراد این قبیله در سراسر حجاز علیه ابرهه جنگیده‌اند.

۳۲ - ترجمه کامل این "سوره کنایه آمیز" یا افسانه - در بهترین حالت - فرصت طلبانه (این افسانه گویا در زمان محمد در عربستان رواج داشت و محمد فرصت طلبانه از آن بهره‌برداری و بعنوان "التفات عطا کردن خدا به قریش" به مردم قالب کرد) چنین است:

"آیا ندیدی که چگونه کرد پروردگار توبه اصحاب فیل (۲) آیا نگردانید مکر ایشان را در تباهی (۳) و فرستاد برای ایشان نوعی پرنده فوج فوج (۴) که می‌انداخت ایشان را بسنگی از سجیل (۵) پس گردانید ایشان را چون برگ خورده شده" (قرآن، چاپ کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۸، ص ۵۶۶) -

۳۳ - حزب (Parti) نه بمفهوم امروزی آن بلکه بمعنای گروه، دسته

است. بهمان معنایی که در قرآن بعنوان "احزاب" (بویژه در سوره "الاحزاب") از آن صحبت می‌شود.

۲۴ - در این زمینه مراجعه شود به اندیشه رهائی، شماره ۴ - ۳، زیرنویس شماره ۹، ص ۲۸۴. در همین جا لازم به تذکر است که در سطر ۴ آن زیرنویس، تاریخ ۵۷۹ (نه آنطوری که چاپ شده: ۷۵۹) میلادی درست است که متأسفانه در غلط نامه‌های بعدی تصحیح نشده بود.

۲۵ - Les Ptolémée، بطلمیوسیان یا سلسله بطالسه، ۱۵ تن از افراد این سلسله که در بین سالهای ۲۲۲ تا ۳۰ قبل از میلاد، در مصر سلطنت کرده‌اند.

۲۶ - بلسان (Balsmier یا Baumier) درختچه‌ایست دارای ماده صمغی. درپاره مشخصات و انشاقات این گیاه مراجعه کنید به فرهنگ معین، جلد اول، ص ۵۶۷.

۲۷ - Palmyre "شهری مشهور در برالشام که آنرا تدمر(شهر نخل) نامند و اکنون دهکده‌ای ویران در سوریه است" (همانجا، همان جلد، ص ۲۲۸).

۲۸ - Edesse "نامی که یونانیان پشهر "الریا" داده بودند و امروز آنرا "اورفا" نامند و آن شهر قدیم و پر ثروتی بود در بین‌النهرین شمالی" (همانجا، همان جلد، ص ۱۰۹).

۲۹ - Wâdi L - Qora

۴۰ * - عکاظ (Akâz)، نام بازار مشهوری بود در نزدیکی مکه، انواع و اقسام دادوستدها و انواع و اقسام میادله کالاها در آن انجام می‌شد. اما شهرت خاص این بازار، بخاطر شعرهایی بود که توسط مشهورترین شعرای دوره‌های قبل از اسلام در آن قرائت می‌شد. در این بازار مسابقات شعر خوانی (از بر خواندن شعرهای شاعران معروف) نیز رواج داشت. النابغه الذبیانی، طرفه بن العبد، حسان ابن ثابت، الخفساء، امرؤ القیس، عنتر بن شداد، از مشهورترین شاعران عربی هستند که در این بازار شعر می‌خواندند.

۴۱ - Religions universalistes ، ادیان عام گرا یا عموم گرا
 یا جهانی گرا ادیانی هستند که بجای يك قبیله، يك قوم، يك نژاد،
 يك سرزمین خاص، عموم افراد بدون توجه به زبان، نژاد، سرزمین،
 رنگ پوست و غیره را در برمی گیرند. این ادیان علی رغم عام بودن،
 خاص و علی رغم عمومی بودن، فردی اند. رابطه فرد مومن با خدای خود،
 يك رابطه فردی و وحدت جویانه است. از برجسته ترین نمونه های ادیان
 عام گرا، مسیحیت (از قرن چهارم میلادی به بعد، زمانی که دگم های آن
 بطور قطعی تدوین یافت) و اسلام را می توان نام برد.

۴۲ - بطوریکه در شماره های گذشته اندیشه رهائی اشاره کرده ایم، آنچه
 در قرآن نیز درباره مسیحیت و یهودیت می آید تحت تاثیر همین امر،
 اطلاعاتی دست چندم است و از شناخت نازل محمد از این ادیان حکایت
 دارد.

۴۳ - توجه کنید این بحث مربوط به قبل از تولد محمد و پیدایش
 اسلام است. ما در شماره ۵ اندیشه رهائی (پویژه در ضمیمه شماره ۲
 تحت عنوان "اشاره ای گذرا به تحول چند تا پرستی به یکتاپرستی و
 انعکاسات ایدئولوژی یکتاپرستی و واحدگرائی در عرصه اجتماعی و
 سیاسی")، ضمن توجه و تذکر به نفوذ ادیان مسیحی، یهودی و زرتشتی،
 قبل از ظهور اسلام، در عربستان، درباره این افسانه یا "نوآوری" محمد
 در زمینه "یکتاپرستی" سخن گفته ایم.

۴۴ - کسانی که زندگی محمد و يك فرد مذهبی/سیاسی زمان ما، خمینی
 را دنبال کنند، علی رغم پاره ای تفاوتها نمی توانند از شباهت های بسیار
 این دو، در شگفت نمانند. بسیاری از خصایلی که در فوق درباره محمد
 شمرده شد و یا در سطور زیر شمرده خواهد شد، در مورد خمینی هم
 صادق است. خمینی (البته با دیدی کلا مغایر با نقطه نظر ما) غیر
 مستقیم خود را بارها با محمد مقایسه کرده است و این مقایسه، از جهات
 بسیار نادرست نیست. در مورد "نبوغ" محمد نیز می توان به فردی کم
 و بیش شبیه او در زمان ما، به خمینی، مراجعه کرد و بطور خلاصه
 گفت، محمد همانقدر "تابعه" بود که خمینی و یا بالعکس.

۴۵ - درباره "ابتر" بودن محمد مراجعه کنید به زیرنویس صفحات
 ۱۶۱ - ۱۶۰، اندیشه رهائی، شماره ۲.

۴۶ - در این زمینه در شماره‌های گذشته بدفعات سخن گفته‌ایم. از جمله مراجعه کنید به اندیشه رهائی، شماره ۴ - ۳، صفحات ۲۷۰ - ۲۶۹.

۴۷ - درباره زرین کوب و کتاب "پامداد اسلام" او در مباحث قبلی بارها سخن گفته‌ایم. از جمله مراجعه کنید به یادداشت شماره ۲۱، صفحات ۲۹۰ - ۲۸۸، اندیشه رهائی، شماره ۴ - ۳.

۴۸ - جی‌بایت: "باچ گرفتن، خراج ستدن" (فرهنگ معین).

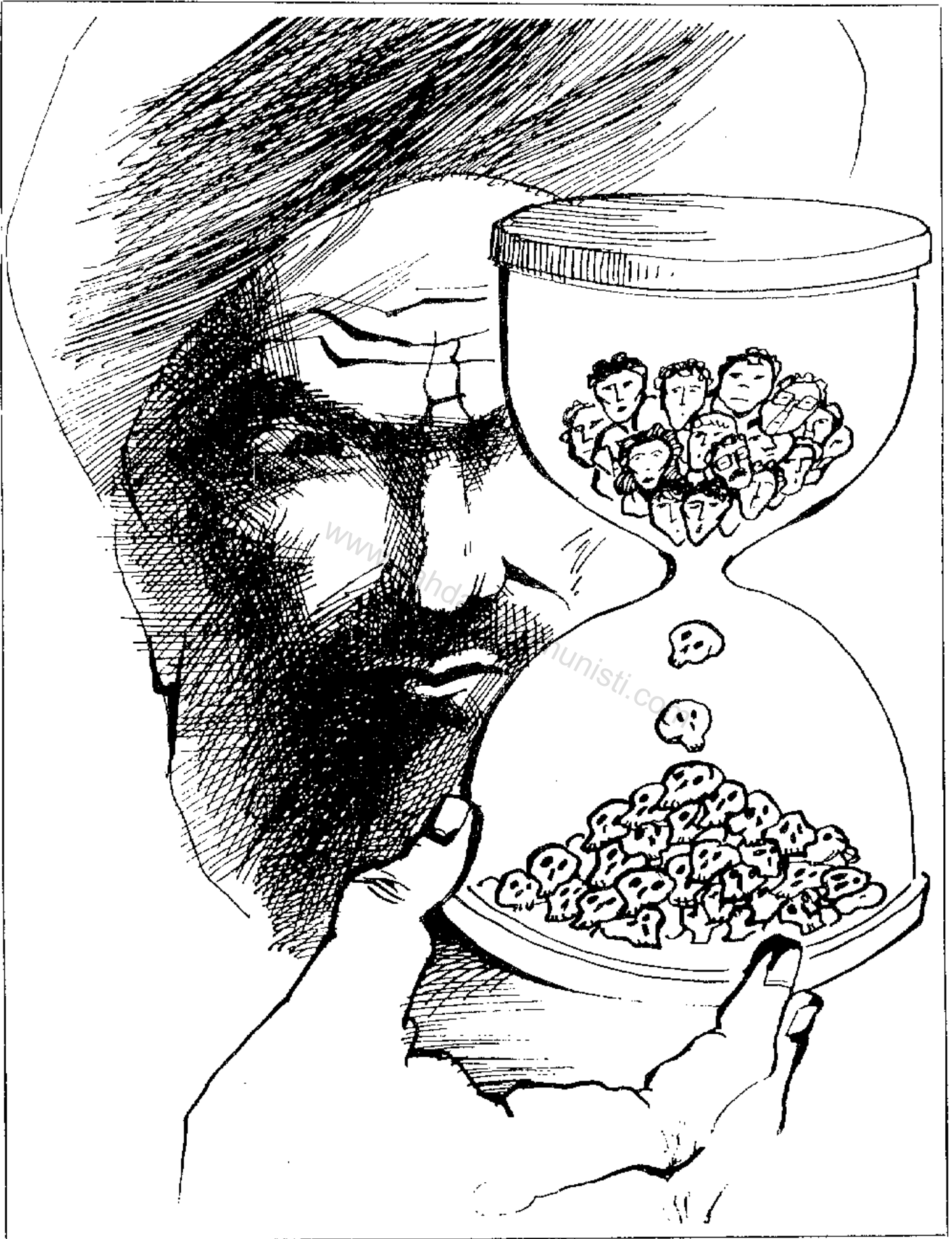
۴۹ - "پامداد اسلام"، تالیف دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیر کبیر، چاپ پنجم، صفحات ۷۲ - ۷۱.

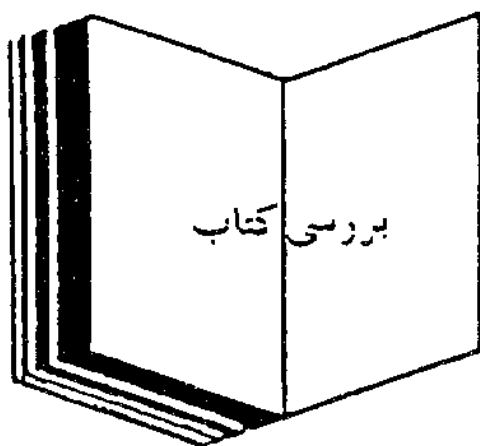
۵۰ - "جزیه (اصطلاح فقهی) عبارت از خراج رؤس است و مقدرات مالی است که ((پیغمبر یا خلیفه یا)) امام مسلمین از سرانه کفار دریافت می‌دارد (از کشف، جلد اول، ص ۲۹۴ - از شرح لمعه، جلد اول، ص ۱۸۷) در "معتقد الامامیه" آمده است:

"و جزیت آن باشد که ایشان هر سال بدهند آنچه امام بر سر ایشان یا بر زمین‌های ایشان وضع کرده باشد، بر حسب آنچه مصلحت دیده باشد... و چون اسلام آرند و سال برگشته باشد جزیت از ایشان بیفتد و جزیت را بر انصار مسلمانان صرف کنند... و چون بمشراط جزیت قیام کنند و آن آنستکه با مسلمانان کفر ظاهر نگردانند، و محرمات را تناول نکنند، و مسلمانان را دشنام ندهند، و بر مسلمانان کسی را یاری نکنند و کلیسا و کنشت نسازند، لازم باشد یاری کردن ایشان را - و اگر ترمز آرند واجب بود قتال ایشان - و غنیمت گیرند از هر که مخالف اسلام است... و امام را باشد پیش از قسمت غنیمت، اختیار کند آنچه خواهد و کس را بر وی اعتراض نباشد... و اگر پیش از فتح اسیری گیرند واجب بود کشتن وی - و اگر بعد از فتح باشد، امام مخیر بود میان آنکه رها کند یا بآزروشد یا ببندگی گیرد..." (بنقل از "فرهنگ معارف اسلامی"، جلد دوم، صفحات ۱۸۰ - ۱۷۹).

- ۵۱

L'Iran, des origines a L'islam, Roman Ghirshaman, Albin Michel, P.342.





ایران ... صحنه جدید تجارت

در شماره گذشته اندیشه رهائی به فصول اول و دوم کتاب "ایران، صحنه جدید تجارت" پرداختیم. در مقدمه مطالب مندرج در آن شماره متذکر شدیم:

این "گزارش تحقیقی پیژنس انترناسیونال (جولای ۱۹۸۴، ژنو)، که یک گزارش برای اطلاع عموم بلکه یک گزارش خصوصی، در واقع، دفتر راهبامست برای موسسات و کمپانی‌هایی که می‌خواهند در ایران به فعالیت بپردازند، فصول پنجگانه و ضمیمه آن، اطلاعات و راهنمایی‌های مورد نیاز برای انجام فعالیت تجاری و اقتصادی در ایران را در اختیار سرمایه‌داران قرار می‌دهد."

متن کامل فصول پنجگانه این "گزارش" توسط رفیق م. دارا، از انگلیسی به فارسی ترجمه شد و رفیقتی دیگر (ر. شیوا)، بر اساس همین ترجمه فارسی، بخش کنونی (فصول ۳ تا ۵) را برای چاپ در نشریه تنظیم کرده است. در این شماره، فصل ۲ و قسمتی از فصل ۴ "ایران صحنه جدید تجارت" مورد توجه قرار می‌گیرد. سومین و آخرین بخش بررسی این کتاب (باقیمانده فصل ۴، فصل ۵ و ضمیمه) در شماره آینده نشریه انتشار خواهد یافت.

فصل سوم کتاب، با این سؤال کلی آغاز می‌شود که:

"اقدامات اساسی برای فروش در بازار ایران چیست؟"

گزارش بیزنس انترناسیونال باین سؤال چنین پاسخ می‌دهد:

"این اقدامات بطور خلاصه عبارتند از:

- ۱ - آشنائی با خریداران ایرانی
- ۲ - قرار گرفتن در لیست فروشندگان تأیید شده
- ۳ - عرضه داشتن پیشنهادات در رابطه با نیازهای بازار
- ۴ - پی‌گیری پیشنهادات و عرضه
- ۵ - بررسی مسئله کمیسیون
- ۶ - مذاکره در مورد قیمت و مواد موافقتنامه
- ۷ - ارائه فاکتورهای تجدید نظر شده
- ۸ - امضاء قرارداد
- ۹ - رسید اعتبارنامه
- ۱۰ - ایجاد وسائل حمل و نقل
- ۱۱ - بازرسی کالا
- ۱۲ - ارسال کالاها
- ۱۳ - قانونی کردن مدارك توسط سفارت ایران
- ۱۴ - تبدیل اعتبارنامه‌ها به پول

"بیزنس انترناسیونال" اما تأکید می‌کند که این اقدامات نه همیشه لازم‌الاجراء هستند و نه به يك شکل صورت می‌پذیرند و می‌افزاید که:

"تعدادی از صادرکنندگان ویژه می‌توانند از بعضی از این مراحل مانند شماره‌های ۱ و ۲ و ۱۰ و ۱۱ صرف‌نظر کنند".

بدین معنا که عده‌ای از فروشندگان بدلیل "تعدد معاملات" با خریداران و یا وابستگی با خریداران "بالا" و یا "دولت" نیاز به "آشنائی با خریداران ایرانی" ندارند، یا جزء فروشندگان تأیید شده بشمار

می‌روند، یا آنهایی که FOB * معامله می‌کنند، و یا محمولات بدلیل "سری" بودن غیر قابل بازرسی‌اند، از پاره‌ای تشریفات معافند -
 "بیزنس انترناسیونال" "دو عامل بسیار مهم" در پروژ مشکلات یا عدم آنها برای فروشندگان ارائه می‌دهد:

- ۱ - این که کالای ارسالی تا چه اندازه ضروری است
- ۲ - این که عرضه کننده چه مزیتی بر رقبای خود دارد

و سرانجام نتیجه می‌گیرد:

"کمپانی‌هایی که عرضه کنندگان کالاهای ضروری مورد نیازی باشند که امکان فراهم آوردنشان از جای دیگر ممکن نیست، در قوی‌ترین موقعیت قرار دارند و می‌توانند مفاد قرارداد را به خریدار ایرانی دیکته کنند - در حالی که عرضه کنندگانی که کالاهای غیرضروری و قابل تهیه از منابع دیگر را می‌فروشند در موقعیت ضعیفی قرار دارند و باید انتظار مذاکرات سختی از طرف مذاکره کنندگان ایرانی داشته باشند" -

اما "کالاهای ضروری" برای رژیم جمهوری اسلامی چیست؟ رژیم در شرایطی بسر می‌برد که مراکز صنعتی به ارث رسیده از رژیم شاه نیز یا در شرف تعطیل و یا تعطیل شده‌اند(که "گزارش بیزنس انترناسیونال چند نمونه آنها ارائه می‌دهد: پروژه ساختمان خطوط لوله های نفتی برای انتقال نفت خام از مناطق نفتی به پایانه جدید صادرات در بندر جاسک در دریای عمان، پروژه فرودگاه تهران، پروژه متروی زیرزمینی، پروژه انتقال نفت و گاز به ترکیه، پروژه خاتمه نیروگاه اتمی بوشهر و غیره) - کلیه پروژه‌های دهان پرکن ادعائی نیز با آغاز شده یا در نیمه راه متوقف شده‌اند - رژیم جمهوری اسلامی از تهیه

* FOB (Free on board) ، قیمت کالا تحویل روی کشتی، (بدون احتساب هزینه حمل و نقل و بیمه که بر عهده خریدار است) -

حداقل مایحتاج عمومی نیز عاجز است. کمبود ذخائر ارزی بر مبنای پائین آمدن قیمت نفت، کاهش صدور آن و هزینه سرسام‌آور "جنگ تحمیلی" رژیم را در شرایطی قرار داده است که "کالاهای ضروری" معنای جز انواع و اقسام جنگ افزارها پیدا نمی‌کند. فروشندگان این کالاها خواست خود را بهر صورت به رژیم "دیگته" می‌کنند.

"بیزنس انترناسیونال" باین سؤال :

"خریداران بزرگ چه کسانی هستند؟"

جواب می‌دهد:

"اگر چه بخش خصوصی در حال بدست آوردن موقعیت بهتری است و لیکن بخش اعظم تجارت خارجی هنوز در دست سازمان‌های دولتی می‌باشد و تعداد این سازمان‌های دولتی بیشمار است. وزارت‌خانه‌ها، مراکز خرید و توزیع، سازمان‌های انقلابی نظیر بنیاد مستضعفان، جهاد سازندگی، بانک‌ها، تعاونی‌ها، سازمان‌های تخصصی نظیر سازمان توسعه و ماشین آلات کشاورزی و شرکت دخانیات ایران و صدها کمپانی تولید کننده دولتی".

"گزارش بیزنس انترناسیونال" پس از اشاره به پاره‌ای از مشکلات که بوروکراسی اسلامی (نظیر تعدد مراکز تصمیم‌گیری) به وارد کنندگان کالا تحمیل می‌کند، می‌افزاید:

"در بعضی موارد، یک مرحله دیگر به مراحل تأیید واردات اضافه می‌شود، در زمان بحران‌های مالی، تقاضای واردات باید به تأیید کمیته تعویض ارز خارجی در بانک مرکزی نیز برسد".

این که چه تعداد از بازرگانی خارجی در زمان نوشته شدن این گزارش "دولتی" و چه تعداد "خصوصی" بوده است، جای سخن دارد. مضاف بر این تفکیک این بخش "خصوصی" و "دولتی"، در زمانی که عمده صاحبان

"بخش خصوصی" از دولتمردان و یا بخشی از دولتمردانند، به چه شکل صورت می‌پذیرد نیز جای بحث دارد. همچنین این نکته نیز قابل بررسی است که بپرض صحت تحلیل "بیزنس انترناسیونال" در زمان نوشته شدن این گزارش، امروز، بر بستر درگیری‌های درونی هیئت حاکمه، پس از نزدیک به سه سال، شکل دیگری بخود گرفته است. اما نکته‌ای که در همین چند سطر بچشم می‌خورد، حکایت از هرج و مرج درونی رژیم پوسیده‌ای می‌کند که از اتخاذ یک "سیاست واحد" در هر زمینه‌ای عاجز است، و بر این مبنا، خریدهای خارجی را با توسط نهادهای مختلف رژیم جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد. این نهادها هیچ چیز نیستند مگر محل تجمع باندهای مختلف رژیم جمهوری اسلامی. باندهائی که تنها در شرایط "بحران ارزی" باید تائید "کمیته تعویض ارز خارجی" بانک مرکزی را برای خریدهای خود داشته باشند و ناگفته نپیداست که اهمیت تسلط بر بانک مرکزی برای باندهای مختلف رژیم در کجاست؟

گزارش با سئوالی خواندنی ادامه می‌یابد:

"بهترین راه برای نزدیک شدن به خریداران ایرانی چیست؟"

در جواب به این سؤال چنین می‌خوانیم:

"معمولا اولین قدم برای نزدیک شدن، توسط خریدار برداشته می‌شود. سازمان‌های ایرانی، سیلی از تقاضا برای تهیه کنندگان کالاهای مورد نیاز در سراسر دنیا، می‌فرستند باین امید که حداکثر پیشنهادات ممکنه را دریافت دارند. برای قرار گرفتن در لیست مکاتبات کمپانی، تهیه کننده کالا باید خود را به خریداران ایرانی معرفی کند، و این از طریق ارسال نامه‌های آشنائی، پرورشور و یا لیست قیمت کالاها و تمام اطلاعات دیگری که داشتنش برای سازمان‌های علاقمند ضروری است، میسر می‌شود. برخی از معاملات با کمپانی‌هایی انجام می‌گیرد که نام آنها در لیست تهیه کنندگان تائید شده‌ای قرار دارد که توسط

وزارت‌خانه‌های مختلف جمع‌آوری می‌شود. بنابراین ضروری است که در این لیست قرار گرفت. برای قرار گرفتن در این لیست، ارائه جزئیات کامل، در رابطه با گذشته کمپانی (در پنج سال گذشته)، موقعیت مالی، آدرس بانک آن کمپانی و تاریخچه‌ای از معاملات گذشته با ایران به‌مراه لیستی از کالاها و قیمت‌ها ضروری است."

ولی اگر:

"این اقدامات هیچ شوقی در بین خریداران ایجاد نکند، ممکن است که احتیاج به سفر شخصی به ایران و دیدار مسئولین مختلف ضروری باشد."

سرمایه‌داری برای ارتقاء خویش همه راه‌های ممکن را شناسائی و ارزیابی می‌کند. و در این راه دست به سفرهای طولانی نیز می‌زند. حتی اگر مشکل "ویزا" وجود داشته باشد.

"در چنین موقعیتی، گرفتن ویزا مشکل بزرگی است. و لیکن گرفتن ویزا در موقع برگزاری نمایشگاه جهانی در سپتامبر هر سال بسیار ساده است."

دلیل هجوم برای شرکت در "نمایشگاه جهانی تهران" باید روشن باشد. ولی با اینحال در گزارش چنین می‌خوانیم:

"معرفی خود به مقامات ایرانی لزوماً راه را برای قراردادهای تجاری هموار نخواهد کرد"

"گزارش" پس از بررسی دلایل وجود درخواستها و پیشنهادات زیاد فروش کالا، "یک دلیل دیگر" را چنین ذکر می‌کند:

"یک دلیل دیگر، برای درخواستهای بیشمار راجع به یک کالا، دزدی دلالان و واسطه‌ها، در ایران و خارج، می‌باشد. تعداد این

افراد به حدی زیاد است که يك کارخانه تولیدی ممکن است در رابطه با يك کالای مشخص بیش از يك دو چین منبع تقاضای اطلاعات دریافت دارد. این منابع می‌توانند شامل مصرف کننده نهائی، چندین موسسه دولتی، افراد شخصی در ایران و دلالاتی در اروپا که اظهار می‌کنند برای ایرانیان کار می‌کنند و همچنین کمپانی‌های تجاری اروپائی باشد. فقط یکی از این‌ها در نهایت، دستور خرید را صادر می‌کنند."

هر قدرت سیاسی، بنا بر ماهیت خویش، ابزارش را نیز می‌آفریند. "دلالت" بقدرت رسیده در ایران نیز از این "قاعده" مستثنی نیستند. واسطه‌های بیشمار ایرانی و خارجی "شبکه مافیائی" رژیم جمهوری اسلامی را در معاملات اقتصادی تشکیل می‌دهند. ("ایران گیت" تنها یکی از نمونه‌هاست). واسطه‌هایی که همواره روشن نیست "سرنخشان" به کدام منبع و مقام متصل است و کدامیک سرانجام دستور نهائی را دریافت خواهند کرد. دستور نهائی که با توجه به جنگ قدرت در رژیم جمهوری اسلامی، لزوماً در لحظات متفاوت، از يك "منبع" صادر نخواهد شد. از این روست که به روایت "پیژنس اشترناسیوئال":

"در ایران بسیار مشکل است که بدون داشتن يك واسطه فهمید چریان از چه قرار است، این واسطه لزوماً مجبور نیست يك مقام رسمی دولتی باشد."

و واسطه لزوماً نباید مقام رسمی دولتی باشد. همین که با مقامات رسمی دولتی در ارتباط نزدیک باشد و از آنها دستور بگیرد کافی - بلکه ارجح - است. واسطه‌ای که خصوصیات فردی او چنین توصیف می‌شود:

"باید شخصی زیرک و پر انرژی باشد که بتواند با دوندگی بسیار بفهمد پشت پرده چه می‌گذرد، و کدام پیشنهادات و به چه علتی دور انداخته می‌شود."

بنظر نویسندگان "پیزنس انترناسیونال"، پیدا کردن چنین واسطه‌هایی در شرایط کنونی ایران "مشکل نیست" - "پیزنس انترناسیونال" سؤال دیگری را مطرح می‌کند:

"آیا داشتن يك محل (در ایران) قابل توصیه است؟"

پاسخ چنین است:

"نظر به این که بیشتر خریدها توسط دولت انجام می‌گیرد، امکان فروش به توزیع کنندگان محلی بسیار کم است. لیکن باید در نظر داشت که نقش این نمایندگان بعنوان واسطه، روز افزون است. در دوران بعد از انقلاب به واسطه‌ها بعنوان انگل جامعه نگاه می‌کردند. ولی این دید جای خود را به يك دید پراگماتیک می‌دهد که مقید بودن به آن برای انجام معاملات ضروری است" -

یکی از دستاوردهای "انقلاب اسلامی"، تطهیر واسطه‌هاست. واسطه‌ها اینک نه تنها از نظر دولتمردان جمهوری اسلامی "انگل اجتماع" نیستند، بلکه وجود آنها برای انجام معاملات و حقالزحمه گرفتن سری مقامات رسمی، امری ضروری است. بعبارت دیگر، واسطه‌ها امروز بعنوان رابط بین "مقامات جمهوری اسلامی" و کمپانی‌های خارجی عمل می‌کنند و وجودشان از این جهت لازم است که در شأن مقامات رژیم اسلامی نیست که راسا دست به دریافت رشوه بزنند. در رژیم اسلامی، رشوه (غیر اسلامی) به "کمسیون" تبدیل می‌شود. دریافت کمسیون نیز برای خود قوانینی دارد و تبصره‌هایی. براساس گزارش "پیزنس انترناسیونال": "پرداخت يك کمسیون منطقی به نمایندگان (یا واسطه‌های خرید دولتی) در تمام معاملات بجز امور دفاعی قابل قبول است" (کمسیون امور دفاعی را البته باید به اشخاص خاصی پرداخت). در مورد پرداخت "کمسیون" نیز باید نکاتی را در نظر داشت. در "گزارش" در این زمینه چنین

می‌خوانیم:

"پرداخت يك کمیسیون منطقی به نمایندگان ((یا واسطه‌های خرید دولتی)) در تمام معاملات بجز امور دفاعی قابل قبول است. این نمایندگان نباید کارمند دولت و یا یکی از خویشاوندان مامورین دولتی باشند و باید بطور کوشا چنین حرفه‌ای را دنبال کنند. در تئوری مقرر است که این کمیسیون به ریال پرداخت گردد و در فاکتور ذکر شود. لیکن در عمل، بسیاری از شرکت‌های خارجی، این کمیسیون را به ارز خارجی در کشورهای خارجی در اختیار نمایندگان قرار می‌دهند. عمده‌ترین مشکلی که این روزها در برابر شرکت‌های خارجی قرار گرفته، تعداد پیشمار مسئولین دولتی هستند که خود خواهان کمیسیون، بخاطر خرید سازمانی خود می‌باشند. يك دلیل این امر پائین بودن حقوق کارمندان دولتی است."

و ناگفته پیداست که کمیسیون‌هایی از این دست، به کارمندی تعلق نمی‌گیرد که "حقوقشان پائین" است. بلکه کارمندی در سطح بالا مامور خریدهای دولتی‌اند و عدم پرداخت "کمیسیون" به همین‌ها می‌تواند موجب از دست دادن "بازار تجارت" در ایران شود:

"تقاضای دریافت پول توسط کارمندان دولت اگر چه غیر قانونی است ولیکن یکی از واقعیت‌های تجارت در ایران بشمار می‌رود. ندیده گرفتن این امر می‌تواند منجر به از دست دادن تجارت در ایران شود."

در مقابل این سؤال که "شرایط مربوط به ایجاد شعبه‌های محلی چیست؟" جواب "بیزنس انترناسیونال" بطور خلاصه چنین است: جز در موارد استثنائی "کمپانی‌های خارجی تشویق به بازکردن شعبه‌های محلی نمی‌شوند."

دلیل این امر را که گزارش به آن نمی‌پردازد، ساده است: در زمان شاه، خیابانها پر بود از تابلوهای شعبات کمپانی‌های خارجی.

رژیم اسلامی که علاوه بر ضد شرقی بودن، ضد غربی هم هست نمی‌تواند چنین امری را بپذیرد. روابط با کمپانی‌های غربی می‌تواند در همان وسعت زمان شاه وجود داشته باشد ولی این بار، تا حد امکان، در پشت پرده تقیه و تزویر اسلامی-البته گاهی، ضرورت پا روی گلوی رژیم می‌گذارد:

"شعبه‌های محلی کمپانی‌های خارجی فقط در صورتی که یک وزارت‌خانه دولتی وجودشان را ضروری ارزیابی کند، ثبت و مشغول به کار می‌شوند"

"شعبه‌های تکنیکی در صنایعی که احتیاج به خدمات بعد از فروش دارند اجازه تاسیس می‌یابند و حتی تشویق پایین امر می‌شوند. این نوع شعبه‌ها احتیاج به ثبت شدن ندارند."

در بخش دیگر "گزارش"، این سؤال مطرح می‌شود:

"شرایط اخذ ویزا در ایران کدامند؟"

جواب گزارش در یک عبارت اینست که این امر مشکل و غالباً طولانی است ("می‌تواند از ۲ تا ۱۲ هفته طول بکشد")، دلیلش نیز همانطور که در سطور فوق نوشتیم روشن است: رژیم ضد امپریالیست نمی‌خواهد که نمایندگان چشم آبی و موبور امپریالیست‌ها در خیابان‌ها پرسه بزنند. ولی آنجا که "ضرورت" ایجاد کند، چاره‌ای جز پذیرفتنش نیست. ولی هر چه کمتر، بهتر. سفارتخانه‌های رژیم در خارج هیچگونه اختیاری در دادن ویزا ندارند:

"سفارت خانه‌های ایران در خارج فقط با اجازه وزارت امورخارجه ((در تهران)) ویزا صادر می‌کنند... زمانی که درخواست ویزا به تأیید وزارت خارجه در تهران رسید، تلکسی که دربرگیرنده شماره ویزاست به سفارت ارسال می‌گردد و متعاقب این امر سفارت به درخواست کننده ویزا می‌دهد"

و برای گرفتن این ویزا:

"وجود يك دعوت نامه از يك کمپانی مشخص با يك وزارت خانه ضروری است"

مدت ویزا علی‌القاعده يك ماه از تاریخ صدور است ولی برای این قاعده نیز گاهی استثناء وجود دارد:

"مدت ویزا در صورت نشان دادن دلیل خوب می‌تواند برای یکبار و بمدت دو هفته دیگر در تهران تمدید شود"
"گرفتن ویزا برای ورود چندبار، بسیار مشکل است و این نوع ویزاها فقط به مسئولین کمپانی‌هایی داده می‌شود که در حال مذاکرات برای قراردادهای بزرگ هستند و یا به متخصصانی که احتمالا احتیاج به آنها بطور فوری بدون اعلام قبلی وجود دارد"

"آیا شرکت در نمایشگاه بین‌المللی تهران ارزشی دارد؟"
سؤال دیگریست که "گزارش" مطرح می‌کند. قبل از این که جواب "بیزنس انترناسیونال" را در این زمینه، بطور خلاصه بخوانیم، باید توجه داشت که نمایشگاههای بین‌المللی برای عرضه مصنوعات و کالاها بمنظور دریافت سفارش برای فروش تشکیل می‌شوند. ولی در "نمایشگاه" تهران، جز مقداری پرورش، کالائی نمایش داده نمی‌شود. نه کالا بلکه تصویر کالا عرضه می‌شود. "بیزنس انترناسیونال"، مشاور سرمایه‌داران بین‌المللی، "تجربه" عده‌ای از کمپانی‌ها را به دیگران منتقل می‌کند:

شرکت‌هایی که در این نمایشگاه تجربه دارند گوشزد می‌کنند که وارد کردن کالا برای نمایش بخاطر مشکلات مربوط به گمرک و همچنین عدم توانائی بازدید کنندگان برای خرید بخاطر مشکلات مربوط به کنترل واردات، صلاح نیست. به استثناء عده‌ای معدود، شرکت کنندگان در این نمایشگاه بیشتر هدفشان بوجود آوردن کانال‌های ارتباطی و اطلاعاتی است تا پرپا کردن غرفه‌های فروش"

با این که شرکت در این نمایشگاه "لزوما منجر به فروش نمی‌گردد"، با اینحال، "در کل با ارزش است" چرا که "بهترین موقعیت برای تماس با مامورین دولتی را بوجود می‌آورد که ممکنست در آینده سودبخش باشد". سرمایه‌داری فقط سود بلافاصله را در نظر نمی‌گیرد، برای آینده نیز سرمایه‌گذاری می‌کند.

"آیا واقعا سفر به ایران ضروری است؟"

جواب گزارش، يك استثناء احتمالی دارد و يك قاعده کلی استثناء اینست که:

"تازه واردین به بازار ممکنست برای ایجاد تماس مجبور به مسافرت به ایران شوند".

ولی قاعده کلی چنین نیست (بدلایلی که در فوق ذکر کردیم رژیم اسلامی نیز باین "قاعده کلی" علاقمند است):

"تجربه نشان داده است که امکان فروش کالا به ایران حتی بدون اعزام يك نماینده وجود دارد".

"بیزنس انترناسیونال" مثال گویائی در این زمینه ارائه می‌دهد:

"بعنوان مثال يك کمپانی امریکائی در عرض پنجسال گذشته ((زمان انتشار "گزارش" جولای ۱۹۸۴ است)) هیچ پرسنلی در ایران نداشته است ولی تعداد فروش کالا به ایران را در طی چند ماه بمیزان ۱۵۰ درصد افزایش داده است".

"آیا دانستن فارسی ضروری است؟" جواب گزارش در يك عبارت چنین است:

"دانستن زبان فارسی اساسی نیست ولی می‌تواند کمک کند".

و در توضیح این امر چنین ادامه می‌دهد:

"بسیاری از مسئولان ایرانی قادر به تکلم و فهم انگلیسی هستند و پیدا کردن مترجم برای دیگران، کار ساده‌ای است ... بسیاری از ماموران دولتی و تجاری ژاپنی و اروپای شرقی قادر به تکلم بزبان فارسی هستند".

بنظر "بیزنس انترناسیونال":

"کمپانی‌های غربی باید بطور جدی این مسئله را مورد توجه قرار دهند".

چرا که در صورت تکلم بزبان فارسی و عدم وابستگی به مترجمان دولتی،

"با گوش دادن به سخنان مسئولین ایرانی، بهتر قادر به درک موقعیت خواهند بود".

"آیا بیشتر خریدهای بزرگ به مناقصه بین‌المللی گذاشته می‌شود؟"،
جواب "بیزنس انترناسیونال" هم آری و هم نه - بیشتر نه تا آری - است. از یکطرف می‌نویسد:

"دعوت به شرکت در مناقصه به مدت بسیار کوتاهی در نشریات فارسی چاپ می‌شود و تا کمپانی‌های خارجی از آن باخبر گردند معمولاً مدت زیادی ((از مهلت شرکت در مناقصه)) گذشته است".

یا:

"دید پدپیشه‌ای که در رابطه با این مناقصه‌ها وجود دارد اینست که بیشتر این قراردادها به کمپانی‌ها((ی مورد نظر

رژیم)) داده شده است و دعوت صرفاً نقش فرمالیته ... دارد".

و از طرف دیگر، عنوان می‌شود:

"اگر چه این امر موجود است ولی در تمام موارد نمی‌تواند صحیح باشد".

علی‌رغم "صحیح" نبودن این امر، در همان گزارش چنین می‌خواهیم:

"بسیاری از سازمان‌های ایرانی بر اساس يك دعوت محدود به مناقصه عمل می‌کنند، بدین ترتیب که معدودی از کمپانی‌ها به ارائه پیشنهاد درباره يك قرارداد مشخص، دعوت می‌شوند... طبق گزارش کمپانی‌هایی که امکان دسترسی به اطلاعات درون دولتی دارند اکثر مواقع، تعداد کمپانی‌های قادر به اجرای قرارداد، دو یا سه کمپانی است ولی نام تعداد زیادی از کمپانی‌های دیگر، که قدرت رقابت با دو سه کمپانی فوق را ندارند، در لیست قرار داده می‌شود تا ((قضیه)) ظاهر طبیعی بخود بگیرد. ((حتی)) نام تعداد زیادی از شرکت‌های کشورهای جهان سوم در این لیست‌ها ظاهر شده‌اند، از آنجائیکه واقعیت نشان می‌دهد این شرکت‌ها قادر به تولید ((کالاهای مورد نیاز)) و یا وارد شدن در چنان معاملاتی نیستند، پس بنظر می‌رسد که این امر صرفاً يك سلسله دلایل سیاسی دارد".

این "دلایل سیاسی" یا تبلیغاتی، همانطوریکه "بیزنس انترناسیونال"، سخنگوی کمپانی‌های غربی توجه می‌کند، بهیچوجه منافع سرمایه‌داران کشورهای امپریالیستی را مورد مخاطره قرار نمی‌دهد. در مقابل این سؤال:

"چرا تاخیر زیاد بین زمان صدور مناقصه و زمان انعقاد قرارداد وجود دارد؟"

"گزارش"، دلایل متعددی ارائه می‌دهد که مهمترین آنها تعدد مراکز تصمیم‌گیری و اثرات خنثی کننده پاندهای متعدد حاکم در اقدامات

یکدیگر است. بنابراین، "تصمیم" به خرید يك کالا یا شروع يك پروژه همواره قطعی نیست. خریدار (مثلا يك وزارتخانه) ممکنست کماکان مایل به خرید یا شروع پروژه باشد ولی مسئولین بالاتر ممکنست در مورد لزوم خرید یا شروع پروژه تجدیدنظر کنند. يك دليل ديگر اينست که خریدار ممکنست يك یا چند کمپانی مخصوص را برای انجام معامله در نظر داشته باشد و پاندر رقیب، يك یا چند کمپانی دیگر را.

"آیا پرداخت ضمانت اجرای قرارداد همیشه لازمست؟"

جواب "گزارش" در آغاز چنین است:

"نه همیشه و این بیشتر به موقعیت تهیه کننده و مقدار کالا دارد"

ولی، در عمل:

"اکثر صادر کنندگان ملزم به گذاشتن ضمانت اجرائی معادل ۱۰ درصد کل قیمت معامله‌اند"

حتی:

"تا بحال چندین مورد وجود داشته است که خریدار ایرانی خواهان گذاشتن ضمانت اجرا صد در صد بوده است"

و:

"((مبلغ)) ضمانت اجرا در اختیار بانک تعیین شده توسط خریدار ایرانی گذاشته می‌شود. اکثر خریداران ((دولتی)) اصرار به پیروی از فرم بانک مرکزی ((ایران)) می‌کنند که بدون شرط و بدون تاریخ است"

رژیم اسلامی که مدام در کمبود ارز خارجی پسر می‌پرد، اغلب "این ضمانت بدون شرط و بدون تاریخ" را پس نمی‌دهد. سرمایه‌داران غربی که از آخوندها نازرنگ تر نیستند، کلک دیگری سوار می‌کنند. مثلاً: "یک صادر کننده دیگر می‌گوید او ده درصد به قیمت فروش کالای خود اضافه می‌کند. اگر ضمانت بعداً به او برگردانده شد، در حقیقت ده درصد بیشتر سود برده است". تا اگر رژیم هم "زرنگی" کرد، کمپانی ضرری نکرده باشد.

تحت عنوان "مهمترین منابع برای صادرات به ایران کدامند" در "گزارش" می‌خوانیم:

در پایان سال ۱۹۸۲، عمده‌ترین صادر کنندگان* به ایران عبارت بودند از:

کشور	به دلار
۱ - آلمان	۳۰۰۹۶۰۰
۲ - ژاپن	۲۸۲۱۰۰۰
۳ - ترکیه	۹۸۵۰۰۰
۴ - انگلیس	۹۵۵۲۰۰
۵ - ایتالیا	۹۱۷۲۰۰
۶ - کره جنوبی	۶۰۰۰۰۰
۷ - سوئد	۴۲۱۷۰۰
۸ - ژلاند نو	۴۱۸۴۰۰
۹ - اسپانیا	۴۰۸۷۰۰
۱۰ - برزیل	۴۰۰۰۰۰
۱۱ - فرانسه	۳۶۷۲۰۰۰
۱۲ - سوئیس	۳۰۶۲۰۰
۱۳ - اطریش	۲۷۴۸۰۰
۱۴ - پاکستان	۲۵۰۰۰۰
۱۵ - بلژیک/لوکزامبورگ	۲۳۲۸۰۰

* استخراج شده از منابع بازار مشترك، ردیف ۱۵ مربوط به یازده ماه اول سال است.

با توجه پایین که این لیست تنها کشورهای غربی و کشورهای وابسته به آنها را در برمی‌گیرد و با توجه پایین که لیست کشورهای (ملحد) شرق خود می‌تواند لیستی طولانی باشد، میزان "وابستگی" رژیم نه "شرقی"، نه "غربی" جمهوری اسلامی قابل ملاحظه است. رژیمی که تنها با "توقف" گوشه‌ای از این "واردات" می‌تواند با بحرانی چند برابر بحرانی که با آن دست بگریبان است، روبرو شود. این لیست همچنین، بیان میزان حمایت امپریالیست‌های غربی از رژیم "ضد امپریالیست" جمهوری اسلامی نیز هست. این لیست نشان متفوق‌القول بودن کشورهای غربی برای حفظ رژیم جمهوری اسلامی لااقل تا امروز است. همچنین بیان وقاحت محیرالعقول رژیمی که فریاد "خودکفائی" اش را بر سر هر بازار بلند کرده است.

* * * * *

"پیزس ائترناسیونال" در آغاز فصل چهارم "گزارش" خود تحت عنوان "آیا بازگشت به ایران برای کار امن می‌باشد؟"، چنین می‌نویسد:

"در بررسی احتمال خطر برای کار در ایران باید دو جنبه را در نظر داشت، یکی ادامه جنگ ایران و عراق است و دیگری امنیت داخلی".

و آنگاه، در رابطه با خطرات ناشی از ادامه جنگ چنین مطرح می‌شود:

"در بمباران مناطق مرزی و استفاده از موشک‌های دورزن برای حمله به مناطق مسکونی شهرهای دزفول، اندیمشک، خرم آباد و

شهرهای دیگر حامل خطراتی برای کار و یا مسافرت در نواحی جنوبی و غربی ایران است. اگر چه این خطرات در تهران قابل مشاهده نیست، و زندگی روزمره را تحت الشعاع قرار نمی‌دهد، ولی هواپیماهای عراقی، در اولین روزهای جنگ، چندبار تهران را بمباران کردند و در نتیجه، چند تن از کارکنان شرکت اتومبیل سازی ایران ناسیونال کشته شدند. تا زمانی که جنگ ادامه داشته باشد، اوجگیری ناگهانی جنگ و نیز بالا رفتن عامل ریسک وجود دارد."

سرمایه‌داری جنگ را در همه ابعاد مورد توجه قرار می‌دهد. موضع‌گیری‌های "متفاوت!" سرمایه‌داری جهانی در لحظات مختلف در زمینه جنگ ایران و عراق نیز از این زاویه قابل توضیح است. این طبیعتاً بحث ما در اینجا نیست. اما، یک نکته را باید تکرار کرد و آن شگرش همه جانبه سرمایه‌داری و احتساب روی همه عوامل است. "بیزنس انترناسیونال" در زمینه "امنیت داخلی" چنین ادامه می‌دهد:

"ترور یک تاجر انگلیسی در روزهای اول امسال در تهران مسئله امکانات امنیتی در ایران را به بحث روز بدل کرد. مقامات رسمی تهران، ضمن اظهار تأسف از این امر اظهار داشتند که هدف این ترور ظاهراً یک دیپلمات فرانسوی بوده که با شخص فوق، اشتباه شده است. بسیاری از تجار اروپایی از این توضیح راضی هستند و اعتقاد دارند که این واقعه هیچ ربطی به خارجی‌ان بطور عام ندارد."

مسئله از دو زاویه قابل توجه است. از زاویه وقاحت جمهوری اسلامی که بعنوان توضیح اظهار می‌کند که "هدف"، "دیپلمات فرانسوی" بوده است و متأسفانه بر اثر "اشتباه"، تاجر انگلیسی کشته شده است. این "توضیح" مورد پذیرش سخنگوی سرمایه‌داران منفعت طلب قرار می‌گیرد و خشنود می‌شوند و قانع که منافع‌شان در "خطر" نیست. "بیزنس انترناسیونال" حتی تا آنجا پیش می‌رود که می‌نویسد:

"از نقطه نظر آماری، امکان خطر فیزیکی در تهران احتمالا کمتر از امکان مرگ در يك تصادف رانندگی است".

پس، جای نگرانی نیست.
در رابطه پایین سؤال که:

"وضعیت مشاورین خارجی چگونه است؟"

گزارش "بیزنس انترناسیونال" چنین پاسخ می‌دهد:

"از نقطه نظر سیاست رسمی، هدف اینست که کارهای عمرانی، چه خصوصی چه دولتی، در دست مشاورین ایرانی باشد، بسیاری از وزارتخانه‌ها مشاورین داخلی خود را دارند و بقیه وزارتخانه‌ها از موسسات مشاوره استفاده می‌کنند که در عرض چندین سال گذشته بطور وسیع رشد کرده‌اند. نظر رسمی اینست که مشاورین ایرانی قادرند امور مربوط به مدیریت یا نظارت پروژه‌های مختلف را اداره کنند ولی عدم اعتماد زیاد پایین امر باعث می‌گردد که مقامات ایرانی برای استفاده از تخصص مشاورین خارجی "از در عقب وارد شوند". مسئولیت این امر بطور عمده بر دوش مشاورین خصوصی ایرانی گذاشته می‌شود، از همین جهت ضروری است که شرکت‌های مشاوره‌ای که خواستار کار در ایران هستند بتوانند با موسسات مشاور ایرانی تماس برقرار کنند (لیستی از این شرکت‌ها در ضمیمه ۲ داده شده است). اگر چه رژیم تمایلی به قبول نیاز به وجود ناظرین خارجی ندارد ولی در رابطه با طراحی پروژه‌ها به این نیاز اعتراف می‌کند. امروزه کماکان احتیاج به نوعی سرپوشی در رابطه با این نیاز وجود دارد و به همین علت بیشتر مشاورین خارجی تشویق به طراحی کار در خارج ایران می‌شوند تا در خود ایران. در حال حاضر چندین کمپانی اروپائی مشغول کار بر روی پروژه‌های ایرانی در دفاتر اروپائی خود می‌باشند..."

از سطور فوق، درماتدگی و دورویی رژیم اسلامی بخوبی مشاهده می‌شود.
پیش بینی "بیزینس انترناسیونال" در باره سیاست به نعل و به میخ

زدن کنونی رژیم چین است:

"بنظر می‌رسد که مقامات ایرانی در دراز مدت، حساسیت سیاسی خود را از دست بدهند و تمایل به موافقت‌های بازر با مشاورین خارجی نشان دهند".

"بیزینس انترناسیونال" سپس می‌پرسد:

"چه سازمان‌هایی دست به استخدام پیمانکاران خارجی می‌زنند؟"

"گزارش" در رابطه با این سؤال چنین پاسخ می‌دهد:

"سازمان‌هایی که بیشترین قراردادهایشان را به خارجیان می‌دهند عبارتند از شرکت ملی نفت ایران (NIOC)، شرکت نفت ساحلی ایران (IOOC)، شرکت ملی گاز ایران (NIGC)، شرکت ملی پتروشیمی (NPC)، وزارت نیرو، شرکت دولتی برق توانیر، کمپانی‌های منطقه‌ای آب و برق، شرکت راه‌آهن، سازمان‌های کشتیرانی و بنادر، شرکت هواپیمایی شخصی (غیر نظامی)، شرکت ملی صنایع فلزی و شرکت مخابرات ایران".

بنظر می‌رسد، چنانکه گفته شد، با کاهش شدید درآمد ارزی این قسمت

از گزارش "بیزینس انترناسیونال" نیز کهنه شده باشد.

"گزارش" تحت عنوان:

"قراردادها چگونه اعطاء می‌شوند؟"

چنین می‌نویسد:

"قراردادهای بزرگ بطور محدودی در مناقصه بین‌المللی گذاشته می‌شوند ولی در بسیاری از مواقع، استفاده از مناقصه یک فرمالیته است و یا تاکتیکی است در جهت فشار به شرکت کنندگان برای پائین آوردن قیمت قرارداد در بسیاری از موارد

حتی قبل از اعلام مناقصه، صاحبکار ضمن تماس با پیمانکاران درباره قرارداد به بحث و مذاکره می‌نشینند".

درباره پیمانکاران و کمپانی‌های غربی که پس از انقلاب، پروژه‌ها را رها کرده و از کشور گریخته‌اند، چنین می‌خوانیم:

"در رابطه با پروژه‌های بسیاری که از زمان انقلاب تا کنون معلق مانده‌اند، سعی ایرانیان تماس گرفتن با پیمانکارانی است که کارها را در ایران مقدماتاً شروع کرده بودند، مگر این که این پیمانکاران بنا بدلیلی در لیست سیاه قرار گرفته باشند. این تماس بعضی اوقات بطور ناگهانی و توسط تلکس انجام می‌گیرد. یک پیمانکار امریکائی اظهار می‌دارد که "در عرض ۵ سال گذشته ما حتی یک کلمه از ایران پیامی نشنیدیم ولی ناگهان تلکسی دریافت کردیم که خواهان اطلاعات در زمینه پروژه‌ای بود که ما قبل از انقلاب بروی آن کار می‌کردیم".

از طریق کمپانی‌ها و پیمانکاران امریکائی، چراغ سبز نشان دادن به دولت امریکا - اما پیمانکاران جدید که خواهان شروع فعالیت در رژیم جمهوری اسلامی‌اند، باید "مورد توجه مقامات ایرانی قرار" گیرند و :

"برای این که بتوان مورد توجه مقامات ایرانی قرار گرفت، کمپانی‌هایی که خواهان شروع کار در ایران هستند، باید ضمن تماس با مقامات مهم دولتی، سعی کنند که در لیست پیمانکاران تأیید شده قرار گیرند".

"بیزنس انترناسیونال" خوب حس کرده است که بدون تماس با "مقامات مهم دولتی" هیچ معامله‌ای ممکن نیست. جمهوری اسلامی در "اخذ رشوه" نیز پیش‌تاز است. و مقامات مهم دولتی نیز بدون ارزیابی بروی میزان رشوه دریافتی، هیچ "شرکت" و یا "کمپانی" و یا "پیمانکاری" را تأیید نمی‌کنند.

"بیزنس انترناسیونال" آنگاه می‌پرسد:

"آیا احساس تنفیری نسبت به کمپانی‌هایی که قبل از انقلاب در ایران فعالیت می‌کردند، وجود دارد؟"

و پاسخ می‌دهد که :

"در حالت عام چنین تنفیری احساس نمی‌شود. کمپانی‌ها عموماً با توجه به تاریخچه گذشته شان در ایران و با تاکید بخصوص روی هزینه کارشان ارزیابی می‌شوند. سازمان برنامه‌ریزی و بودجه در تحقیقات خود در باره فعالیت‌های کمپانی‌های خارجی در ایران، در زمان انقلاب متوجه شد که تعدادی از این کمپانی‌ها، از طریق اضافه حساب کردن هزینه کارشان، سود هنگفتی به چیب زده‌اند. این بخش از کمپانی‌ها، به‌مراه آنهایی که رشوه زیادی در قبال دریافت قراردادهایشان به مقامات ایرانی ((در رژیم شاه)) داده بودند، در لیست سیاه قرار گرفتند."

زمانی در این لیست سیاه نام کمپانی‌هایی نیز وجود داشت که در دادگاه بین‌المللی و در جریان اختلافات ایران و آمریکا، علیه ایران، دست به اقدامات قانونی زدند. ولی اخیراً این نوع تحریمات عمومی از بین رفته‌اند. مذاکراتی اخیراً با چندین کمپانی اروپائی که اقدامات قانونی علیه ایران کرده بوده‌اند، شروع شده است. در چندین مورد، مذاکره کنندگان به توافق‌های خصوصی، در خارج از دادگاه رسیده‌اند. بنابراین، اختلافات قانونی توسط این کمپانی‌ها از بین رفته است. تحریم معاملات اقتصادی با کمپانی‌های امریکائی، که در دادگاه بین‌المللی علیه ایران شرکت کرده‌اند، هنوز رسماً پابرجاست. ولی اخیراً به سازمان‌های ایرانی اجازه داده شده است که با شعبه‌های کارخانه‌های امریکائی در اروپا و دیگر نقاط دنیا(تا زمانی که خارج از امریکا باشند)، وارد معامله بشوند، و این عملاً مسئله تحریم کمپانی‌های امریکائی را بی مفهوم کرده است."

نخست آن که کمپانی‌های خارجی که قبل از انقلاب در ایران فعالیت داشته‌اند، بهیچ عنوان مورد تحریم عمومی نیستند. دوم آن که با چند کمپانی اروپائی که بر علیه ایران دست به اقداماتی زده بودند، در

خارج از دادگاه به توافق رسیده‌اند و سوم آن که، شرکت‌های امریکائی که در خارج از امریکا شعبه دارند، از تحریم مستثنی‌اند (یعنی تقریباً همه شرکت‌های امریکائی) - رژیم جمهوری اسلامی که بخوبی می‌داند بدون حمایت امپریالیست‌ها قادر به ادامه حیات نیست، در لوای شعارهای غلاظ و شداد ضد امپریالیستی همه درها را یکی بعد از دیگری می‌گشاید - حتی پروی شیطان بزرگ، به کمک "کلاه شرعی" و پراستی امپریالیست‌ها نیز بخوبی پی برده‌اند که این رژیم "ضد امپریالیست" تا کجا قادر است منافع‌شان را تامین کند - از این روست که هرگز شعارهای رهبرانش را جدی نمی‌گیرند - بگذار "زعمای قوم" گاهگاهی در نماز جمعه‌ها، لگدی بپرانند - آب از آب تکان نخواهد خورد - همزیستی در درون، دشنام در بیرون - چه اشکال دارد؟

درباره باصطلاح "تحریم" و "لیست سیاه" و غیره این نکته در "گزارش" نیز جالب است:

"یک کمپانی خارجی ممکن است در لیست سیاه يك سازمان دولتی و حتی مورد پیگرد قانونی‌اش باشد در حالیکه در همان زمان، مورد نیاز و لطف يك سازمان دیگر قرار گیرد که به کمک آن کمپانی در رابطه با مشکلات تکنیکی‌اش احتیاج دارد" -

چنین بلبشوی حیرت آوری را جز در رژیم مفلوک آخوندها، در هیچ کجای دیگر سراغ نتوان گرفت - درباره این بلبشو در حکومت حسینقلی خانی، در "گزارش" همچنین می‌خوانیم:

"سازمان برنامه و بودجه کنترل کامل درباره اعطاء قرارداد به کمپانی خارجی را ندارد - سازمان‌های مختلف دولتی عمدتاً از قدرت خاص و معینی برای اعطاء قرارداد بهره‌مندند و لزوماً اجباری به تأیید سازمان برنامه و بودجه ندارند" -

"پیزنس انترناسیونال" باین سؤال:

"آیا رجحانی نسبت به مقاطعه‌کاران وابسته به يك ملیت خاص وجود دارد؟"

چنین جواب می‌دهد:

"تقدمی سیاسی نسبت به کشورهای خاص، در وهله اول کشورهای جهان سوم، و بدنبال آن کشورهای غیر وابسته اروپائی مانند سوئد، اسپانیا و اطریش که در دوران گروگانگیری به تحریم اقتصادی ایران نپرداختند، وجود دارد. لیکن پراگماتیسم، تمام این علاقمندی‌ها را بکنار می‌گذارد. بطور مثال، اگر تنها کمپانی که قادر به حل مشکلات ایران باشد، يك کمپانی امریکائی و یا فرانسوی (این دو کشور در صدر لیست سیاه تهیه شده توسط ایرانند) باشد، آن موقع حساسیت‌های سیاسی، بمنفع پیشبرد کار، کنار گذاشته می‌شود. زمانی که چندین کشور مختلف، بطور یکسان، امکانات پاسخگوئی به نیاز ایران را داشته باشند، مهمترین عامل تعیین کننده، چگونگی وضع کشور مادر آن کمپانی بعنوان خریدار نفت ایران خواهد بود. این امر عموماً بخاطر اصل معاملات پایاپای است که ایران خواهان آن می‌باشد. دلیل عمده‌ای که کمپانی‌های کشورهای ژاپن، ایتالیا و اروپای شرقی قادر به کسب قراردادهای پیشمار در زمان بعد از انقلاب شده‌اند، این است که دولت‌های آنها، مقدار بسیار زیادی از نفت خام ایران و همچنین مواد غیر نفتی را خریداری کرده‌اند."

"بیزنس انترناسیونال" از پراگماتیسم جمهوری اسلامی سخن می‌گوید. در این "منطق"، طبیعتاً سخن از "تقدم" این یا آن کشور برای معامله با رژیم جمهوری اسلامی، از اساس بی پایه است. مصالح، "اصول" را براحتی قربانی می‌کند. آنها از سوی رژیمی که يك قدم از "تحریم" "استکبار جهانی" کوتاه نمی‌آید! "بیزنس انترناسیونال" در عین حال به مشکل یافتن "بازار" برای فروش نفت از سوی رژیم جمهوری اسلامی نیز اشاره دارد. فروش نفت به قیمت "ارزان" و معامله دندانگیر بعنوان پاداش تاراج ...

آنگاه "بیزنس انترناسیونال" با طرح این سؤال: "چه کمپانی‌های خارجی در حال حاضر مشغول کار در ایران می‌باشند؟"، مشخصات ۴۷ کشور خارجی (با نام، نام کشور، نام پروژه مورد اجرا) را ذکر می‌کند و از این تعداد، ۱۰ شرکت متعلق به کشورهای شرق (یوگسلاوی ۷ شرکت، رومانی ۲ شرکت و شوروی یک شرکت)، ۴ شرکت متعلق به کشورهای "جهان سوم" یا وابسته به غرب (ترکیه ۲ شرکت، کره جنوبی ۲ شرکت) و ۳۳ شرکت دیگر متعلق به کشورهای غربی است (آلمان، ژاپن، ایتالیا، سوئد، انگلیس، بلژیک، اطریش و هلند). این که امروز (سال ۱۹۸۷) چه تعداد از این شرکت‌ها، کماکان در ایران مشغول کارند، بطور دقیق برای ما روشن نیست. اما چنین بنظر می‌آید که با کمبود شدید درآمد ارزی در سال‌های (۸۶ و ۸۷) به احتمال قریب به یقین، اکثر این پروژه‌ها یا آغاز نشده‌اند و یا در نیمه راه رها گشته‌اند. اما صرفنظر از کهنه شدن این اطلاعات "بیزنس انترناسیونال" در حال حاضر، "وقاحت" رژیم قابل توجه است که کوس "خودکفائی" اش را بر سر هر بازار می‌زند و حتی ادعا می‌کند که به "ساخت" اسلحه‌های پیچیده‌ای موفق شده که دنیا از آن بی‌خبر است. بطوری که ذکر شد، در بین کمپانی‌هایی که "بیزنس انترناسیونال" نام می‌برد، "همه نوع" کشوری وجود دارد، "کشورهای دوست مسلمان" و "جهان سوم" تا "استکبار شرق و غرب" - از "ابر قدرت شرق" تا "استعمار پیر" - خوان یغمائی که برای همه گسترده است.

تاتمام



www.vahdat.com/unisti.com

ایران با نام و مشخصات معرفی
 مجله فرانسوی "اکسپرس"، در می‌شوند (احمد خمینی، صادق
 ۱۲ - ۶ فوریه ۸۷، "پرونده" ای طباطبائی، هاشمی رفسنجانی با یاری
 تحت عنوان "جنگ ایران و عراق، عده‌ای از یهودیان ایرانی یا یهودیان
 فروش اسلحه، چه کسانی از این دارای تابعیت مضاعف ایرانی و
 خوشریزی سود می‌برند؟"، انتشار اسرائیلی) در این "پرونده"،
 داد- در این "پرونده"، نام چهل می‌بینیم که بسیاری از کشورهای
 کشوری ذکر گردید که بطور جهان بهر دو طرف اسلحه می‌فروشند،
 "قانونی" یا "غیر قانونی" به عراق بیک طرف "بطور قانونی" و بطرف
 و ایران اسلحه می‌فروشدند در این دیگر "بطور غیر قانونی" (بعنوان
 "پرونده"، بطور ویژه بروی نقش مثال: فرانسه و شوروی) در همین
 تعیین کننده اسرائیل (با ذکر نام پرونده متوجه می‌شویم که رژیم
 و مشخصات مقامات رسمی و غیر اسلامی بطور به عراق اسلحه صادر
 رسمی این کشور) در تامین سلاح‌های مورد نیاز رژیم خمینی انگشت
 گذاشته می‌شود- در این "پرونده"، اسلحه سوئیس) و جالب‌تر این که
 گردانشندگان اصلی بازار سیاه در خریدار می‌دانست اسلحه از کجا

می‌آید و فروشنده هم می‌داندست به
 کی اسلحه می‌فروشد- از جمله نکات
 جالب این "پرونده"، تلاش
 امریکائی‌ها به پی بردن راز
 تانک‌های پیشرفته "ت ۷۲" روس
 است- این تانک‌ها برای امریکا
 بعد از موشک‌های "اس- اس- ۲۱" و
 "اس- اس- ۲۲"، دارای بالاترین
 اهمیت‌اند و سازمان جاسوسی "سیا"
 برای بدست آوردن یک نمونه آن
 حاضر بود چهار میلیون دلار پرداخت
 کند- در همین پرونده می‌خوانیم
 چطور سرهنگ نورث، مدت یک‌ده
 برای بردن یک نمونه از این تانک
 به امریکا، در آب‌های دریای عمان
 نزدیکی بندر عباس، انتظار کشید
 چطور در آخرین لحظه، معامله به
 خورد و چطور دو کارشناس نظامی
 انگلیس در تهران "در ۲۰ دقیقه‌ای





مثل ما، در کارخانه‌ای که بنظر می‌رسید کارخانه موستاژ "رشو" باشد، موفق شدند با همراهی پاسداران، تانگ "ت ۷۲" را اوراق کنند و مورد بررسی قرار دهند.

پاری، پرداختن پایین "پرونده" و حتی ارائه خلاصه‌ای از آن، در اینجا امکان پذیر نیست. در زیر می‌کشیم تلخیصی از مقدمه یا معرفی این "پرونده" را بدست دهمیم (این مقدمه یا معرفی "پرونده" بجای "خلیج: جنگ ایران و عراق" دارای عنوان بسیار گویای "خلیج: جنگ

چهل کشور فروشنده اسلحه" است):

سود طلایی- جنگ ایران و عراق تا کنون به قیمت یک میلیون و نیم زندگی انسانی از دو طرف تمام شده است. دو طرف تا کنون ۴۰۰ میلیارد دلار وقف این جنگ کرده‌اند. فقط برای تجدید زرادخانه‌های خود، عراق ۴۰ میلیارد دلار و ایران ۳۰ میلیارد دلار خرج کرده‌اند و این ارقام مدام در حال افزایش‌اند. چهل کشور جهان مجوم برده‌اند تا هر چه بیشتر از این خوان یغما، از این ارقام نجومی، از این خوریزی عظیم بهره ببرند.

قاچاق- چهل کشور جهان، از غربی گرفته تا شرقی، از صنعتی گرفته تا فقیر، حتی کشورهایی که ساده‌لوحانه برچسب "بیطرف" بر خود زده‌اند، بطرف خلیج اسلحه می‌فرستند. بخاطر احترام به پیمانها؟ چه پیمان‌های عجیب و غریبی: دشمنان سوگند خورده،

وجود دارد. در اروپا، فقط ۷۵۰۰۰۰ (فقط در فرانسه ۶۰۰۰۰۰) شغل و در اسرائیل از هر ده شغل، یک شغل به ساخت و صدور اسلحه وابسته است. ولی در پشت سر "دلایل نیک"، سایه‌های بسیاری وجود دارد- پرونده ما بروی تمام این سایه‌ها دور می‌پاشد-

اسلحه‌های خود را در اختیار یک کشور خاص قرار می‌دهند- متحدین تاریخی، با اردوگاه رقیب معامله می‌کنند- و بسیاری به هر دو طرف اسلحه می‌فروشند-

کی- چی می‌فروشد، به کی می‌فروشد، به چه قیمتی می‌فروشد، از چه مجاری می‌فروشد، برای چه می‌فروشد؟ چرا پرتغال بصورت مرکز تجمع و ارسال مجدد سلاح‌های قاچاق و چرا لندن بصورت سوپر مارکت سلاح‌های قاچاق در آمده‌اند؟ چرا سوئد صلح طلب، وارد این بازی شده است؟ برای چه اسرائیل، سوریه، لهی، چین، برزیل، شوروی، امریکا، افریقای جنوبی، کره شمالی، کره جنوبی ... همدست شده‌اند؟ برای هر سؤال، جوابی دیپلماتیک، استراتژیک، اقتصادی یا اجتماعی



تصحیح و پوزش

در شماره ۶ "اندیشه رهائی"، علی‌رغم دقت فراوان، چند اشتباه چاپی وجود داشت. ضمن پوزش از رفقا و خوانندگان می‌خواهیم که اشتباه‌های زیر در آن شماره را تصحیح کنند.

صفحه	سطر	غلط	درست
۴۴	۴	P۲ در بخش ۱	P۱ در بخش ۱
۴۶	۵	P۲	(P۲)
۴۶	۲۱	$Q_2(Q_1+Q_2)$	$Q_1/(Q_1+Q_2)$
۴۷	۹	Q۱ به نسبت Q۲	Q۱ به نسبت Q۲
۵۱	۱۲	W_2 (و نه W_2^2)	W_2^2 (و نه W_2)
۵۱	۱۳	معادل پولی W_2	معادل پولی W_2^2
۵۲	۲۲	امک برای این که	امک بر
۵۴	۱۰	هر ساعت کار	هر ساعت کار
۶۰	سطر آخر	پائین آوردن	پائین آوردن
		وسایل	ارزش وسایل
۶۹	۱۳	یعنی نحوه صدور	یعنی صدور
۸۵	۱۴	چرا که برای هر	چرا که هر
		دانشجوی	دانشجوی
۸۷	۲۵ - ۲۶	و مبادله کالا	و مبادله کالای ایجاد شد
		در بازار جهانی	در بازار جهانی است
۹۴	۲	جنبش کمونیستی	جنبش کمونیستی ایران

صفحه	سطر	غلط	درست
۹۶	۱۹	سرمایه با	سرمایه به
		اتوماسیون	اتوماسیون
۱۰۱	۲۶	آنجا که با	آنجا که
		مالکیت	مالکیت

لیست کمک‌های دریافتی

کمک‌های دریافتی سازمان وحدت کمونیستی در فاصله انتشار دوشماره "اندیشه رهائی"

مواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا: ۴۰۸۸/۵۰ مارك
 مواداران سازمان وحدت کمونیستی در سوئد: ۴۰۲۵ كرون
 پلاتفرم چپ آمریکا: ۳۰۰۰ دلار

*

رفیق رنگ - م: ۴۴۱۷/۲۰ فرانك فرانسه

شروژ: ۱۰۰۰ كرون

رفیق پ: ۵۰۰ دلار

رفیق ف: ۱۰۰ دلار

كمك تكنيكي و مخارج متفرقه از طریق رفیق ش: معادل ۱۵۰۰ دلار

*

برای يك امر ویژه:

جمع دوستان: ۸۰۰ فرانك

م: ۵۰۰ فرانك

الف: ۲۰۰ فرانك

ن: ۲۰۰ فرانك

*

ح - م: ۱۰۰ دلار

ت - ج: ۱۰۰ فرانك سوئیس



رهائی



دور این شماره:

نگاهی به وضع رژیم و اپوزیسیون

و

نکاتی پیرامون مشی آینده چپ

تشریح

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۳

صفحه



دوره سوم شماره ۳
دی ماه ۱۳۶۱

رهائی

وضعیت کنونی و انتشار مجدد رهائی

فردی به پناه سال از انتشار کمترین شماره رهائی (۱۱۱۱) میگذرد. کسی چه در این پناه سال
 بر جامعه و بر جنبش صبی که نشانی از مدغم و وضع بود که تازه بنیاد بود اگر بگوئیم هم و تسلط
 آن سال های سال طول می کشد و ریشه های آن است که درست در دوران صورت نوزادی توسعه دولت
 و به راه کارهای جاری سیاسی باید مسائل زمین دوران خود را در ترویج و تبلیغ سازمان و هم
 یک راهی و کاره تکاملی که زمینه آن ها به صورت خود تسلط از مطالب تا طلبی - انگشلی - استوار و
 شکست و اعدام - گمان هم را گرفتند و این طرز بر عهد نوزادی می نشیند از لحاظ حاکمیت و باز
 معامبت عالی و بیشتر این سازمان ها در میان خود و حال مردم صبی نوزادی را حاکم کرده و در است
 این سازمان ها و سایر سازمان های صبی به سهولت از هم جدا می شود به به به می که جدا و نا به جدا
 این سازمان ها را می کشیم - جنبش نوزادی - هر چه برای خود نوصیای خود شاید نوصیای مردم و این
 را جدا می کند و به مردم به جهت مستقیم در تواریخ مردم می نشیند و جدا می نشیند و جدا می نشیند
 و بالا می رود اگر بنیادیم سازمان ها را به انگشلی - که در طول بند آید با این همه تجربه نوزادیم - به آن جدا
 می رسم که همه کار و کارها در همان ظاهر کنیم. شاید این کار - و بگوئیم که بگوئیم باید این کار - هنگامی
 که در عهد خود جدا می شود از کارهای خود و این ما با هم که بر کار خود می نشیند که تجربه حکومت
 استغنی را با به دست گرفتیم کرده اند و خود رهائی می آوریم. رهائی از حاکمیت و از نظم و از استوار
 با آن که معضله هستیم که همواره در هر شرایط سیاسی اوضاع تنها حالت هستند گند است
 پول از آنجا که آن را با پانصد تا شصت سازمان به این می آوریم و این سازمان می در این زمان
 بود که پناه ساله معضله های نوزادیم - انتشاری - این اوضاع می نشیند که با هم می کشیم و در کنار
حکومت خود را بر مردم حاکم می کنیم این را باید **تجربه** می کشیم و این تجربه است و تجربه است
 هم این طوری از به صبح می می در مورد سواد نگارنده و وضع عالی برای آنچه است
 مخالفه و امپریالیسم است رفته در سازمان بر به ستون می کشیم که پیرا جمع و شکل در شماره های
 بعدی بیشتر خواهد شد.

ساختگی با در این شماره های زانی نوزاد و های صبی خواهد بود و این از همه صبی است
 در شرایط و اوضاع ملکی و سطح تلاش با نوزاد و های مردم کار بند در است و مخالفت عالی علیه است



زہائی



در ایضاً شماره:

آنچه چپ باید بیاموزد و بیاموزاند:
دمکراسی و سوسیالیسم

نشریه
سازمان وحدت کونینتی
دوره سوم شماره ۴
پہمن ماہ ۶۲



زہائی



در این شماره:

• رژیم ولایت فقیہ، یک رژیم
ضد تشییت
• انقلاب پنجم
یا گروگانگیری دوم

نشریه
سازمان وحدت کونینتی
دوره سوم شماره ۳
تیر ماہ ۶۲



رهائی



★ نگاهی گذرا به وضعیت کنونی رژیم جمهوری اسلامی

★ آزادی و دموکراسی :
بسی بروداشها

★ انتخابات امریکا و پیروزی مجدد ریگان



تیریه
سازمان وحدت کمونیستی
دوره سوم شماره ۹
پیر به ۱۳۳۳



رهائی



منتظر

گهونیست‌ها

و ضرورت برخورد با دین

ناتوانی بشر دین را آفرید و دین ناتوانی بشر را جاودانه ساخت

تیریه
سازمان وحدت کمونیستی
دوره سوم شماره ۵
پیر به ۱۳۳۳



رهائی



★ جمهوری اسلامی بر بستر بحرانی حاد

اشاراتی پیرامون بحران سیاسی و اقتصادی رژیم ولایت فقیه
در پرتو رویدادهای اخیر

★ پروپزیسم

بوئدیسم

استالینیسم

کالبدشکافی "حزب کمونیست ایران"

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۸

مهرماه ۱۳۶۱



رهائی



★ مروری بر وضعیت کنونی و چشم انداز آینده

بودجه سال ۱۳۶۴
★ بیان ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی
بک بررسی اجمالی

ده طرح و تفهیم، س. ۱۰، ل. ۱۰، ع. ۱۰
★ «برنامه»، مسأله این نیست ۱

★ قلب جهان بی قلب برپرتوه نقد

★ اعلامیه های منتشر شده

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۷

مهرماه ۱۳۶۱



رهائی



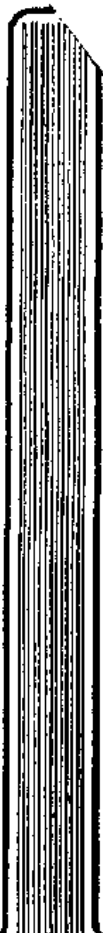
رژیم جمہوری اسلامی
درجنبرہی بحرانی حاد

www.vahdatcommunisti.com

شعبہ
سازمان وحدت کومنیستی
دورہ سوم شماره ۱۰
شعبہ دورہ سوم ۱۳۹۴



رهائی



منتشر شد

★ سال ۶۵:

راہی بس دشوار فراری رژیم ولایت فقیہ

آزمونی دیگر برای چپ

★ مسالہی زن و جنبش مستقل زنان

نقدی بر دیدگاه رایج چپ

شعبہ
سازمان وحدت کومنیستی
دورہ سوم شماره ۹
ازدی پست شماره ۳۳۹۴



رهائی



نقد نظرات "حزب کمونیست ایران"

۱- انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک :

بررسی یک ادعا

۲- پوپولیسم

هراس از سوسیالیسم

نشریه

سازمان وحدت کونیستی

دوره سوم شماره ۱۲

فرورداد ۱۳۶۶



رهائی



روایت بدبستانهای پنهانی

امپریالیستهای "ضد تروریست"

باتروریستهای "ضد امپریالیست"

نشریه

سازمان وحدت کونیستی

دوره سوم شماره ۱۱

دیماه ۱۳۶۵

اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
سال اول شماره ۱ اسفند ۱۳۶۲

بیشگفتار

شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۱ - بررسی مسئله آلترناتیو

پیغام

شعر بلندی از : الف بامداد

تئوری های بحران در جهان سرمایه داری

نویسنده جد تئوری

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۱ - پ . سونیزی : آیا در شوروی طبقه حاکمی وجود دارد؟

فخره ، پیشمرگه کرد

بک داستان کوتاه

نهفته سخنان «سوسیالیسم و انقلاب»

اندیشه های کهن ، قالبهای نوین

در افشاء ماهیت دین

۱ - ف . انگلس : اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه

سندی محرمانه : پیرامون اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی

گزارش رایون های اقتصادی کشورهای بازار مشترک

معرفی کتاب

منتشر شد

اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره ۲ مهر ۱۳۶۳

پیشگفتار

شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟

۲ - بررسی يك ادعا و تكتانی پیرامون موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوازی در ایران

ملاحظاتى درباره انترناسیونال سوم و مسئله شرق

۱ - از انقلاب اکبرتا پایان کنگره اول

کردستان در درازنای شب

يك داستان

از «راه کارگر» تا «سازمان کارگران انقلابی ایران»

خط چهار با خط حزب توده

چند شعر

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۲ - پاسخ مندل به سوتیزی : چرا بوروکراسی شوروی طبقه حاکم نوینی نیست ؟

چهره اپوزیسیون در آینه

جنگ طبقاتی در «سپه» پاریس ۱

در باره دین

۱ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

ف . انگلس : برونو بائر و مسیحیت اولیه

اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره‌های ۳ و ۴، اسفند ۱۳۶۲

پیشگفتار

یادی از ۲۲ بهمن

درگیری‌های مسلحانه حزب دموکرات و کومه‌له به نفع کیست؟

پرونده درگیری‌های اخیر: ریشه‌ها، شیوه‌ها، عملکردها، اثرات و بی‌آمدها

وقتی که سرمایه داران نعلین پوش قانون کار می‌نویسند

فقدی برین بوبین قانون کار جمهوری اسلامی

«حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست» امک؟

(۱) مدحلی بر مباحث

روایتی که می‌ماند

گزارشی از مسلح اوین

شورای ملی مقاومت، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۳ - بررسی یک ادعا و تکانی پیرامون ساخت و ترکیب دروسی شورا

بحران بانک‌های جهان سرمایه داری

سه هائی از یک مسئله

ملاحظاتی در باره اترناسیونال سوم و مسئله شرق

۲ - در فاصله بین دو کنگره اول و دوم کمیترن

سیمرغ‌های زمانه - یک شعر

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۳ - پیل سونیزی نه ارنست مندل پاسخ می‌دهد

نثر آخوندی - از علی اکبر دهخدا

اسلام بر بستر چه شرایط تاریخی - جهانی بوجود آمد؟

۲ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

«کتاب مکاشفه»

تحقیق دیگری از انگلس در باره مسیحیت اولیه

جهان وهم آلود پندار بافان حرفه‌ای

بررسی کتاب علی شریعتی: «فاطمه، فاطمه است»

منتشر شد

اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

دی ۱۳۶۴

شماره ۵

در باره مطالب این شماره

«انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین: روانشناسی اجتماعی توتالیتریزم و مذهب
مینیستی اتساح

ملاحظات در باره اترناسیونال سوم و مسئله شرق
۳ - کنگره دوم کمیترن - بررسی اسناد

آب در خوابگاه مورچگان: «دریای ییکران لیبرالیزم وحدت کمونیستی»
نگاهی به نقد گونه ای از «حزب کمونیست ایران»

فتوای حضرت امام!

یک داستان کوتاه

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۴ - مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی - استورمن

۵ - استالینیزم، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی - شارل بتلهایم، برنارشاوانس

اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد؟

۳ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

منتشر شد

اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

اسفند ۱۳۶۵

شماره ۶

منبر و حکومت اسلامی

ما را چه می‌شود!
تاملی در حال و کوششی برای آینده

مباحثی با "حزب کمونیست ایران" (۲)
نقد مبانی نظرات اتمادی امک

پراگماتیسم و دو روشی:
چند سند درونی رژیم جمهوری اسلامی

من امشب شعری خواهم نوشت
یک شعر کوتاه

در حاشیه سمینار ویدیهادن
پاسخی به چند ادعا

رامتگرایی و فاشیسم در آمریکا
بررسی علل و ریشه‌ها

درگیری‌های درونی اقلیت: فاجعه استالینسم
نقدی بر یک نمایش مولناک

ملاحظات در باره انقلاب ایران
مقاله‌ای از جهیز پتراس

"ایران ... صحنه جدید تجارت"
بررسی کتاب

دو توضیح در مورد ارتباط با کمیته خارج از کشور:

۱- تا کنون در چند مورد، نامه‌هایی به آدرس پانکی ارسال شده و در نتیجه با تاخیر فراوان بدست ما رسیده است. خواهشمند است، در هنگام ارسال نامه‌ها، از آدرس پستی استفاده کنید.

۲- آدرس پستی ما در سوئیس تغییر یافته است. تا اطلاع ثانوی، صرفاً با آدرس زیر تماس بگیرید:

ALIAS
Postfach 396
1060 Wien
AUSTRIA



www.vahdatcommunisti.com

هموطنان مبارز

ادامه مبارزه سازمان با رژیم قرون وسطایی و وحشی خمینی و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک شما امکان‌پذیر نخواهد بود. مطمئن باشید که کمک‌های مالی‌تان، هر قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات مبارزاتی این رفقا نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت. کمک‌های مالی خود را به آدرس پانکی زیر ارسال دارید.

CREDITANSTALT
6020 21 27837
SCHOTTENGASSE 6
1011 WIEN
AUSTRIA

ALIAS

Postfach 396

1060 Wien

AUSTRIA